هذا
كتاب مصباح
المصائب
وهو المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اسرج مصباح المصائب في مشكوة ذوي المناقب وتوج باكليل النوائب
مفارق الاطائب فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا من دنس الخطائب وابتليهم
بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وكل البلاء بانبيائه ثم
باوليائه ثم بالامثل فالامثل في مراتب حبه وولائه وهم صبروا على عظائم الامور ولهم عنده
حسن الثواب وشكروا على فجائع الدهور فيوفيهم اجرهم بغير حساب والشكر لله الذي
دعا اوليائه الى دار بقائه وابتلى اصفيائه باخطار لقائه فصرفوا ازمة قلوبهم الى بابه
وعطفوا اعنة اعناقهم الى جنابه ونشهد ان لا اله الا الله شهادة تخرجنا من الشك
والارتياب وان محمدا عبده ورسوله لب اللباب وفصل الخطاب عمود الدين ومحسود الذين
ومحصور الجاحدين مكسور الثنايا والجبين الذي كسر منبره وقلب مغفره وقطع ذكر بني المجد
وابيد نسل المهتدين صلى الله عليه وآله الطاهرين الهادين الذين عمتهم المصائب
وخصتهم الفجائع وطرقتهم القوارع سهام الائمة مغرزة في صدورهم ورماحهم مشرعة في
نحورهم وسيوفهم مولغة بدمائهم وانوفهم مرغمة بعلائهم فمنهم بين صريع في محراب
العبادة قد فلقت هامته بالسيف السماء وشهيد فوق الجنازة قد شبكت اكفانه بالسهام
وقتيل بالسيوف والاسنة قد نحر نحره بالصمصام فرحم الله اشياعهم الذين احرقت قلوبهم
بالجوع واسبلت عيونهم بالدموع وانثنت في صدورهم الجروح واورثت اكبادهم القروح
ولعن الله اعدائهم ومخالفيهم وظالميهم الى يوم الدين وبعد چنین گوید اقل الناس
واكثرهم عملا وزللا المتمسك بلطف الملك الازلي محمد ابراهيم بن سنجلی حشرهم الله مع نبيه ووليه
وعلى صلوات الله عليهما وآلهما که زهی شرف وسعادت مجاهدان طریق هدایت وسرباران معارک شهادت را که نوش

در میدان

در میدان اطاعت تاختند تا از الان جبین سعادت صید تابند و کله منهاج بقلع وقمع جنود ضلالت بر داشتند تا جاده هدایت
برای سالکان طریق عبادت کشایند و بصیقل شمشیر آبدار زنگ کفر از مرآت وجود زدودند تا انعکاس مظاهر اسلام وایمانش مصفا
سازند و بسر پنجه تیغ جان و خنگار خار بطلان و نفاق از صفحه امکان قلع نمودند تا گلهای رنگارنگ ایقان و حقایق در آن بستان
خصوصا شهیدان اهلبیت رسالت ولاله رخان بوستان ولایت و جان سپاران معارک شجاعت که در قلزم ابتلا سفینه
حیات بصدمات بلا در هم شکستند تا طایر روح پرفتوح از قفس ابدان در طیران آمده در اوج قرب لایزال بر شاخسار سدره
المنتهای دولت و نهال آشیان گزینند و بر کنگره عرش کرامت و جلال نشینند شرب شهادت چشیدند تا شهد شفاعت بکام
رسانند و چهرهای لطیف بخون شریف رنگین ساختند تا سرخ رو بعرصه محشر در آیند و دلها بعطش حرارت گداختند تا در
بزم قرب صمدی از شراب یشربون من کاس کان مزاجها کافورا باده کرامت ابدی در جام نهند و برهنه و عریان
برخاک مذلت طپیدند و در خون خود غلطیدند تا خلعت یلبسون من سندس ولباسهم حریر در پوشیده در
قصور جنت بر سریر فیها علی الارائک متکئین تکیه زنند و جرعهای کدورت و شربتهای تیغ نهاده پای در راه جهاد چشیدند تا شرب
بل احیاء عند ربهم یرزقون نوشیده از مرآیه فاز فرحین بما اتیهم الله من فضله بهره یابند گردنها بر تیغ
اعدا نهادند و دست در گردن عروسان حجله نشینان حمایت زنند و سرها برکف دست نهاده برسم پیشکش در پیشگاه قرب نهادند
تا سرعت بر اوج رفعت سایند نفوس و ارواح بذل نموده تا متاع فوز وفلاح بکف آرند و ببال شهادت باوج سعادت پریدند تا با
رهگان محفل قدس انس گیرند فسقی الله اجداثهم وطیب الله انفاسهم که بچوگان مصابرت گوی سعادت
ربودند و بسر پنجه خونین پرده از رخسار شاهد مقصود نموده گشودند الحق که تذکر مصائب آن سعداء گریستن وگریانیدن را
در ثواب آن شهدا عین فرض و فرض عین و افضل کمال اعمال و احسن فضایل است و اخبار متکاثره و احادیث متواتره شاهد این مقال است
مذاکره اخبار زنگ زدای آئینه دلها و مطالعه آن صیقل ... استماع آن آثار ابواب فتوح بر روی دلها مفتوح گشاید و سماع آن قلوب را
حیات تازه وصفا و راحتی بی اندازه عطا نماید شعله آهی که در ماتم المقربان درگاه الهی از کانون سینهای محبان سر برآرد چراغ رستگاری
کونین بر افروزد و ناله آتشین بار جانکاهی که از کانون دلهای شیعیان زبانه کشد خرمنهای جرم و خطا در هم سوزد هر گوهر اشکی
که غمزدگان این واقعات از سحاب دیده ببارند سزای نحر مالک الملک روز شمار در دری شاهواری که غواصان بحار
این مصیبت از قلزم دیده برآرند قابل زیب صدف رحمت پروردگار و هر قطره که از لجه عیون بر رخسار افتد در برزخ لالاء دیرزه گوش
کردن حوریان گلعذار سیلهای سرشک آتش نشانند و لالایش معاصی ... روا ایشان جنات تجری من تحتها الانهار

اشک آن آب است که کشت زار آمال را سبز و خرم دارد و لهناب ناله آن گرفتاران محنت مصیبت را از درگاه یزدان بغرفات
عالیه جنان برساند و رشته آه آن وا ماندگان وادی غربت را از رشته امید و مهالک برهاند و مجللا نواب پوشانند و هر خطا و شر اسباب
که امواج مزمنه معاصی را دوا است و از اینجاست که علمای ماضین و فضلای سالفین اعلی الله درجاتهم فی علیین در جمع و تدوین
اخبار مصائب اهل بیت کوشش نموده و در نشر آن بذل جهد مبذول نموده و خلفا عن سلف درین باب بتألیف کتب
پرداخته اند و بیشتر آبدار اخبار چون از رگ دیده جاری ساخته اند و بترکیب نظم و نثر و اشعار عربیه و فارسی شور در دلهای انداخته اند
و بذکر حکایات و واقعات جوشش نهیب آن جگرهای شیعیان را گداخته اند و بوده ای بهره ثواب زمرهٔ اهل تقریب را نواخته اند و پیوسته
این شیوهٔ مرضیه را مرعی بداشته اند و در ادای مراسم تعزیت را دقیقهٔ فرو نگذاشته لهذا بخاطر این ذرهٔ بیمقدار رسید
که نسخه درین باب بر سبیل انتخاب از کتب مصائب جمع و تالیف نماید که بعنوان یادگار در صفحهٔ روزگار بماند و شیعیان اهل بیت
از مطالعه آن بهره مند گردند و در روز شمار موجب نجات و رستگاری این بنده کار و سیه روزگار خطاکار گردد در بس باب قلت
بضاعت و نقصان قابلیت و کثرت کلال و ملال و تفرق بال و پریشانی احوال بر سبیل استعجال بتالیف این نسخه
پرداخت و از جواهر اخبار و بدایع افکار و اشعار محنت آثار مرکب ساخت لآلی اخبار از کتاب بحار الانوار استخراج نموده
در سلک تحریر منتظم داشت و دررهای خوشاب از کتاب مجمع البحرین فی احوال الحسین انتخاب نموده در صدف اوراق آن
ودیعت گذاشته و از کتاب لهوف سید بن طاوس و نقلم الزهراء و ابی مخنف و غیر آنها از کتب اخبار که ذکرش موجب
تطویل است منتخب مراثی جانگداز نقل نمود تا جلا عیون شیعیان و جلوه قلوب محبان و محرق قلوب نواصب بوده باشد
و اکثر اخبار آن را از کتب معتبره استخراج نموده و در قبل از آنها طریق مسامحه منظور داشت و بذکر مراثی که اهل بیت عصمت علیهم السلام
انشاد فرموده بودند از امرین ساخت تا موجب رواج آن گردد و نوحه های ملایکه و جنیان و منتخبات قصاید عربیه علما و فضلاء
و فصحا را با ترجمه ایراد نمود و اشعار فارسیه بحسب اقتضای کلام و مناسب مقام در آن درج نموده و در ترتیب مجالس
آن ترجیح تازه رخت و از ابتدا به اراده شور انگیز و کلمات محنت آمیز آنجف و در اکثر مواضع قبل از ذکر اصل مطلب حدیثی مناسب
آن بعنوان خطبه و نفقه مذکور ساخت تا اثر تمام در دلها بنا در وقع آنها در خواطر ها بیشتر بوده باشد و مجالس آنرا بفاصله
فصول از اطناب محفوظه داشت تا خواننده و شنونده را ملال نگیرد و از عبارات غیر مانوسه مغلقه احتراز نمود تا زمرهٔ
عوام از آن بهره یابند و تکلفات و استعارات در رعایت محسنات چندان نپرداخت که مخل بفهم مقصود باشند بلکه فی الجمله مراعات
حسن نظم نمود تا طباع بان مایل شوند و در ترجمه تطبیق با اصل را احسن عبادت مقدم داشت و طریقهٔ افراط فرو گذاشت

و در هر موضع که بسط آن باعث خروج از مقصود و تفرق اذهان و حدوث ملال بود طریقهٔ اختصار و اجمال را
مراعات نموده و چون خواست که این عجاله بفضایل اهل البیت علیهم السلام نیز اشتمال داشته بذکر بعضی از منتجبات
آنها نیز پرداخت و بتحریر برخی از آنها مشام جانها را معطر ساخت و از آنجهت آنرا مسمی گردانید بمصباح المصایب
و مشکوة المناقب امید از کرم بی غایت و رحمت بی نهایت حق تعالی آنکه این عجاله را در معرض قبول اندازد
و از شوایب اغراض فاسده خالص لوجه الله باشد و پیوسته شیعیان اهل بیت از آن بهره یابند و ملتمس آنکه
بعین انصاف در آن نگرند و چون بخطائی اطلاع یابند بقلم صلاح در اصلاح آن کوشند و مؤلف عاصی را بدعای
خیر یاد نمایند و الله لا یضیع اجر المحسنین و آن مشتمل است بر یک مقدمه و دوازده مشکوة و خاتمه والله
الموفق والمعین مقدمه در ذکر بعضی از فواید و دفع برخی از شبهات مشکوة اول در ذکر جملی از فضایل و مناقب
و معجزات و اخلاق و بلایا و مصایب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و شهادت حمزه و جعفر و کیفیت
رحلت آنحضرت بسرای آخرت و در آن شش مصباح است مصباح اول در فضایل و کرامات و اخلاق
آنحضرت و در این مصباح است کیفیت قربانی عبدالله پدر بزرگوار حبیب الله مصباح دوم در بیان شمه از لطف و کرم
الهی و مهربانیهای حضرت رسالت پناهی در حق امت و کیفیت شفاعت آنحضرت در قیامت مصباح سیم در بلایا
و محن در سراچه این عاریه سرا که بآنحضرت رو داده و آنچه از اشقیای امت در حروب و غزوات و غیرها بآنحضرت رسید
مصباح چهارم در فضایل حمزه و جعفر رضی الله عنهما و شهادت آن دو قوة بازوی پیغمبر صلعم مصباح پنجم در وصایای حضرت
رسالت صلعم با امت و اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین مصباح ششم در بیان رحلت حضرت رسالت پناه صلعم
بسرای آخرت و آنچه متعلق است بآن مشکوة دوم در برخی از فضایل و کرامات و بلایا و محن و کیفیت وفات فاطمه زهرا علیها السلام
و در آن پنج مصباح است مصباح اول در فضایل و کرامات آنحضرت ع مصباح دوم در شفقتها و زحمتهای آنحضرت و کرامات و شفاعت
آن سیده نسا در عرصه قیامت مصباح سیم در آنچه از جفاکاران امت بعد از وفات حضرت رسالت صلعم باهل بیت عصمت
خصوصا بجناب فاطمه زهرا ع رسید از غصب خلافت و سوختن در خانه فاطمه ع و غصب فدک از آن معصومه مصباح چهارم
در حزن و اندوه و ناله و بیقراری فاطمه زهرا ع در مصیبت پدر بزرگوار و دیدن آنحضرت را در عالم خواب و شکایت
کردن آن معصومه بآنحضرت از آلام مفارقت و جفاهای امت مصباح پنجم در وفات آن سیده نسا و شفیعه روز جزا و آنچه بآن متعلق
است مشکوة سیم در بیان برخی از فضایل و کرامات و معجزات و اخلاق و صفات و کیفیت و شهادت و وداع

در وفات امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام و آنچه بعد از رحلت آنجناب روی داد و دران پنج مصباحست مصباح اول
در فضایل و مناقب و معجزات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آن اسد الله الغالب علیه السلام مصباح دوم در خبر دادن رسول خدا
صلی الله علیه و آله بشهادت آن امیر مؤمنان و خبر دادن آنحضرت بشهادت خود و مجملی از احوال ابن ملجم لعین مصباح سیم
در بیان احوال آنحضرت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان و ضربت زدن ابن ملجم لعین بر فرق مطهر آن مولای
مؤمنین مصباح چهارم در آنچه بعد از رسیدن ضربت هایون آنحضرت روی داد و کیفیت رحلت آنحضرت بسرای آخرت
و فوز بشهادت مصباح پنجم در آنچه بعد از رحلت آنحضرت روی داد از تغسیل و تکفین و تدفین آنحضرت و مقدمه اعمی و قتل
ابن ملجم لعین و نوحه ام کلثوم رضی الله عنها بر آنحضرت مشکوة دوم در مجملی از فضایل و مناقب و اخلاق و مصایب امام مجتبی
حضرت امام حسن علیه السلام و کیفیت شهادت و دفن آنحضرت و دران نیز پنج مصباح است مصباح اول در فضایل و کرامات و اخلاق
آنحضرت علیه السلام مصباح دوم در بیوفائی کردن کوفیان با آنحضرت و خنجر زدن بر ران مبارک آنحضرت و زهر دادن های لعینه مر
آنحضرت و رفتن آنحضرت بموصل و آنچه در آنجا روی داد از کور موصلی با آنحضرت رسید مصباح سیم در کیفیت شهادت
آن نور دیده حضرت رسالت علیه السلام مصباح چهارم در کیفیت دفن آنحضرت علیه السلام و آنچه از عایشه علیها اللعنة و العذاب بظهور رسید مصباح پنجم
در شبیه بودن مصایب حسنین علیهما السلام بمصایب و بلاهای یوسف صدیق و نزول سوره یوسف
در تسلی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مصیبت حسنین و مجملی از بلاهای یوسف علیه السلام مشکوة سیم در کیفیت وداع و خروج امام
الشهدا خامس آل عبا سید الشهدا از مدینه طیبه و در بیان شهادت مسلم بن عقیل و طفلان او و دوری این مشکوة خبر دادن حق تعالی
انبیا را از واقعه کربلا و فضایل سید الشهدا و ثواب گریه بر آنحضرت مذکور میگردد و دران نیز مصباح است مصباح اول
در وداع سید الشهدا با روضه جد بزرگوار و مادر و برادر و رنا بدادن خود را الی یوم العقبا مصباح دوم در خروج آنحضرت
از مدینه طیبه و آنچه متعلق بآنست مصباح سیم در فرستادن آنحضرت مسلم بن عقیل را بکوفه و آنچه در کوفه باو روی
داده از بیوفائی کوفیان مصباح چهارم در شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه علیهما الرحمه مصباح پنجم در شهادت فرزندان
مسلم بن عقیل مشکوة چهارم در خروج سید الشهدا از مکه معظمه و آنچه در عرض راه تا رسیدن بزمین کربلا روی داد و ملاقات
آنحضرت با حر و نزول آنحضرت در کربلا و کیفیت شب عاشورا و مجملی از احوال صبح روز عاشورا و درین مشکوة است ثواب
گریستن بر آنحضرت و تعزیت و تهنیت حق تعالی حضرت رسالت را در تولد آنحضرت و تعزیت دردائیل و صلصائیل
و فطرس و آمدن انبیا و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بزمین کربلا و خبر دادن حق تعالی پیغمبر را بشهادت آنحضرت و گریستن رسول خدا

با انبیا علیهم السلام در مواضع متعدده بر آنحضرت و خوابهای که بسکینه در منام دیده و درین مشکوة نیز پنج مصباح است مصباح اول
در خروج آنحضرت از مکه معظمه و آنچه در عرض راه تا رسیدن بکربلا روی داد مصباح دوم در ملاقات لشکر حر با
سید الشهدا و سر راه گرفتن بر آنحضرت و نزول آنحضرت بزمین کربلا و آنچه متعلق بآنست مصباح سیم در اجتماع لشکر شقاوت
اثر ابن زیاد و سرکردگی عمر سعد علیهما اللعنه در کربلا و منع کردن آب از اولاد رسول خدا و هجوم آن اشقیا بر لشکر سید الشهدا
و مهلت طلبیدن آنحضرت شب عاشورا را مصباح چهارم در کیفیت شب عاشورا و آنچه دران شب بر اهل بیت رسالت
و عسکر سعادت روی داد مصباح پنجم در بیان آنچه در صبح روز عاشورا روی داد از القای حجت بر قوم ضلالت و غوایت
مشکوة هفتم در بیان شهادت اصحاب و یاران حضرت امام حسین علیه السلام و درین مشکوة است ثواب گریه بر آنحضرت
و فضایل آنحضرت و خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت آنحضرت و اسلام بسیاری از کفار و یهود و نصاری
بمعجزه آنحضرت و شهید شدن ایشان در راه آنحضرت و دران نیز پنج مصباح است مصباح اول در بیان شهادت حر بن یزید ریاحی
و پسر و غلام او رضی الله عنهم مصباح دوم در بیان شهادت زهیر بن حسان و بریر بن حضیر علیهما الرحمه مصباح چهارم
در هجوم اشقیا بر لشکر سید الشهدا و کشته شدن بعضی از یاران و نماز گذاردن آنحضرت و کیفیت شهادت حبیب بن مظاهر
مصباح پنجم در کیفیت شهادت جون مولای ابوذر غفاری و عابس بن شبیب شاکری و عبد الله و عبد الرحمن غفاری
و غلام ترک آنحضرت رضوان الله علیهم مشکوة هشتم در کیفیت شهادت خویشان و فرزندان آنحضرت و این مشکوة
مشتمل است بر احادیث شریفه از فضایل و مناقب امام حسین علیه السلام و ثواب گریه بر آنحضرت و دیدن فاطمه زهرا علیها السلام
در خواب که بر آنحضرت نوحه و گریه میکند و امثال آنها و درین مشکوة نیز پنج مصباح است مصباح اول در کیفیت شهادت
فرزندان مسلم و فرزند عقیل و فرزندان عبد الله جعفر مصباح دوم در کیفیت شهادت نور دیده تاج حضرت عباس
رضوان الله علیه مصباح سیم در بیان شهادت شبیه حضرت پیغمبر شاهزاده علی اکبر مصباح چهارم در وداع حضرت امام حسین علیه السلام
اهل بیت را و بمیدان رفتن امام زین العابدین علیه السلام و شهادت علی اصغر مشکوة نهم در کیفیت شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام و آنچه بعد از شهادت آنحضرت روی داد از احوال ذو الجناح و غارت کردن خیمها و اسیری اهل بیت و مقدمه
ساربان و بجز آنها و درین مشکوة است گریه و نوحه و دران نیز پنج مصباح است مصباح اول در وداع آنحضرت
اهل بیت را و بمیدان رفتن و رجز خواندن و محاربه کردن آنحضرت با کفار نابکار مصباح دوم در کیفیت شهادت
آن امام سعید و سید الشهدا و آنچه در ضمن آن روی داد و متعلق بآنست مصباح سیم در بیان احوال ذو الجناح و آمدن مرغان

بکربلا و احوال آنجا مصباح چهارم در آوردن قصهٔ شمر را بقتلگاه و بریدن اشقیا گلوها و غارت کردن و اسیر کردن اهلبیت رسالت
مصباح پنجم در بیان قطع کردن ساربان لعین دستهای منور آن شاه شهیدان را و حکایت نهر ارزقیه بنی
اسد که معجزات از جسد شهدا اظهار کرده بود مشکوة دهم در بیان بردن اشقیا سرها و اسرا را بکوفه و عبور اهلبیت بر قتلگاه
و حکایت خولی اصبحی علیه اللعنة و آنچه در کوفه و مجلس ابن زیاد باهلبیت رسید و بردن سرها و اسرا را بشام و آنچه در طریق
راه روی داد و درین مشکوة است ثواب گریستن و گریانیدن و مرثیه گفتن و زیارت کردن آنحضرت و در آن پنج
مصباح است مصباح اول در بردن اشقیا با اسرا و سرها بجانب کوفه و عبور اهلبیت بقتلگاه و آنچه متعلق است بآن
مصباح دویم در مقدمهٔ خولی اصبحی و بردن سر مبارک سید الشهدا بخانهٔ خود و کیفیت دخول اهل بیت بکوفه
مصباح سیم در بیان حدیث مسلم گچکار و کیفیت احوال اهلبیت رسالت در مجلس ابن زیاد و چوب زدن آن
بیحیا بر لب و دندان منور سید الشهدا مصباح چهارم در بردن اشقیا سرها و اسرای اهل بیت را از کوفه بشام و مقدمهٔ
راهب و آنچه در شهر عسقلان روی داد مصباح پنجم در مجملی از آنچه در طرف راه شام بر اهل بیت روی داد و بردن باب
الکهف و غیره مشکوة یازدهم در دخول اهل بیت در شام و آنچه در شام آنجا باینشان رسید و رفتن از شام
بکربلا و از آنجا بمدینهٔ طیبه و درین مشکوة است برخی از ثواب زیارت و انشاء مراثی بجهة آنحضرت و مجملی از احوال قاتلان
سید الشهدا و آنچه طایفهٔ بنی عباس بر قبر شریف آنحضرت نمودند و در آن پنج مصباح است مصباح اول
در کیفیت دخول اهل بیت رسالت بشام غم انجام و بردن سرها و اسرا بمجلس یزید بیحیا و چوب زدن آن لعین بلب و دندان
بر سر مطهر امام حسین ع مصباح دویم در بعضی از حالات اهل بیت در شام و در مجلس یزید نابکار و جواب از کلمات یزید
باینشان و ملاقات یزید بقتل امام زین العابدین ع و بمسجد رفتن و خطبه خواندن سید الساجدین ع مصباح سیم در روانه کردن
یزید بیحیا اهلبیت رسالت را بسوی مدینهٔ طیبه و ورود اینشان در روز اربعین بکربلای معلی مصباح چهارم
و ورود اهل بیت امام حسین ع بمدینهٔ طیبه مصباح پنجم در مجملی از آنچه از رفقا قاتلان امام حسین ع رسید و آنچه در رجعت
باینشان خواهد رسید و نظم فاطمه علیها السلام و در در عزا مشکوة دوازدهم در فضایل و مناقب و مصایب و شهادت
باقی ائمهٔ هدی از فرزندان امام حسین ع تا حضرت صاحب الزمان و مجملی از فضایل آنحضرت و در آن پنج مصباح است مصباح
اول در مجملی از فضایل و کیفیت شهادت سید الساجدین امام زین العابدین و معدن مناقب و مفاخر حضرت امام محمد
باقر و اباالحق ناطق امام جعفر صادق علیهم السلام مصباح دویم در بعضی از فضایل و کیفیت شهادت نور دیدهٔ هفتم امام

موسی ابن جعفر علیهما السلام مصباح سیم در مجملی از ثواب زیارة و کیفیت شهادت ثامن ائمهٔ هدی حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام مصباح چهارم در برخی از فضایل و کرامات و کیفیت شهادت دو نور دیدهٔ نبی و وصی حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی
علیهما السلام مصباح پنجم در مجملی از فضایل و کرامات گل گلزار امامت و کیفیت شهادت ستارهٔ آسمان ولایت امام زکی ابن
محمد الحسن العسکری و شمه از احوال امام ثانی عشر وصی حضرت خیر البشر خلیفة الرحمن و صاحب الزمان القائم المنتظر علیه السلام
خاتمه در ذکر بانی ظلم آل محمد علیه اللعنة الی الابد و مجملی از معایب خلفای جور و شیوخ ثلثه زادهم الله العذاب
واللعنة مقدمه مشتمل است بر دو فصل فصل اول در دفع شبهه که بعضی را در باب ابتلای ارباب ولا در خاطر خلجان میکند
بر ارباب بینش و دانش مخفی و مستور نماند که حقتعالی از راه مرحمت و شفقت باران بلا از ابر محنت بر زمرهٔ محبان بارد
و انواع اقسام و آلام بر مقربان درگاه خود کار و بلا را موکل بر اهل ولا ساز و مخلصان را در بوتهٔ مشقتها گداز و این نعمت
عظمی را حواله بدوستان نموده و این موهبت کبری را نامزد پیغمبران و اوصیای ایشان فرمود که اذا احب الله
عبدا ابتلاه بعظیم البلاء هرگاه حق تعالی بنده را دوست دارد به بلاهای عظیمه اش مبتلا سازد نظم هر گدا
چشمی نباشد مستحق این نوال ◦ درد و عشق نزل خاص انبیا و اولیاست ◦ در حوزهٔ قسمت این جام دهان را
لقیه ◦ مرتبت شیخ شهادت طعمهٔ شیر خداست ◦ جنبش هر تیغ لا غزالایق فتراک عشق ◦ خان نعمای شهادت خاصهٔ
آل عباست ◦ بلکه صعود بر اعلی مدارج و وصول باقصی معارج و تشرف باقرب قربات و عظایم مثوبات بدون
تحلی بحلیهٔ ایمان و تخلی از رذالت و نقصان و چشیدن زهرهای ناگوار و کشیدن مشقتهای بیشمار صورت نگیرد
که گنج راحت بی رنج محنت و نوش عافیت بی نیش مضرت و شهد نعمت را زهر طلب در کار و ناچار است که ان
عظیم الاجر مع عظیم البلاء یعنی اجر عظیم مقرون به بلای عظیم است از اینجاست که زمرهٔ انبیای مرسلین و او
صیای مهتدین درین سراچهٔ فانی بانواع بلا مبتلا گردیدند و جرعهای رنج و عنا از ساغر ایام در کشیدند و صنوف اذیت
و آزار از فرقهٔ اشرار و کفار باینشان رسید و بجهة علو درجات و خشنودی حقتعالی سپر صبر در سر کشیده اند و خود را هدف
پیکان جفا و گوی چوگان بلا نمودند و گردن رضا بر رشتهٔ قضا داده زبان بشکر گذاری پروردگار و اظهار تسلیم و انقیاد گشودند
و از دادن جان و چشیدن زهرهای دوران و شهید شدن تیغهای عدوان مضایقه ننمودند بیت مردان بآب تیغ شهادت
وضو کنند ◦ تا بر غبار سجدهٔ آن خاک کو کنند ◦ دیگر آنکه چون کرامات بسیار و خوارق عادات بیشمار مانند
احیاء اموات و تکلم حیوانات و جمادات و غیر اینها که از ایشان بظهور رسید موجب آن بود که ارباب عقول قاصره بربوبیت

ایشان اعتقاد نماینده و از دایرهٔ توحید بیرون رونده‌اند چه حق تعالی گاهی ایشان را بامراض و اسقام و بلایا و محنتها و مشقتها مبتلا
گردانیده تا ایشان راه خدا ایستاده و بر دولت ایشان را استانیده که ایشان را از مقربان درگاه احدی و خاصان
حضرت صمدی بشمارند دیگر آنکه حق تعالی از غایت الطاف انبیا و اوصیا را کاشت که اصلاح احوال و امور رعیت نمایند
علم هدایت را برافرازند و لوای کفر را براندازند پس گاهی ایشان را غالب میسازد تا بقهر و غلبه بضرب تیغ و سنان
مردمان را براه هدایت و ادارند و بمسلک اطاعت و انقیاد در آرند و گاهی ایشان را مغلوب میسازد تا مغلوبیت
و مظلومیت ایشان دلیل بر حقیت ایشان و بطلان دشمنان و ظالمان ایشان بوده باشد چنانچه اهل بیت رسالت
چون در حین ابتلا ببلا و غلبهٔ اعدا در راه رضای خدا از کشته شدن و جان دادن مضایقه ننمودند و در مجاهده راه
دین صبر و تسلیم و انقیاد نمودند حقیت ایشان معلوم گردید و دشمنان ایشان و غاصبان حق ایشان را چون
احترام دین الهی و حرمت حضرت رسالت پناهی را رعایت ننمودند بر عترت پیغمبر خود انواع ستم نمودند و چون بیگناهان
رنجه بطلان ایشان ظاهر گردید فی المثل حضرت امیر مؤمنان خود در آن شقت و زحمت راضی گردیده در کنج خانه تنها نشست و در
بر روی مردم بست و دین به بعث ارباب ضلالت نداد و خود را بآن عقوبتها که از عمر و دوستان و تابعان آن ابتر
بآنحضرت رسید راضی نمود تا حق پامال اهل ضلال گردد و باطل غلبه کند و بواسطهٔ ایشان صبر نمود تا قبح افعال
دلیل بر بطلان و انحراف قلوب از ایشان گردد و حقیقت آنحضرت ظاهر شود و دیگر آنکه چون هنوز دین اسلام
شایع نگردیده و رواج نیافته بود و آن اشقیا که بنای طغیان و عناد و خلاف با آنحضرت نهادند اصحاب سید
المرسلین و حامی دین بودند هرگاه آنحضرت با ایشان بنای جدال می‌نمود و قتال میکرد بایست اکثر ایشان را بقتل
رساند و آنوقت دین اسلام در نظر کفار یهود و نصاری و غیرهم بی وقع میگردید و کسی در آن رغبت نمی‌نمود پس
آنحضرت وجود ناقص بدان اشقیا را که بظاهر ادعای اسلام می‌کردند بهتر از عدم دید و بصبر و تسلیم کوشید و همچنین
حضرت امام حسین را چون اشقیای بنی امیه بخاری و زاری شهید کردند و انواع ستم با اهل بیت آنحضرت نمودند
حقیت آنحضرت و بطلان دشمنان او ظاهر گردید و مردم از مطالعت خلفای جور منحرف شده بر ایشان شورش
کردند و از ایشان اعراض نمودند و جمعی خروج نموده خونخواهی آنحضرت نمودند و دولت بنی امیه روی بانهدام
نهاد و مردم بحق میل کردند و هرگاه آنحضرت بدرجهٔ شهادت نمیرسید بطلان ایشان ظاهر نمیگردید و روز بروز
سلطنت ایشان قوت می‌گرفت و دولت ایشان استحکام می‌یافت و آثار دین مندرس میگردید و ارکان

ان هم

ان هم از هم می‌پاشید دیگر آنکه فواید بسیار بر شهادت آنحضرت مترتب گردید مانند رسیدن آنحضرت باعلا درجهٔ قرب
و دریافتن مرتبهٔ شفاعت و بودن ائمه علیهم السلام از نسل آنحضرت و غیر اینها چه بسیار عاصی گنهکار و بسبب اقامهٔ مصیبت
آن بزرگوار و زیارت مرقد مطهر آنشهریار از عذاب نار نجات یافته مستحق خلود در جنات تجری من تحتها الانهار
گردیده و چه بسیار حاجتمندان مستمند که حوایج او در تحت قبهٔ منورهٔ آنحضرت باجابت رسیده و چه بسیار از ارباب
علل و امراض که ببرکت تربت آنحضرت شربت شفا نوشیده و چه بسیار از کفار که بجهة معجزات آن قدوهٔ اخیار از ظلمت
کفر قدم در دایرهٔ اسلام نهادند و در روز قیامت بسی از گناهکاران امت بشفاعت آن یگانهٔ تاز معرکهٔ شهادت
از عذاب جحیم نجات یافته مستحق خلود جنة النعیم خواهند گردید مجملا ابتلای ایشان ببلایای عظیمه دلیل بر رفعت قدر و منزلت ایشان است
نه آنکه کسی از اهل بلکس تصور نماید و هرگاه ایشان میخواستند که این بلایا از ایشان رفع شود از درگاه الهی دفع آن التماس
مینمودند حق تعالی ایشان را اجابت میکرد و دفع در نزد ایشان صعوبتی نداشت لیکن بقضای پروردگار تن در داده تا موجب
رفع درجات ایشان گردد و در کتاب بحار الانوار حدیثی مذکور است که چون امیر مؤمنان علیه السلام از حرب صفین مراجعت
نمود معجزات غریبه و عجیبه که ذکر آن مناسب این مقام هست منافقان لشکر از آن سرور مشاهده کردند پس بعضی از ایشان
ببعضی گفتند نظر کنید بسوی این امر عجیب که کسیکه این آیات و معجزات او باشد عاجز شود از معاویه و عمرو و یزید پس حق تعالی
سخن ایشان را بگوش آنحضرت رسانید پس آنحضرت فرمود یا ملائکة اَئْتُونِی بِمُعاوِیَةَ وَعَمْرٍو وَیَزیدَ پس ملائکه بیا
برای من معاویه و عمرو و یزید را پس در هوا نظر کردند ملایکه را دیدند که گویا ایشان آدمیان سیاه بودند که هریک از ایشان
یکی را گرفته بودند پس ایشان این را بخدمت حضرت شاه ولایت فرود آوردند پس ناگاه یکی از ایشان معاویه بود و دیگری عمرو
و دیگری یزید پس علی علیه السلام فرمود بیایید نظر کنید بسوی ایشان آگاه باشید که هرگاه من خواسته باشم ایشان را بقتل میرسانم
ولیکن مهلت میدهم ایشان را چنانچه مهلت داد حق تعالی ابلیس را تا وقت معلوم بدرستیکه آنچه می‌بینید تعجب خود
هست بجهة عجز و نه ذلت او ولیکن آن امتحانیست از خدای عز و جل تا به بینید که چگونه عمل از ایشان سر می‌زند و اگر طعن و عیب
کردید شما بر من پس بعدستیکه طعن و عیب کردن که قرآن و منافقان پیش از شما بر رسول رب العالمین پس کفتند
بدرستیکه کسیکه طواف کرد ملکوت آسمانها و جنانها را در یکشب و برگردید چگونه احتیاج باین دارد که بگریزد و در غار شود
و بهاید بسوی مدینه از مکه در یازده روز و نیست این مگر از جانب خدا هرگاه میخواهد می‌نماید بشما قدرت را تا آنکه بشناسید صدق
انبیای او را و هرگاه میخواهد امتحان میکند شما را بانچه کرده میدارید تا آنکه نظر کند که چگونه عمل میکنید و تا آنکه ظاهر شود حجت

اوبر شماده دیگر آنکه امور مقربان درگاه الهی را قیاس با امور خود نمی توانند نمود و ایشان را در معرض بحث و اعتراض در نتوان آورد
کار ایشان را قیاس از خود دیگر گرچه باشند در آرایش بشریت ایشان در جریان احکام قضا و قدر بر ایشان با باقی مردمان
مساوی اند و به واسطه علم به قضای الهی از آن احتراز نمی توانند نمود والا بایست به هیچ قضا و بلیه مبتلا نگردند و همه امور به مقتضای
خواهش ایشان باشد و این خلاف مصلحت پروردگار است پس ایشان به علم واقع مکلف نیستند و در تکالیف ظاهره با باقی
مردم موافقند والا بایست که از منافقان چون ایشان که در باطن بر کفر خود باقی بودند و هم چنین از اشیاء نجس و اندازه آنها
احتراز نمایند پس ایشان بر وفق ظاهر رفتار می فرمودند و مع هذا تفکر در امور خدا و برگزیدگان او نمودن از غایت کم خردی و بی
فکری و مقربان درگاه اله را در معرض بحث و اعتراض در آوردند دلیل بر کم عقلی است زیرا که ایشان سرهای خدا و ینابیع
حکمت و علوم ربانیه اند و بعد از آن که عصمت ایشان به دلایل عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن باشد البته آنچه از ایشان وقوع یابد
بر وفق مصلحت و عین حکمت است و از اینکه عقول قاصره درک آن مصلحت و حکمت نماید نقصی بر ایشان لازم نمی آید اگر انصاف
دهی انگشت قبول بر دیده نهی که سرشت خاک منغمر در شهوات نفسانیه و قوای حیوانیه و خصایص بشریه را کجا راه با سرار
رحمانیه یا حکم و مصالح امنای حضرت حق [illegible] تفکر در این امور کرده اند از برای نفی بهره است زیرا که آن از اسرار قدر
و محل خطا است نقش احکام قضا را کی توان بر هم زدند خامه را ره بر در این تیغ است نتوان دم زدند

فصل دوم

در ذکر احادیث مشتمل بر خبر دادن حق تعالی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را به آنچه به اهل بیت او خواهد رسانید ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه را به معراج بردند حق تعالی با و وحی کرد که من ترا امتحان می نمایم
در سه چیز تا نظر کنیم و ببینیم که صبر تو چگونه است حضرت فرمود تسلیم می کنم پروردگار را امر ترا و مرا طاقت نیست بر آن پس
آن سه چیز کدام است حق تعالی ندا فرمود که اول آنست که خود را و اهل و عیال خود را گرسنه بداری و گرسنگان و محتاجان
است خود را بر خود و ایشان اختیار نمایی حضرت فرمود قبول کردم ای پروردگار من و راضی شدم و تسلیم کردم و از تو می طلبم
توفیق و صبر را و اما [illegible] پس آنست که صبر نمایی بر تکذیب است و ترس در هم بستن و آنکه جان خود را در راه رضای من بذل
و با کافران محاربه نمایی بجان و مال خود و صبر نمایی بر آنچه از ایشان به تو میرسد از آزار و اذیت و المها و جراحتها که در جنگ به تو میرسد
حضرت فرمود پروردگارا راضی شدم و تسلیم کردم و از تو خواستم توفیق و صبر و اما دوم پس آن چیز به می رسد به اهل بیت
تو بعد از تو از کشته شدن اما برادر تو علی بن ابیطالب پس خواهد یافت از امت تو دشنام و عنف و درشتی و سرزنش
و محروم خواهند کرد او را از حق او و داد را منع و ستم [illegible] نمایند و آخر امام او را به درجه شهادت برسانند

حضرت

حضرت بار اظهار تسلیم و رضا و طلب توفیق و صبر نمود اما دختر تو پس مظلوم خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند نمود
و غصب کنند حقی را که تو از برای او قرار داده باشی و در شکم او زنند در وقتی که حامله باشد و بحرم و منزل او
او بی رخصت او داخل شوند و مذلت و خواری در او در خواهند گرفت و کسی منع کننده نخواهد بود [illegible] نیست نور از ظلمی که باو
نمایند و از آن ضرب فرزندی که در شکم او باشد سقط شود و از آن شدت اضطراب و جراحت شهید شود حضرت رسالت گفت
انا لله و انا الیه راجعون و اظهار رضا و طلب توفیق و صبر نمود پس حق تعالی فرمود که از دختر و برادر
تو دو پسر بهم رسد یکی از ایشان را بمکر و فریب شهید نمایند و اموال او را غارت کنند حضرت فرمود که قبول کردم
انا لله و انا الیه راجعون و اظهار انقیاد و طلب توفیق و صبر نمود حق تعالی فرمود اما پسر دوم پس امت تو او را بجهاد خواهند
و بعد او را بکشند و فرزندان و برادران در نظر او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند کرد و خیمه او را بغارت
خواهند برد و در هر حالت استعانت بمن خواهد جست و من برای او و اهل بیت او و یاران او شهادت را مقرر کرده ام و
کشتن او حجت خواهد بود بر جمیع اهل زمین ها پس اهل زمین ها و آسمانها بر او گریه خواهند کرد ملک از روی جزع و گریه
خواهند کرد [illegible] و ملائکه چند که نصرت نمایند [illegible] و پسری در او در آورم که زبان [illegible]
او الحال در زیر عرش است و پر خواهند کرد زمین را از عدالت و رعب او را در دلهای مردم خواهم افکند و [illegible] از منافقان
و کافران خواهد کشت که مردم گویند [illegible] حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون

فصل سیم

در خبر دادن رسول خدا اهل بیت خود را بمصیبتهای که بایشان خواهد رسید ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است
که روزی سید انبیا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از در درآمد چون چشم
حضرت رسالت بر او افتاد گریان گردید و فرمود الی الی یا بنی بسوی من بیا ای فرزند دلبند من پس آن نور دیده
را بر زانوی راست نشانید پس از زمانی مظلوم کربلا و شهید خنجر جفا سید الشهدا داخل شد رسول خدا چون او را دید سیل اشک
از دیده روان نمود گریان فرمود الی الی یا بنی و آن شهید مظلوم را بر زانوی چپ نشانید بعد از زمانی خیر النساء
[illegible] عصمت و طهارت انسیه حورا فاطمه زهرا حاضر شد چون چشم حضرت رسول بر فاطمه افتاد [illegible]
اشک از دیده ریخت و فرمود الی الی یا بنیه و نزد خود نشانید چون لحظه بر آمد امیر المؤمنین
خورشید تابان از در مسجد طالع گردید چون آنجناب او را دید [illegible] حضرت از دیده مبارک بارید و فرمود الی
الی یا اخی و آن رئیس اصحاب الیمین را در پهلوی راست خود نشانید اصحاب گفتند یا رسول الله سبب چه بود

که هر یک از ایشان را که دیدی گریه در آمدی که در میان ایشان کسی نبود که دیدن او غبار را سرور گرداند آنحضرت قسم یاد کرد که ایشان گرامی‌ترین
خلقند در نزد خدا و در زمین احدی از ایشان دوست‌تر نیست اما علی بن ابی‌طالب پس او برادر و همساز و ولی من است
و صاحب امر خلافت و وصایت است بعد از من و بعد از توصیف بسیار فرمود که من بر وجه او دیده‌ام گریه نبود که بخاطر آوردم از جمله مکری
که امت بعد از من با او خواهند نمود و خلافت را از او غصب نمایند و او را بیازارند و بیچاره در میان امت بگذارند و پیوسته از امت محنتها باو
برسد و او بامر الهی صبر نماید و پیوسته اکثر شرط صحبت با شیعیان بجای آرد تا آنکه بدبخت‌ترین امت من ضربتی بر فرق مبارکش زند و ریش
مبارکش از خون سرش خضاب شود و بدین حال خدا را ملاقات نماید و اما دختر من فاطمه پس سیده نساء عالمیانست از اولین و آخرین و پاره
تن من و نور دو دیده و میوه دل من و جان من است و بعد از توصیف آن سیده نسا فرمودند که چون آن جگرگوشه
خود را دیدم بر بیکسی و خواری او بعد از خود گریستم گویا می‌بینم که ذلت و خواری بخانه او در آمده و حرمت او بباد رفته و هیچ از و غمخواری نمانده
و او را از ارث او منع کنند و از هر طرف که نظر کند نه یاری یابد که او را یاری کند و نه دلسوزی که او را غمخواری نماید و بیرحمان این
امت بر در حرم هجوم نمایند و با پسر حرمت او ندا زند و فریاد کند که یا ابتاه و یا محمداه هیچ کس بفریاد او نرسد و چندانکه تضرع و زاری کند
هیچکس او را یاری نکند و پیوسته بعد از من محزون و دردناک و مکروب و غمناک گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید گاهی انقطاع
وحی را بیاد آورد و گاه چون سوز او ز دل بر غم برکشد و زمانی محبت مرا بخاطر گذراند و آتش حسرت در کانون سینه‌اش مشتعل
گردد و چون شب گوش دهد و از تلاوت قرآن مرا که در نماز تهجد میخواندم نشنود زار زار بنالد و با وحشت در دولت زمان
پدر بزرگوار نماید و بر ذلت و خواری خود توجه کند در آن وقت حق سبحانه و تعالی گروه ملائکه اعلی و قدسیان عالم بالا را مونس او گرداند
و بدلداری او بفرستد و او را ندا کند بندایی که دختر عمران را ندا کرد که یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی وارکعی
مع الراکعین آنگاه از درد آن ضربی که از بدنش حمل شده باشد صاحب فراش و بیمار شود و وجع او شدت نماید در فراش
درد و الم بیکس و غریب بخوابد و حق تعالی مریم مادر عیسی علیه السلام را بپرستاری او بفرستد که در وحشت و بیکسی انیس او باشد
در بیماری و الم غمخوار او نماید و چون از مرض و الم و جفای امت به تنگ آید دست نیاز بدرگاه بی‌نیاز بردارد که خدایا مشتاق
لقای تو گردیده‌ام و از زندگانی سیر گشته‌ام و از جفای امت تنگ آمده‌ام و از محنتهای دنیای غدار ملول گشته‌ام و از مفارقت
پدر بزرگوار طاقت گسسته‌ام مرا در روضات رضوان و غرفات جنان به پدر خود ملحق گردان پس حق تعالی او را بزودی از آن
دار ... و اول کسیکه از اهل بیت رسالت بمن ملحق شود او باشد و چون غمگین و مجروح نزد من آید دست تضرع بدرگاه قاضی الحاجات
برآرم و عرض کنم که خداوندا ظالمان فاطمه را بعذاب خود معذب گردان و هر که جگرگوشه مرا غضب کرده بنکال خود معاقب

گردان

گردان و خوار و بمقدار گردان هر که او را خوار کرده و پیوسته در آتش جهنم بدار هر که در شکم او زده و فرزند او را شهید کرده
و هر دعائی که من کنم ملائکه آسمان آمین گویند پس سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما امام حسن صلی الله علیه و آله
فرزند پسندیده و نور دیده من است و روشنائی سینه من است و او سید بهترین جوانان اهل بهشت است
و حجت و خلیفه خداست بعد از پدرش بر خلقان و گفته او گفته منست و کرده او کرده من است هر که متابعت
او کند متابعت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده و چون بر جمال با کمالش نظر کردم ستمهای
که بعد از من بر وی خواهند کرد بخاطر آوردم و بر بیکسی و غریبی او گریستم زیرا که بعد از من اصحاب او را غریب
و بی‌یار در میان دشمنان جفاکار بگذارند و پیوسته در محنت و مشقت و عنا باشد تا آنکه او را بزهر قهر شهید کنند
و ملائکه ارض و سما و گروه بیان ملأ اعلی در ماتم آن جگرگوشه من بگریند و آسمان و زمین در مصیبت او زاری نمایند
و مرغان و ماهیان دریا بر غریبی و بیکسی او نوحه نمایند هر که در مصیبت او گریه کند چشمی از دیده بارد در روز قیامت که دیده‌ها
نابینا شود چشم او روشن باشد و هر که در تعزیه او اندوهگین باشد در روز جزا که دلهای خلایق غمگین گردد دل او شاد و خرم
باشد و هر که در روضه مطهره آن امام مظلوم او را زیارت کند قدم او ثابت بر صراط باشد در روزی که قدمها بر صراط
لرزان باشند و اما امام حسین پس او فرزند دلبند و آتش دل مستمند من است و او بهترین مردمان و امام مسلمانانست
بعد از برادر خود و او پناه بیچارگان و فریادرس درماندگان و حجت خداوند عالمیانست و او بهترین جوانان
اهل بهشت است و باب رستگاری و فیروزی این امت است امر او امر منست و اطاعت او طاعت من است
چون آن نور چشم خود را دیدم بر بیکسی و غریبی و درماندگی او گریستم زیرا که بدبختان امت قصد کشتن او کنند و او بمدینه
آید و پناه بحرم محترم و روضه مکرم من آورد و او را امان ندهند و اصلا حفظ مرا در حق او رعایت نکنند و شرم از حرم من ننمایند
و کار بر او تنگ گردانند پس من در خواب او را در بر گیرم و سر او را بر سینه خود گذارم و او را امر نمایم که از دار هجرت
من رحلت نماید و او را بشارت دهم که جفاکاران این امت ترا شهید کنند و بسعادت شهادت خواهی رسید
پس آن جگرگوشه من با چشم گریان و دل بریان از مرقد مطهر من مفارقت نماید و بزمین کربلا و محنت و عنا و مقتل شهیدان
آل عبا رو آورد و چندین هزار بدبخت از امت من تیغ بر روی او کشند و گروهی از مسلمانان او را یاری کنند
که بهترین شهیدان امت باشند در روز قیامت و آن گروه را در میان گیرند تیرباران کنند و چون آن نور
دیده من از اسب در افتد آن روسیاهان تیغ بر گلوی مبارکش گذارند و او را [illegible] سرش [illegible]

چون این سخن را از مهدی آهی گرم از سینه بر در در کشید و زار زار گریست و خروش از حاضران برآمد و صدای نوحه و زاری بلند شد ناگاه آنحضرت برخواست و رو بسوی آسمان کرد که بارخدایا بتو شکایت میکنم از آنچه ازین گروه ستمکار بال بیت من میرسد و بحجرهٔ طاهره مراجعت فرمود و مخفی نیست که هرگاه ایشان را در دل میکرد ولیکن بقضای الهی رضی شدند و همیشه آرزوی شهادت میکردند و چشم از مراتب آخرت و شفاعت فرومایگان امت در عرصهٔ قیامت نمی‌پوشیدند

مشکوة اول در فضایل و مناقب و اخلاق و مصایب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و شهادت حمزه و جعفر و کیفیت وصیت و رحلت حضرت صلی الله علیه و آله و در آن شش مصباح است در فضایل و اخلاق و کرامات آنحضرت است

مصباح اول

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اصْطَفٰی اَنْبِیَائَهُ وَخَصَّهُمْ بِالْآیَاتِ وَالْبَیِّنَاتِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَالشُّکْرُ لِلّٰهِ الَّذِی تَفَضَّلَ عَلَیْنَا وَنَجَّانَا • حَیْثُ جَعَلَنَا مِنْ اَشْرَفِ الْاُمَمِ وَنَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شَهَادَةً جَعَلَ الْاِخْلَاصَ تَاوِیلَهَا • وَطَمْاَنَ الْقُلُوبَ لِتَنْزِیلِهَا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ اَشْرَفِ الْمَخْلُوقَاتِ الْجَامِعِ لِجَمِیعِ الصِّفَاتِ الْکَامِلِ مِنْ جَمِیعِ الْجِهَاتِ الْبَاعِثِ عَلٰی اِیجَادِ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰتِ وَعَلٰی آلِهِ اَئِمَّةِ الْهُدٰی • النَّاجِینَ مِنَ الْهَلَکَاتِ الشَّافِعِینَ فِی عَرْصَةِ الْعَرَصَاتِ الَّذِینَ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ مِنْ دَنَسِ السَّیِّئَاتِ • لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ مَا دَامَتِ الْجَنَّةُ مُزْلَفَةً لِلْاَبْرَارِ وَالنَّارُ مَوْقُودَةً لِلْفُجَّارِ

فصل در شمه از فضایل و مناقب آنحضرت و ثواب صلوة بر او و شرافت اسم مبارکش هرچند خامهٔ الکن اللسان در تحریر فضایل آنسید انس و جان بعجز خود معترفست کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری لیکن مجملی از آنها مذکور میگردد و مخفی نیست که نظر بمضمون لولاک لما خلقت الافلاک علت در ایجاد عالم کون و فساد وجود مسعود آنجناب بود در لیلة المعراج چون آنجناب بمرتبه قاب قوسین رسید خطاب خطاب ایزد تعالی گوش زد آنحضرت گردید که یا احمد خلقت الخلق لاجلک ای احمد وای حبیب من محمد صلی الله علیه و آله خلق را بطفیل تو بوجود تو خلعت وجود پوشانیدم و بجهة ایجاد ذات مقدس تو ایشان را از بادیهٔ عدم بمعمورهٔ وجود رسانیدم و بود ضیافت تو خوان نعمتهای عظمی را در پیش ایشان گسترانیدم آن سید ابرار بنهایت عجز و انکسار عرض کرد بادب که خلقت الخلق لاجلک یعنی من بنزد آنکه منم خلق را منقطع شدم از ایشان بجهة ذات اقدس تو و ظهیر ما بمیکند بغیر از دوست کس • هر دو عالم ابد و غم ده که ما را دوست بس • و نوران خورشید فلک جلال بچندین هزار سال

قبل از ایجاد عالم و آدم مخلوق شده و پیوسته مشغول تسبیح خدا بود و ملائکه ذکر خدا از وی آموختند و پیش از نور آنحضرت هیچ موجودی خلعت خلقت نپوشیده بود که اول ما خلق الله نوری اول چیزی که خدا آفرید نور من بود و میفرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین • من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم در میان آب و گل بود • بود آدم در نهاد آب و گل پنهان که کرد او در ایوان نبوت جلوهٔ پیغمبری • و حقتعالی آن نور شریف را در صلب آدم علیه السلام و دیعت نهاد و از آنحضرت پیوسته با صلاب طاهره انتقال می یافت تا آنکه در صلب پدر بزرگوار آنحضرت عبدالله قرار گرفت و نور آنحضرت از جبین او ساطع بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مقام مفاخرت می فرمود که انا ابن الذبیحین منم فرزند دو ذبیح که مراد از ذبیح اول حضرت اسمعیل علیه السلام و ذبیح دوم پدر بزرگوار آنحضرت عبدالله و چون کیفیت قربانی اسمعیل مشهور و بعد از این مسطور می گردد در مینست که درین مقام بذکر قربانی عبدالله پردازد که با فضایل حضرت رسالت و بیان قدر و منزلت آنحضرت مناسب است در بعضی از کتب مبسوط علمای اصحاب رضوان الله علیهم مسطور است که عبدالمطلب جد امجد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحلقهٔ کعبه چسبید و دعا کرد که حقتعالی ده پسر او را کرامت کرد و نذر کرد که اگر این نعمت برای او حاصل شود یکی از ایشان را قربانی نماید چون یازده پسر برای او که عبدالمطلب با ثنا عشر رسیدند نذر خود را بخاطر آورد پس فرزندان خود را پیش خود جمع نموده طعامی برای ایشان مهیا کرد و چون تناول نمودند گفت ای فرزندان من میدانید که شما همه بر من گرامی بودید و بمنزلهٔ نور دیدهٔ من بودید و خاری در پای هیچیک از شما می نتوانستم دید ولیکن حقتعالی واجب تر است از حق شما و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هرگاه ده فرزند یا یازده بمن عطا کند یکی را در راه خدا قربانی کنم و اکنون حقتعالی بر من عطا کرده است شما را و شما در باب نذر من چه میگوئید پس همه ساکت شدند و بیکدیگر نظر میکردند تا آنکه عبدالله که از همه کوچکتر بود گفت ای پدر تو حاکم کننده بر ما و ما فرزندان توایم هرچه فرمائی اطاعت میکنیم و حق خدا بر شما واجب تر است از حق ما و مراد لازمتر است از امر ما و ما مطیع و صابریم بر حکم خدا و حکم تو و راضی شدیم با مر خدا و امر تو و پناه می بریم که از مخالفت تو • مائیم و یک جان در جهان • آنهم فدای دوست به • در هرچه هست اندر جهان • ما را رضای دوست به • و در آنوقت از سن شریف عبدالله یازده سال گذشته بود پس عبدالمطلب چون سخنان شنید آن فرزند بزرگوار را شنید بسیار گریست و او را شکر کرد و رو کرد بسوی سایر اولاد خود و گفت ای فرزندان من شما چه میگوئید گفتند شنیدیم و اطاعت نمودیم و اگر همهٔ ما را بکشی راضی هستیم پس ایشان را دعا کرد و گفت حال بروید بنزد مادران خود و ایشان را خبر دهید از آنچه بشما گفتم و بگوئید که بشویند شما را و سرمه در دیده های شما کشند جامهای فاخر در شما پوشانند و وداع کنند مادران خود را مثل وداع کسیکه برنگردد پس چون ایشان این خبر را گفتند سخنان را با مادران خود رسانیدند

شیون از خانهای ایشان بلند تا طلوع صبح در گریه و زاری بودند که ناگاه چون صبح طالع گردید عبد المطلب ردای آدم علیه السلام را
بر دوش افگنده و نعلین شیث علیه السلام را در پا کرده و انگشتر نوح علیه السلام را در انگشت خود کرده و خنجر برنده را در دست
گرفته برای فدای فرزند خود و یکیک فرزندان خود را از نزد مادران طلبکرد و طلبیده همه را بانواع زینتها خود را آراسته بسوی پدر
شتافتند بغیر از عبد الله که مادرش را دل گواهی میداد که این گوهر یکتا لایق درگاه حق تعالی است و قرعه بنام نامی او برون
خواهد آمد و اورا مانع خواهد شد زیرا که معدن حسن و جمال و خورشید فلک کمال بود نظم قدش زینت فزای باغ امید • رخش
غیرت ده صد ماه خورشید • بزرگ خانه زاد دودمانش • نجابت بنده از خاندانش • پس چون عبد المطلب بخانه فاطمه
آمد و دست عبد الله را گرفت که بیرون آورد مادرش فاطمه با او در آویخت و عبد الله بدامن مادر رو بدر چسپید و پدر او را می کشید
و مادر ممانعت مینمود و بتضرع و استغاثه میکرد و عبد الله میگفت ای مادر دست از من بردار و مرا بپدر خود واگذار که آنچه
خواهد با من بکند پس فاطمه دست از جان خود برداشت و گریبان خود را شکافت و گفت ای ابو الحارث این کار تو کاریست
که کسی بغیر از تو نکرده است و چه گونه راضی میشوی که فرزند خود را بدست خود بکشد البته این کار را خواهی کرد دست از عبد الله
بردار که او از همه خورد سال ترست و بر کودکی او رحم کن و حرمت آن نور که در جبین مبین اوست نگهدار و چون دید که عبد المطلب
این سخنان دست از و بر نمیدارد فرزند دلبند خود را بسینه نالان خود چسپانیده و گفت خداوندا که این شعله نور
جبین تو نمیخواهی خاموش شود و چگونه که در کار تو چاره نمیدانم و در امر تو حیله نمی بینم کاش پیش از آنکه از دیده پنهان کردی
در خاک پنهان گردیده ام و بناچار از برم میبردی و امید باز گشتن ندارم و استماع این خطاب عبد المطلب بیتاب گردیده
سیلاب اشک سرشک از دیده را کرده و رنگ مبارکش متغیر گردید و پایش از رفتار ماند پس آن بنده مقرب اله
حضرت عبد الله گفت ای مادر بگذار مرا تا پدر ببرد که اگر خدا مرا اختیار نماید برای قربانی خود زهی سعادت و فیروزی و هزار جان من
فدای چنین اختیار باد نظم نقد جان بر کف نهاده پیش جانان میبرم • نقد دیگر ندارم پیش او جان میبرم • میکشم منت
جبال لن جان بر سرم میکشم • مور بپای ملخ نزد سلیمان میبرم • و اگر دیگری را اختیار نماید با هزار جان بسوی تو بر خواهم گردید
پس با پدر بسوی کعبه روان شد و جمیع قریش از مردان و زنان در مسجد جمع شدند و صدای ناله و شیون از هفت آسمان
بلند گردید یهودان و کاهنان شاد گردیدند که شاید آن نور نبوت خاموش گردد و ندانستند که نور خدا را خاموش
نتوانند کرد پس عبد المطلب خنجر برهنه که مرگ از دمش میریخت بر کف گرفته و قرعه بنام اولاد امجاد خود افگند و گفت
ای خداوند کعبه و حرم و حطیم و زمزم و پروردگار ملائکه کرام و خالق جمله انام و درگی بنور خود از ماهتاب را که ظلمت را بنور بدل

جاری گردیده است بر آن قلم تقدیر تو آنچه خواهی کسی مانع نتواند شد و ضعیفان را پناهی نیست مگر بسوی تو چون تو صاحب قوتی و رفع
احتیاج فقیران مینمائی مگر تو چون بی نیازی پروردگارا امید آنکه با تو جه نذر کرده ام و یکیک فرزندان خود همه را بدرگاه
تو آورده ام که هر کرا که خواهی اختیار نمائی پروردگارا اگر مصلحت دانی در بزرگان قرار ده که ایشان از صبر بر بلا بیشترست
و خوردان بیشتر تحمل رحمت ندارند خداوند پروردگار کعبه و بردهاد رکن و سنگها و زمین و دریاها و ای فرستنده ابرها
و بارانها و در گردان بلاها از کودکان پس نام هر یک را در تیری نوشت و داد که داخل کعبه کردند و فرزندان خود را
داخل کعبه گردانید پس مادران صدا بشیون بلند کردن و زاریها و حاضران سیلاب اشک در بطحای مکه روان شد و عبد المطلب
از ضعف بشریت می افتاد و بقوت ایمان و شدت یقین بر میخواست و میگفت پروردگارا حکم خود را بزودی ظاهر گردان
دمدم گرد زنها کشیده بودند و آب از دیدهها روان کرده بودند و منتظر بودند که بنام یک بیرون آید که ناگاه دیدند
که صاحب قرعه بیرون آمده و ردای عبد الله را در گردن انداخته و خورشید و ماه افگنده او را مانند خورشید از افق کعبه
بیرون کشیده و رنگ مبارکش مانند آفتاب بزردی مایل گردیده و مانند چراغ صبحگاهی آن قابل قربانی درگاه الهی میلرزید
پس صاحب گفت با عبد المطلب قرعه بنام این فرزند ارجمند بیرون آمد اگر خواهی بکش و اگر خواهی ببخش آری چون محمدی
در جبین داشت باین سعادت سرافراز شد نظم شکست بار دنخل میوه دار از شش جهت • سرو از بار خالی بوسه در نشو و نماست
زخم دندان ندامت میرسد سیب به را • از میان جمله انگشتان چه ایمانرا اوست • اما عبد المطلب از استماع این خبر بیهوش
گردید و افتاد و برادران نوحه کنان برادر خود را از کعبه بیرون آمدند و ابو طالب از همه بیشتر میگریست و موضع نور جبین
برادر خود را میبوسید و میگفت کاش من می مردم و فرزندان ارجمند را که وارث این نورست و حق تعالی او را بر همه خلق زینت
داده است در زمین را از کثافت کفر و شرک پرستی پاک خواهد گردانید کاهنان از این خوانند خواهد نمود و مید بدم و چون
عبد المطلب بهوش آمد صدای گریه مردان و زنان هر جانب بسمع او رسید و نظرش بر فاطمه افتاد که خاک بر سرش میریخت
و سینه میخراشید و از مشاهده این احوال و استماع این اقوال در غم کاملش اختلالی بهم رسید و با عبد الله گفت
که اورا بخوابانید و اکابر قریش و اولاد عبد مناف در او در آویختند پس بانگ زد بر ایشان که وای بر شما از من بر فرزند
خود شما مهربان ترستید و تا حکم پروردگار خود را بر او جاری نکنم دست از او بر نمیدارم و ابو طالب بدامان عبد الله
چسپیده بود و میگفت ای پدر مهربان برادر مرا بگذار و مرا بجای برادر ذبح کن که من راضیم که قربانی پروردگار و فدای
برادر خود باشم و عبد المطلب میگفت که من مخالف پروردگار خود نمیکنم و هر که قرعه بنام او آمده او را قربانی میکنم پس

اکابر قوم از او التماس میکردند که بار دیگر قرعه بیندازد شاید بنوع دیگر ظاهر شود و چون بسیار مبالغه کردند راضی شد و بار دیگر قرعه انداخت
باز باسم عبدالله بیرون آمد پس عبدالمطلب گفت که الحال حکم لازم گردید و راه شفاعت مسدود شد پس عبدالله را بقربانگاه آورد
و اکابر عرب و قریش صف کشیدند و دست و پای عبدالله را بست و خوابانید چون مادر دید که کار باینجا رسید با سر برهنه
و شیون کنان بسوی خویشان خود دوید و ایشان را بشفاعت طلبید و چون ایشان بسوی عبدالمطلب شتافتند در وقتی رسیدند
در وقتی رسیدند که عبدالله را خوابانیده بود و خنجر را نزدیک گلوی او رسانیده بود و در آن وقت ملائکه آسمانها خروش
برآوردند و بالها گستردند و جبرئیل و میکائیل تضرع و استغاثه در درگاه ملک جلیل نمودند ز چشم پرنم صاحب دلان چو رگ ز خون
هزار لخت دل افتاد بر سر هم شده پس حق تعالی وحی نمود که ای ملائکه من به همه چیز عالم و دانایم و بنده خود را در معرض امتحان
درآورده‌ام که صبر او را بر عالمیان ظاهر گردانم پس در این حال ده نفر از خویشان فاطمه عربان با سر و پای برهنه و شمشیرها کشیده
رسیدند و بر دست عبدالمطلب چسبیدند و گفتند هرگز نگذاریم که فرزند خود را ذبح کنی مگر آنکه همه ما را بقتل رسانی پس عبدالمطلب
سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا تو میدانی که ایشان نمیگذارند که حکم ترا جاری گردانم و بعهد تو وفا کنم
پس حکم کن میان ما و ایشان یعنی که تو بهترین حکم کنندگانی در این حال شخصی از اکابر قوم که او را عکرمة بن عامر میگفتند حاضر
شد و گفت بفرما که قرعه بیندازند بر شتران عبدالله پس بر این امر قرار داده برگشتند و روز دیگر عبدالمطلب فرمود که همه
شتران او را حاضر کردند و عبدالله را جامه‌های فاخر پوشانیدند و خوشبو کردند و انواع زینتها آراسته او را نزد کعبه
حاضر گردانیدند و کارد و ریسمان با خود آورده بود پس هفت شوط دور کعبه طواف کردند و ده شتر حاضر گردانیدند
و چنگ در پرده کعبه زد و گفت پروردگارا امر تو نافذ است و حکم تو جاریست و قرعه افکندند و قرعه باسم عبدالله
بیرون آمد پس ده شتر اضافه کرد و قرعه انداخت و گفت پروردگارا اگر بسبب گناهان دعای من از درگاه
تو محجوب گردیده است پس تویی غفار ذنوب و کاشف کروب کرم نما بر من بفضل و احسان خود و باز قرعه
باسم عبدالله بیرون آمد پس ده شتر دیگر اضافه کرد و قرعه افکند و گفت تویی که از نهانها و خفی رازها میدانی و بر همه
احوال اهل جهان مطلعی بگردان از ما بلا را چنانچه از ابراهیم علیه السلام گردانیدی و باز بنام عبدالله ظاهر شد پس ده شتر دیگر اضافه
کرد و گفت ای پروردگار خانه کعبه و جمیع عباد این فرزند نزد من محبوب‌تر است از سایر اولاد و مادرش نوحه میکند از مفارقت
آن سرو آزاد باز قرعه بنام عبدالله بیرون آمد پس بار دیگر قرعه انداخت و گفت ای خداوندی که از تست بخشش و منع و حکم تو
نافذ است در همه خلق و در درگاه تو بنده ذلیل خطا کرده‌ام و امیدوار رحمت توام مرا ناامید مگردان و باز قرعه بنام عبدالله بیرون

آمد و چون نود شتر رسید نه مرتبه باسم عبدالله بیرون آمد عبدالمطلب آن معدن سعادت را برای شناعت بسوی خود کشید و صدای
نوحه و گریه مردان و زنان از هر طرف بلند شد پس عبدالله گفت ای پدر از خدا شرم کن و او را رد مکن و دیگر در کشتن من توقف مکن
و بزودی مرا قربانی کن که صبر کرده‌ام بر قضای الهی ای پدر دستها و پاهای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم و روی مرا بپوشان
که مبادا رحم بر تو غالب گردد و فرمان خدا را تعطیل بجا آوری و جامه‌های خود را دور کن که مبادا بخون من آلوده گردد و هرگاه اثر این
مصیبت تو تازه شود ای پدر بعد از من از حال مادرم غافل مشو و در دلداری او کوتاهی مفرما که میدانم او بعد از من چندان
زندگانی نخواهد کرد و در باب خود ترا وصیت میکنم که بقضای الهی راضی باشی و بسیار زنده بگذرانی پس این سخنان
آتش از نهاد عبدالمطلب شعله کشید و عبدالله را خوابانید پس بار دیگر اکابر قریش پای او را بوسیدند و التماس نمودند
که یکبار دیگر قرعه بیندازد و عهد کردند که اگر در این مرتبه دیگر قرعه بنام عبدالله بیرون آید دیگر شفاعت نکنند پس بار دیگر قرعه افکندند
بنام عبدالله با صد شتر و در این مرتبه قرعه برای شتر بیرون آمد پس اکابر عرب از شادی و طرب فریاد برآوردند و بسوی عبدالمطلب
دویدند و عبدالله را از زیر دست او کشیدند و حال آنکه پوست روی او کنده شده بود و جبینه آنکه بر خاک نهاده بود و بوسه
بر دویدند و خاک از روی پاک میکردند و عبدالمطلب را تهنیت و مبارکباد میگفتند و فاطمه دوید و عبدالله را در بر کشید
و میگریست و شکر حق تعالی مینمود پس عبدالمطلب گفت که انصاف نیست که نه مرتبه باسم عبدالله بیرون آمده است و یک مرتبه باسم
شتر برآید دست از او بردارم پس دو مرتبه دیگر قرعه افکند و در هر مرتبه برای شتر بیرون آمد و هاتفی از میان کعبه صدا زد که حق
تعالی فدای شما را قبول کرد و بزودی از نسل آن بزرگوار سید ابرار و نبی مختار بیرون خواهد آمد پس قریش گفتند
ای عبدالمطلب گوارا باد ترا که هاتفان غیبی برای تو و فرزند تو ندا کردند پس فاطمه فرزند خود را بخانه برگردانید و قبایل
عرب از اطراف جهان بتهنیت آن سید اعیان زمان بمکه آمدند و باین سبب سنت جاری شد که دیه هر فرد صد شتر باشد
پس چون یهودان و کاهنان از این امر ناامید شدند و عبدالله را سلامت یافتند حیله‌ها در دفع آنحضرت برانگیختند و از جناب
امام رضا علیه التحیة والثنا منقولست که دفع شدن ذبح اسمعیل و عبدالله بجهة آن بود که نور نبی و ائمه در صلب ایشان بود و مجملا
آنحضرت خاندان عزت و شرافت و تقوی و فضیلت بوجود آمد و هرچند از همه انبیا متاخر افتاد و خاتم النبیین بود
لیکن از همه افضل و بر همه اقدم و سید المرسلین بود و در عالم ذر که خطاب الست بربکم در رسید اول کسیکه بتصدیق
بربوبیت کرد و پیمان گرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران بر تصدیق بنبوت آنحضرت و ولایت اوصیا بعد از آنحضرت و اسم
مطهر آنحضرت را از اسم خود مشتق نمود و نوشت او را بر عرش و کرسی و لوح و قلم و حرام او را لازم و محترم گردانید که چون

نام آنحضرت مذکور شد بر آنحضرت صلواة فرستد بیت که ذکر نام خوشش بلا ورد بلا دیست و در بعضی از کتب

سیر مسطور است که در زمان یکی از انبیای سلف شخصی بود مشهور بفسق و فجور چون وفات کرد قوم او را در قبرستان دفن

نکردند و در مزبله انداختند حقتعالی با آن پیغمبر وحی نمود که دوستی از دوستان ما از دنیا رحلت نمود و او را در فلان مزبله انداخته اند او را دریاب

عرض کرد خداوندا این بنده تو فاسق و فاجر و با نواع صفات خبیثه آراسته بود از کجا این مرتبه را دریافت وحی رسید که روزی

تورات می خواند نام حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید از راه تعظیم و اخلاص نام حبیب مرا بوسه داد چون او حبیب مرا دوست دارد

من نیز او را دوست دارم و صلواة را آن سیدکاینات از اجل اعمال و افضل اذکار است حقتعالی بر انجناب صلواة فرستد که ان الله

وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستی و تحقیق

که خدا و ملائکه او صلواة می فرستند ای گروهی که ایمان آورده اید صلواة بفرستید بر آنحضرت و سلام کنید بر وی سلام کردنی و صلواة

بر آنحضرت باعث قبول نمازهای پنجگانه و رفع درجات و محو سیئات و اجابت دعوات است و ذکری بهتر از آن نتوان یافت و فی الحقیقه

ذکر حقتعالی است چنانچه منقولست که چون خداوند قدیم خلق کرد عرش عظیم خود را هفتاد هزار ملک بیافرید و فرمود طوفوا ۱

بعرش النور و سبحونی واحملوا عرشی طواف کنید بعرش نور و تسبیح بگویید مرا و بردارید عرش مرا پس ملائکه طواف

بعرش پروردگار خود کردند و تسبیح حضرتش گفتند چون خواستند عرش را بردارند نتوانستند حقتعالی فرمود که طوفوا بعرش النور

وصلوا علی نور جلالی محمد حبیبی واحملوا عرشی طواف کنید بعرش نور و صلواة فرستید بر نور جلال

و بزرگواری من که آن محمد حبیب من است و بردارید عرش مرا پس ملائکه بعرش جلال طواف نمودند و صلواة بر آنحضرت فرستادند

و عرش را از جای برداشتند اما متعجب شده بودند و روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده حقیقت حال از حضرت ذوالجلال درخواست

نمودند وحی رسید که ای ملائکه من هرگاه صلواة بفرستید بر حبیب من پس بدرستیکه تسبیح و تقدیس کرده اید مرا و تهلیل

گفته اید مرا فصل در توسل آنحضرت با آنحضرت و اهل بیت او مخفی نیست که رسول خدا و آل او صلواة الله علیهم وسیله اند

در انقضای حوائج و مقاصد هر حاجتمندی که متمسک بذیل کرم ایشان شود حاجتش برآید و هر مبتلائی که با ایشان

پناه برد حقتعالی او را از بلیه اش وا رهاند پیغمبران خدا در بلیه و عنا ایشان را شفیع خود می ساختند و بوسیله انوار مقدسه

ایشان از بلاها و مهالک نجات می یافتند آدم صفی حقتعالی را با ایشان قسم داد تا آنکه توبه اش بدرجه قبول

مقبول گردید نوح نجی در سفینه محبت ایشان نشست و توسل با ایشان جست تا از غرقاب بلا نجات یافت و یوسف

صدیق بواسطه عروج بر مدارج اخلاص و شفیع ساختن ایشان از حضیض چاه باوج عزت و جاه رسید حتی آنکه شیطان

بالز

باکثرت عصیان و وفور طغیان چنین گمان کند که چون متوسل با ایشان شد تحمل ایشان شده سفینه نجات و وسیله در انقضای

حاجات و حقتعالی ایشان را پشت و پناه ضعیفان و ملجأ افتادگان و درماندگان نموده و خلاصی از مهالک دارین را حواله بوسائط

ایشان فرموده تا رحمت حضرت او در نزول ایشان ظاهر شود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست حدیثی که ما حاصل

آن اینست که بنده مکث میکند در آتش جهنم هفتاد خریف که هر خریفی عبارت از هفتاد سال باشد تا آنکه آن بنده از پروردگار

خود سؤال میکند که الهی قسم میدهم ترا بحق محمد و اهل بیتش که رحم کنی بر من و مرا از عذاب و نکال جهنم آزاد نمائی پس وحی

کند حقتعالی بجبرئیل که فرود رود در جهنم بسوی بنده من و او را از آتش نجات داده بیرون بیارد جبرئیل گوید خداوندا من چه

گونه داخل جهنم شوم یعنی لهب مرا بازمیگیرد و میسوزاند وحی کند که ای جبرئیل امر کردم جهنم را که بر تو سرد و سلامت باشد

گوید الهی مکان بنده تو را نمیدانم گوید در چاهی از سجین پس جبرئیل بجهنم فرود رود و آن بنده را که چند سال بروزنانه

دبردی در رفتاده او را بیرون آورد پس وحی کند خدا با آن بنده که چند مدتست که در آتشی گوید خداوندا احصا نمیتوانم

کرد پس فرماید بعزت و جلال قسم که اگر سؤال نمینمودی مرا بمحمد صلی الله علیه و آله هر آینه طول میدادم مذلت ترا در آتش ولیکن

بر من واجب شده است که سؤال نکند مرا بنده بمحمد و اهل بیتش دیگر آنکه بیامرزم آنچه میان من و اوست از گناه و در خبر

امام زکی امام حسن عسکری علیه السلام منقولست حدیثی که خلاصه ترجمه آن اینست که سلمان فارسی رضی الله عنه

روزی برخورد بقومی از یهود از و سؤال کردند که با ایشان بنشیند و ایشان خبر دهد از آنچه در آن روز از رسول خدا صلی الله علیه

شنیده سلمان بطمع آنکه شاید ایشان باسلام درآیند با ایشان نشست و گفت شنیدم از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که حقتعالی

میفرماید ای گروه بندگان آیا نیست که اگر کسی از شما حاجتی باشد شفیع خود کند دوست ترین خلق را در نزد خود شما

بجهة کرامت آن شفیع که او را دوست میدارید حاجت آن کس را بر می آورید بدانید که گرامی ترین مردمان و محبوب ترین

ایشان در نزد من محمد و علی و ائمه بعد از او علیهم السلام اند که وسیله حاجتمندانند بسوی من آگاه باشید ای بندگان

من که هر یک از شما که بخواهد مرا بمحمد و آل او صلواة الله علیهم در حاجات البته روا میکنم و رد نمی نمایم چون یهود این کلمات را

شنیدند در مقام استهزا درآمده گفتند یا ابا عبدالله پس چرا نمیخواهی خدا را بحق ایشان که ترا از همه اهل مدینه غنی تر گرداند سلمان

گفت من از خدا خواستم بحق ایشان چیزی را بهتر از این و بیش عطا کرد سؤال کردم خدا را بحق ایشان که ترا از همه اهل مدینه

غنی تر گرداند سلمان گفت من از خدا خواستم بحق ایشان چیزی را بهتر از این و بیش عطا کرد و سؤال کردم خدا را بحق ایشان که ببخشد

بمن زبانی که ذاکر باشد مر او را و دلی که شاکر باشد مر نعمتهای او را و در مصیبتها و بلاها صابر باشد و عطا بمن عطا نمود

واین درنزد من بهتر است از دنیا و ما فیها بصد هزار هزار مرتبه پس یهود در سبیل استهزا گفتند ای سلمان مرتبه عظمی الّا
کردی ما تو را امتحان میکنیم و تازیانها بر تو میزنیم و تو از خدا طلب کن که اذیت ما را از تو دفع کند پس تازیانها بر داشتند بر آن
مؤمن موحّد بزدند و او میگفت اللّهم اجعلنی علی البلاء صابرا خداوندا مرا در بلاها صابر گردان و چندان
تازیانه بر وزدند که تنگ آمدند و سلمان بغیر از کلمه مذکوره چیزی بر زبان جاری نساخت پس گفتند ای سلمان از خدا طلب کن
دفع ضرر ما را از تو او میگفت من صبر و تسلیم نمایم چون اندکی ایشان برطرف شد بار بر خواستند تازیانه بر بدن او میزدند و میگفتند
بقدر تازیانه بر تو میزنیم که روح تو از بدن مفارقت کند یا آنکه کافر شوی بمحمّد صلی الله علیه و آله پس شروع کردند بتازیانه زدن
سلمان از جاده صبر پا بیرون نمی نهاد چون تازیانه بسیار بر بدن آن بزرگوار زدند مانده شده نشستند و گفتند ای سلمان
اگر تو را بجهة ایمان بمحمّد صلی الله علیه و آله نزد خدای تعالی قدری می بود دعای تو را مستجاب مینمود و کفایت شرّ ما از تو میکرد
سلمان گفت من طلب صبر کردم عطا فرمود پس آن قوم بی رحم بار دیگر برخواسته بدن او را بضرب تازیانه مجروح ساختند و او دعا
از اللّهمّ صبّرنی علی البلاء فی حبّ صفیّک و خلیلک چیزی دیگر نمیفرمود ایشان میگفتند ای سلمان
بر سبیل تقیّه تو را محمّد صلی الله علیه و آله رخصت نموده که سخنی بگوئی که ما از تو دست برداریم گفت چرا الکی میگویم
و صبر در اذیّت شما میکنم که اجر آن بسیار است پس بار بر خواستند و تازیانه بسیار بر بدن آن بزرگوار زدند و مجروح
شد و خون از بدن او جاری نمودند و از روی غضب میگفتند نمیخواهی خدا تو را از شرّ ما کفایت کند و کلمه
کفری که معنی آن معتقد نباشی بغیر از باب تقیّه بر زبان جاری نمیسازی که آن بود که ما را هلاک کند اگر راست میگوئی
سلمان گفت میترسم که از شما کسی باشد که بعد ازین مسلمان شود من در حقّ او نفرین کنم و باعث انقطاع او از شرف اسلام شوم
گفتند دعا کن بر کسی که خدا میداند که تا حین وفات مسلمان نخواهد شد درین سخن بودند که ناگاه دیوار بتخانه که در آن
بودند شکافته شد و سلمان رسول خدا را از دور مشاهده کرد که میگفت دعا کن در حقّ ایشان که هیچیک رستگار نخواهند شد
پس گفت چگونه دعا کنم در حقّ شما گفتند دعا کن که تازیانهای ما را خدا افاعی گرداند و بر ما مسلّط شوند پس دعا کرد و تازیانهای
ایشان مبدّل با فاعی چند گردید که دو سر داشت یک سر صاحب خود را و سر دیگر که در دست داشتند دستهای ایشان را
گرفته استخوانهای ایشان را نرم کردند و اعضای ایشان را فرو بردند رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی که در خدمت آنحضرت
بودند فرمود که حقتعالی یاری کرد برادر شما سلمان را و بدعای او بیست نفر از یهود را هلاک نمود و تازیانهای ایشان را
افاعی گردانید و بر ایشان مسلّط ساخت که ایشان را در هم شکستند برخیزید تا برویم و آن افاعی نظر کنیم پس آنجناب با اصحاب

بجانب

بجانب بتخانه روان شدند چون بتخانه رسیدند افاعی از آن خانه بیرون آمده و شارع مدینه تنگ بود حضرت از اراده برابر وسعت داد و آن
افاعی فریاد بر آوردند که السّلام علیک یا محمّد یا سیّد الاوّلین و الآخرین السّلام علیک یا علیّ یا
سیّد الوصیّین السّلام علی ذرّیّتک الطّیّبین ما تازیانهای آن قوم که خدا ما را افاعی گردانید بدعای سلمان و غضب
برین کافران شدید شدند و ما در فرمان توئیم و از آنحضرت استدعا کردند که دعا کند که حقتعالی ایشان را از افاعی جهنّم کند در آنجا نیز
آن کافران را عذاب کنند پس بسیاری از منافقین از مشاهده این معجزه ایمان آوردند و بعضی حمل بر سحر نموده بودند و آنحضرت خطاب
بسلمان کرده فرمودند که توئی از خواصّ مؤمنین و محبوب قلوب ملائکه مقرّبین و تو در آسمانها و عرش و کرسی مشهورتری در فضیلت از آفتاب
درخشنده مجملا قدر و منزلت آنحضرت و فضیلت آنقدر نیست که صفة رسالت از آن زیاده است که بتحریر در آید یا قلم و زبان از عهده
آن بر آید در عرصه قیامت قدر و منزلت آنحضرت ظاهر شود در آن روز که انبیا و مرسلین و ملائکه مقرّبین و خلق اوّلین و آخرین حضور داشته
باشند خدا بآنحضرت و اهل بیت او عطا نماید از نعمتها و کرامتها آنچه باحدی عطا نموده باشد در آن روز کلیدهای بهشت و دوزخ را بآنحضرت
عطا فرماید که آنها را با شیر خدا گذارد و منقولست که خطاب القیا فی جهنّم کلّ کفّار عنید بآنحضرت و علی بن ابیطالبست یعنی بیندازید
در جهنّم هر کفّار عنید را و از امام بحقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست حدیثی که خلاصه آن بر سبیل اختصار اینست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا سؤال کنید وسیله را از برای من و آن درجه ایست در بهشت هزار پایه دارد از پایه تا پایه دیگر که
راه بدویدن اسب نجیب یک ماه است پس آن را در قیامت بیاورند و نصب کنند با سایر درجه پیغمبران و در میان آنها ممتاز باشند
چون ماه در میان ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدّیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه
او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدّیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه حضرت محمّد است صلی الله علیه و آله
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت
بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب علیه السّلام در پیش روی من رود و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است که بر آن
نوشته باشد لا اله الّا الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند گویا
انبیا و ملک گویند که ما ایشان را نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند انبیا و پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی علیه السّلام
از پی من آید چون باعلا درجات منبر بر آیم علی یک پایه از من پائین تر بنشیند و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران سرها
بلند کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرّمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حقتعالی ندا کند
که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمّد و این ولیّ من است علی بن ابیطالب خوشا حال کسیکه او را دوست دارد
وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ بر بندد پس دو ملک بیایند از جانب ربّ العزّة بسوی من یکی رضوان خازن جنان

و یکی خازن مالک جهنّم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند السّلام علیک یا رسول اللّه جواب سلام او کریم و گویم ای ملک خوش بوی

خوش روی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم مرا کرده است پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای

تو بیاورم پس بگیر یا محمّد من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است مرا بده اینها را برادرم

علی بن ابیطالب پس نزدیک من آید مالک خازن جهنّم و میگوید السّلام علیک یا حبیب اللّه من میگویم و علیک السّلام

ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنّم امر کرده است مرا پروردگار من که

کلیدهای جهنّم را نزد تو بیاورم پس من قبول کردم از پروردگار داور است حمد و ستایش بده اینها را برادرم علی بن ابیطالب پس مالک کلیدها

بعلی دهد و هر که را او امر کند بگیر آتش ازو بگیرد و هر که را امر کند که بگذار بگذارد رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ

فصل در معجزات و کرامات و خوارق عادات آنحضرت صلی اللّه علیه و آله اعظم آنها قرآنست که فارقست میان حق

و باطل هر آیه از آن ٭ در نبوت آنحضرت شاهدیست عادل ٭ نظم با فصاحتش در اعلا درجهٔ فصاحت و بلاغت ٭ و آیات احکامش شمعهای

راه هدایت ٭ امی دانا که بعلم فرق اندر قم بر ورق کاف و نون ٭ بی قلم و کاغذ و آب سیاه ٭ معجزه آورد زدی خداه بی

خط و قرطاس زعلم ازل ٭ مشکل لوح و قلمش گشت حل ٭ فصحا و بلغای عرب هر چند سعی کردند نتوانستند که یک سوره یا یک آیه

مانند آن بیاورند و دیگر معجزهٔ شق قمر است که با انگشت منوّر قرص قمر را دو نصف نموده و آفتاب را بعد از آن که غروب

کرده بود برگردانیده و از میان انگشتان آنحضرت آنقدر آب جاری شد که خلق بسیار از آن سیراب شدند و از بس که خوشبو

بود چون بکوچه که عبور میفرمودند تا چند روز بوی خوش آنجناب در آن کوچه بود و سر و قد مبارک آن آفتاب رسالت سایه نداشت

سایه زان شد اینانند جسم پاکش را که هست ٭ نظم سایه شئ بر نور از نور شمع خاوری ٭ و حیوانات و جمادات دنیا تمامت

بآنحضرت تکلّم مینمودند و مطیع و منقاد آنحضرت بودند و امثال اینها از کرامات و معجزات که در کتب مبسوطه مسطور است و هر معجزه که از انبیای

سلف بظهور رسیده امثال اینها از آنحضرت منظور بوده که بظهور رسید چنانچه در بعضی از کتب معتبره مسطور است

که حضرت امام حسن عسکری در حدیثی فرموده که جمعی از کفّار از آن سیّد ابرار معجزهٔ نوح نبی علی نبیّنا و علیه السلام طلب نمودند آنجناب

ایشان را امر نمود که در پس کوه ابو قبیس روند چون ایشان بدامنهٔ آن کوه رسیدند ناگاه از زیر پاهای ایشان چشمها جوشید

و از بالای سر ایشان ابر باران فرو ریخت باندک زمانی آب بنزدیک دهنهای ایشان رسید بسوی کوه پناه بردند

گریختند و هر چند بکوه بالا میرفتند آب بلند می شد تا بقلهٔ کوه رسیدند و آب بسوی دهانهای ایشان رسید و دانستند

که غرق میشوند ناگاه علیه السّلام را دیدند که بر روی آب ایستاده و صورت دو طفل را دیدند که مانند دو نور چشم در طرف

راست و چپ آنحضرت ایستاده اند پس آن نوح سفینهٔ ایمان و رستگاری آن لجّهٔ عصیان ندا کرد که بگیرید دست مرا

بادست

یا دست یکی ازین دو طفل را تا نجات یابید پس بناچار بعضی دست امیر مؤمنان و بعضی دست یکی از آن دو گوهر بحر ایمان و بعضی دست

دیگر را گرفتند از آن غرقاب طوفان نجات یافتند پس با کمال شکوه از آن کوه بزیر آمدند پاره از آن آب از روی آن سطح بجانب زمین گر

کردید چون طغیان آن غوم فرو نشست و پاره از رسیدن شد و همه اندوم ایشان بهوا بالا رفت وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي

مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي بچشم ظهور در آمد پس ایشان با امیر مؤمنان بخدمت فخر الزمان آمدند اما میگریستند و اشک

از دیدها میباریدند و میگفتند شهادت میدهیم که تو سیّد پیغمبران و بهترین جمیع خلقانی و دیدیم مانند طوفان نوح را

و ما را خلاصی داد علی علیه السّلام و دو طفل که با او بودند و احوال ایشان را نمی بینیم حضرت فرمود که ایشان بعد از این بهم خواهند رسید

و نام آن دو نور عین حسن و حسین است و بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان بدانید که دنیا دریائی است

عمیق و خلق بسیار در آن غرق شده اند و کشتی نجات دنیا آل محمّد اند یعنی علی و دو فرزند او علیهم السّلام که صورت ایشان را بعین عقول

دیدید پس هر که درین کشتی سوار شود نجات مییابد و هر که تخلّف کند غرق میشود و در آخرت جهنّم و جحیم آن مانند دریاست

و نهنگهای آن کشتیهای اهل شد که محبّان و شیعیان خود را از جهنّم میگذرانند و به بهشت میرسانند دست در دامن حیدر زن و

اندیشه مکن ٭ هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش ٭ طایفهٔ از کفّار از آنحضرت معجزهٔ ابراهیم خلیل علیه السّلام را درخواست نمودند

ایشان را امر نمود که بصحرای مکّه روید معجزهٔ ابراهیم را مشاهده خواهید کرد ایشان بصحرا رفتند چون ساعتی بگذشت مراجعت نموده صداهای

خود را بکلمهٔ شهادت بلند کردند و گفتند یا رسول اللّه شهادت میدهیم که توئی رسول پروردگار عالمیان و بهترین خلق جهان

چون بصحرا رفتیم ناگاه دیدیم آسمان شکافته شد و پارهای آتش فرو ریخت و زمین شکافته شد و زبانهای آتش از آن بلند شد

و زیاده میشد تا آنکه تمام روی زمین را فرو گرفت و آتش در ما افتاد و از شدّت حرارت بدنهای ما بجوش آمد و یقین کردیم

که از صورت آن بریان خواهیم شد و خواهیم سوخت ناگاه در هوا از نیزه دیدیم که اطراف مقنعه آن آویخته بود که دستهای ما

بر رشتهای آن میرسید و منادی از آسمان ندا کرد که اگر نجات میخواهید چنگ زنید برشتهٔ از رشتهای این مقنعه پس هر یک از ما

برشتهٔ از آن رشتهای مقنعه رسیدیم و ما را در هوا بلند کرد و ما میدیدیم اخگرها و زبانهای آتش را و هر گرمی و شرر آن بما نمیرسید

و آن رشتهای باریک گسسته نمیشد از سنگینی ما پس ما را از آن آتش نجات بخشید و هر یک را در صحن خانهٔ خود گذاشتند بسلامت

و عافیت پس از خانها بیرون آمدیم و بخدمت شما شتافتیم حضرت فرمود آن زن فاطمه دختر من بود که فرزندان و دوستان خود را

از دوزخ خلاص کند در روز قیامت از صراط بگذراند مقنعهٔ او بر صراط کشیده باشد و دوستان او برشتهای مقنعه او چسپیده از صراط

بگذرند و داخل بهشت شوند و بجهت آن او را فاطمه نامیده اند فطم و قطع کند محبّان خود را از آتش و نیز از جناب امام حسن عسکری

علیه السلام منقولست که روزی شفیع عرصهٔ قیامت و مشتری متاع سعادت صلی الله علیه و آله در بازار مکه عبور میفرمود و میر مومنان
و سرور متقیان در خدمت آنحضرت بود و آنحضرت مردم را دعوت باسلام مینمود و میفرمود قولوا لا اله الا الله تفلحوا
بگوئید که خدایی نیست مگر الله تعالی تا رستگار شوید ابولهب از عقب آنحضرت میرفت و از غایت سنگ دلی و خبث
طینت سنگ جفا بآنحضرت میزد تا آنکه عقب آنحضرت مجروح و خون آلود نمود و میگفت ای جماعت قریش سخن این ساحر کذاب
را نشنوید پس کفار قریش با آن ملعون موافقت کردند و هجوم آوردند و سنگ جفا بر آن سید انبیا و وصی او علی مرتضی
میزدند پس بعضی از آن اشرار بحیدر کرار گفتند یا علی تو با این شجاعت و قوت و جوانمردی و فتوت و وفور اخلاص
و محبت و کثرت صحبت با حضرت رسالت چرا در یاری بیکسی و چه شد تعصب تو آنحضرت فریاد برکشید که ای معاشر
اوباش قریش من چگونه مرتکب امری شوم که آنجناب منع نموده و اگر مرا بمقاتله امر نماید ببینید که چه میکردم پس
بآن هیئت از عقب آنحضرت میرفتند تا آنکه آنجناب از مکه بیرون رفت آن اشقیا دیدند که سنگهای چند از کوه حرکت نمود
و بسمت آنجناب غلطیدند چون آن احجار را مشاهده کردند با خود گفتند که الحال این سنگها محمد و علی را هلاک میکنند
و ما از شر ایشان خلاص میشویم چون آن سنگها نزدیک آن دو جناب رسیدند بسخن آمدند هر یک ندا میکردند که السلام
علیک یا محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا رسول رب العالمین و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا علی ابن ابیطالب
السلام علیک یا سید الوصیین چون آن اشرار تکلم احجار را مشاهده نمودند حمل بر حیله کردند و گفتند
محمد صلی الله علیه و آله چند نفر را پنهان نموده و ایشان تکلم نمودند چون این کلام بر زبان جاری نمودند آن سنگها بلند
شده بر سر آنها که این سخن را گفتند میخورد و دوباره بلند میشد و میخورد تا مغز سر ایشان از دماغ ایشان بیرون آمد
و فریاد می کردند که بدتر از مصیبت مردن ایشانست که محمد منادی خواهد کرد که باعجاز او مرده اند چون ایشان را بر جنازه
گذاشتند جنازه ها بفریاد آمدند که راست گفت محمد و شما دروغ میگوئید پس جنازه ها را بر زمین نهادند و ایشان از زمین [illegible]
و گفتند ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بریم بسوی عذاب خدا ابوجهل لعین چون دید گفت سحر کرده محمد
صلی الله علیه و آله این جنازه ها را چنانچه سحر کرده سنگها را پس اگر راست میگوید معجزه او بود پس بگوئید که از پروردگار
درخواهد که ایشان را زنده نماید پس پیغمبر خدا گفت یا علی سخن این قوم را شنیدی یا علی چند زخم برداشتی گفت یا رسول الله
سه زخم در کعب من است حضرت فرمود که من چهار جراحت برداشته و من شش زخم خورده ام پس بیا دعا کنیم که خدا

درعوض

درعوض هر زخمی یکی از این کفار را زنده کند پس آنجناب دعا کرده شش نفر زنده شدند و فریاد برکشیدند که ای گروه مسلمین بدانید که از برای
محمد و علی صلوات الله علیهما مرتبهٔ عظیمیست در آن عالم که ما بودیم مثال محمد را دیدیم در تختی در نزد بیت المعمور و عرش خدا و مثال علی را
دیدیم در نزد بیت المعمور و کرسی ملائکه عرش بر دور ایشان صف زده بودند و صلوات بر ایشان میفرستادند و هر حکمی که مینمودند طاعت
میکردند و هر حاجتی که دشمنان خدا را با ایشان قسم میدادند پس هفت نفر از کفار مسلمان شدند و باقی بر کفر خود باقی ماندند
در حسن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله اما شکوه و صورهٔ آنحضرت آنکه پیوسته نور از جبین نور آگین ساطع بود و چون ماه شعاع جبین
اقدس او هزار انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و انگشتان منورش مانند شمع روشنی میداد مرویست
از جابر انصاری که آنحضرت فرمود جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید ای حبیب من حسن ترا از نور
عرش مقرر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و ما خلقت خلقا احسن منک و هیچ مخلوقی نیافریده ام
که از تو نیکوتر باشد در حسن صورت مرویست که چون یوسف از ذل حبس و محبوسیت بمرتبهٔ پادشاهی و سلطنت رسید
از زلیخا پرسید که چرا کردی آنها که کردی گفت حسن تو مرا بیتاب کرده بود یوسف گفت اگر پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله
را میدیدی که از من خوشروتر و خوش خلق تر خواهد بود چه میکردی زلیخا گفت راست گفتی گفت چه دانستی که راست گفتم
گفت زیرا که چون نام او را بردی محبت او در دل من افتاد پس حقتعالی وحی فرستاد بسوی یوسف که راست میگوید
و من بسبب آنکه او آنحضرت را دوست میدارد او را دوست داشتم پس او را بعقد خود درآورد و اما اخلاق پسندیده و اطوار
حمیدهٔ او پس حق تعالی توصیف آنحضرت بخلق عظیم نموده که انک لعلی خلق عظیم شخصی از علی بن ابیطالب سؤال کرد که
خلق آنحضرت را بجهت او وصف کند حضرت امیر فرمودند که اول متاع دنیا را وصف کن آن شخص گفت یا علی کی توان
متاع دنیا را وصف کرد آنحضرت فرمود متاع دنیا را خدا قلیل فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و تو وصف نتوانی
کرد من چگونه وصف کنم خلق رسول را و حال آنکه خدا او را عظیم فرموده که انک لعلی خلق عظیم با وجود این یکی از هزار
آن نتوان برآمد لیکن باعتراف عجز از بیان اخلاق آنحضرت شمهٔ از آن تیمناً ذکر می گردد بشنید نقلست در این عاریت سرا
پیوسته بطاعت خدا و عبادت او مشغول بود و از دنیا و مافیها کناره مینمود و از این سرای فانی رحلت کرد و نان گندم نخورد
و از نان جو بقدری نخورد که سیر شود جبرئیل سه مرتبه کلیدهای خزائن زمین را برای آنحضرت آورد و گفت اختیار پادشاهی روی
زمین را کن بی آنکه از ثواب آخرت تو چیزی کم شود آنحضرت قبول نکرد و اختیار تواضع و شکستگی کرد و فرمود رفیق اعلی را به
از دنیا میخواهم میفرمود خداوندا میخواهم یک روز سیر باشم و حمد تو کنم و یک روز گرسنه باشم تا از تو سؤال کنم و بر

سر حصیر محو نمی‌شد تا آنکه نقش حصیر در پهلوی آنحضرت بستر جا کرده بود و بالشی از لیف خرما در زیر سر گذاشته بود که نقش آن در خط مبارکش
نشسته و کفش و نعل خود را خود وصله میکرد و بر روی زمین طعام میل میفرمود و بر اطفال سلام میکرد تا آنکه این سنت در میان
مردم بماند و گوسفندان خود را میدوشید و پای شتر خود را می‌بست و چون خادم از آسیا کردن فارغ می‌شد او آسیا میکرد
و خمیر مهیا میکرد و خود را میفرمود اگر غلامی آنحضرت را برای نان جوی بخانهٔ خود میطلبید اجابت میکرد در نافله یکپای خود را میبست
و بیک پای می‌ایستاد و برداشتی بر انگشت پای می‌ایستاد که زحمت او بیشتر باشد تا آنکه خدا او را امر نمود که خود را بتعب میندازد و هر
دو پا را بر زمین گذارد و آنقدر سعی و اهتمام در بندگی خدا نمود که ساقهای مبارکش ورم کرد و قدمهای مبارکش ورم نمود و باو عتاب گفتند چرا
اینقدر خود را بتعب می‌اندازی و حال آنکه خدا گناهان گذشته و آیندهٔ ترا آمرزیده میفرمود آیا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا نباشم
و بوسه تصدیع امت خود میکشید و بارها شتر بدوش خود میکشید مرویست که روزی در بیابان پیرزال عاجزه را دید
که از چاه آب کشیده و مشک خود را پر آب نموده آنحضرت مشک را بر دوش مبارک گرفت و بمنزل آن عاجزه رسانید و باین
سبب آیهٔ انک لعلی خلق عظیم نازل شد در شمه‌ای از رحم الهی و مهربانیهای حضرت رسالت پناهی در حق امت و شفاعت
آنحضرت در عرصهٔ قیامت مصباح دویم از مشکوة اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انشر لمن اطاعه و عصاه مواعد رحمته و امطر غمام آلائه و نعمائه علی بریته والصلوة
والسلام علی خیر من خلقه و صفوة محمد شفیع المذنبین و رحمة الله علی العالمین و آله اعلام الدین
و شفعاء الخاطئین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین فصل اول در رحم و

چون صانع بیچون بقدرت کاملهٔ ما بیچارگان و درماندگان را عرصهٔ فضای المعمورهٔ وجود رسانید و مظهر صنع خود گردانید و پیوسته ابواب
کرم وجود بر روی ما زمرهٔ محتاجان گشود و نعم متواتره و آلاء متکاثره بهر یک عطا فرموده و رحمت مغفرت خود را شامل حال مجرمان
و ضعیفان گردانیده چه بسیار بندگان خطاکار را که لباس مغفرت خود ~~را~~ اختیال پوشانیده و چه بسیار عاصی تبه کار را
که از حضیض خاک بادوج رفعت و قصور جنت رسانیده و آری منشی خاک را چگونه اگر بیامرزد پیامبر آنکه رحم او کجا ظاهر شود اگر عاصیان
شراب آمرزش بچشانند کوهی از گناه بکاهی بخشند و خطائی بی انتها به آهی سود نماید کدام دردمند مستمند روی بدرگاه حق
آورد که درد بدرمان نرسیده و کدام حاجتمندی که سحرگاه تیر آهی از دل کشیده که بهدف اجابت مقرون نگردیده اگر
کافری متوجه درگاه حضرتش شود و نومید کرداند شد چونچه آورده‌اند که هندوی در هندوستان هفتاد سال بت را سجده میکرد
روزی او را حاجتی پیش آمد هفتاد بار پیش آن بت روی بر زمین نهاد و حاجت خود عرض کرد روانشد با خود گفت که هفتاد سال است

که من این بت را سجده کردم و امروز هفتاد مرتبه سجده کردم اجابت من نکرد یکبار خدای آسمانرا بخوانم پس روی بسوی آسمان کرد
گفت یا صمد از ملکوت اعلا ندا برآمد که لبیک عبدی لبیک عبدی اسئل تعطه سؤال کن تا آنچه مطلب تو است
عطا نمایم غلغله در ملکوت افتاد که بارخدایا این کافر هفتاد سال بت را سجده میکرد و همین امروز هفتاد مرتبه او را سجده کرده بت
یکبار ترا بخواند لبیک عبدی در جواب دادی پادشاه عالم فرمود ای ملایکه ساکت باشید او صنم را خواند اجابت نشد
داگر صمد را که خواند اجابت نمیکردم فرقی در میان صنم و صمد نبودی بر خود واجب گردانیده‌ام که هر که رجوع بسوی من کند
روی رحمت کنم کتب ربکم علی نفسه الرحمة رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی را صد جزو رحمت
یکجزو را بر زمین نازل ساخته و بر مردم قسمت نموده هر شفقت و رحمتی که در میان خلقست از آن یکجزو رحمتست و نود و نه جزو را
در خزانهٔ احسان خود ذخیره نهاده در آخرت آن یکجزو را ضم کند صد جزو کامل را نثار بنده کان نماید مجملا اگرچه عذاب حضرتش
عظیم است اما از رحمت سابقه‌اش که رحمن و رحیم است بر او آیهٔ ما غرک بربک الکریم
نظری بنمائی که در حین عتاب تلقین جواب می نماید تا آنکه چون عاصیان باین خطاب مخاطب شوند که چه چیز فریفته ساخت
ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی که لفظ کریم را از آنجهت مذکور فرمود که تنبیهی باشد مر عاصیان امت را
که در جواب گویند غرنی کرمک یا کریم فریفته ساخته است ما را کرم تو ای کریم علی الاطلاق و در روز قیامت
چون مهر خاموشی بر دهان بندهٔ معصیت گذاشته شود و اعضا و جوارح بجای زبان بهر معصیتی که از ایشان صادر شود شهادت
دهند در پرواز آید در آن اثنا موئی از موهای مژهٔ او و طلب اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادت که در چشمه
باشد پس اذن حاصل شود او را حق تعالی فرماید که در سخن آی ای موی چشم بندهٔ من و حجت او ساز آنچه از دیدهٔ بیرون
نکلم آید و گواهی دهد بگریهٔ بسیار که از خوف و ترس الهی از دیدهٔ او آمده بمجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیر
او درگذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی در عرصهٔ عرصات آواز برآورد که هذا عتیق الله بشعرة این
آزاد کردهٔ خدای بموئی بیت ارباب کرم چه عذر عصیان طلبند ۞ صد کوه گناه را بکاهی بخشند ۞ وا از عذرخواه
گناه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که در قیامت بنده باشند که حق تعالی امر فرماید که او را باتش جهنم
برند چون او را بجهنم رسانند نگاهی بعقب کند پس حق تعالی بفرماید برگردانیدش پس از او سؤال نماید که چرا بعقب نظر میکردی
گوید خداوندا من این گمان نبودم داشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این
بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت مرا ساکن گردانی پس خداوند تبارک و تعالی گوید که ای ملائکه بعزت

و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این بنده یکساعت در عمر خود گمان بمن نداشته و اگر یکساعت
این گمان بمن میداشت او را باتش نمیرسانیدم باین دروغی که می گوید او را به بهشت برید و در لطایف منقولست که در دل
روز بنده را بیاورند که مستحق عقاب باشند و امر کنند او را که بدوزخ برند آن بیچاره بتعجیل تمام بسوی جهنم روانه شود
باد گویند بنده اکه ترا بکجا میفرستند که چنین تعجیل می نمائی گوید میدانم مرا بدوزخ می فرستند اما چون گناه نافرمانی مستحق
دوزخ شده ام اگر امروز در برنامه نافرمانی کنم عذاب من بیشتر دریای رحم الهی متلاطم شود و خطاب عزت در رسد که این بنده را برگر
دانید و به بهشت برید که از تقصیرات در گذشتیم رباعی در درگه دوست هر گناهی بخشند ٭ صد ساله گنه بیک نگاهی بخشند ٭
بخشند اگر معصیتم هست عجب ٭ اینجا جاهست که کوه را بکاهی بخشند ٭ امید که کریم منان و رحیم رحمان بفضل خود با ما
زمره گنه کاران معامله نماید و در باب محاسبه با ما مناسبت عدل خود در نگشاید فصل دویم در بیان شفاعت حضرت رسالت
در حق امت الحمد لله که پروردگار عالم و خالق بنی آدم شفیعان چند بجهة عذر خواهی مجرمان مقرر فرموده و جمعی از مقربان درگاه
خود اذن شفاعت داده خصوصا سید انبیا و شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که طبیب علتهای گناه و پشت و پناه
ایشان روسیاهانست از غایت شفقت که بامت داشت چون کلیدهای خزاین دنیا را بجهة او آوردند با وجود تنگ دستی
کوشه چشمی بان نفرمود و فرمود در دنیا بعبرت میگذرانم و خدا در عوض آنچه در دنیا بمن عطا میشود شفاعت امت را بمن تفویض
نماید و در عوض کلیدهای خزاین دنیا کلید مخزن شفاعت را گرفت و در شب معراج با آنحضرت وحی رسید که چه آورده گفت
خداوندا دو چیز تقصیر در طاعت امت و معصیت امت حقتعالی فرمود که عذر طاعت تو را پذیرفتم و معصیت امت را بشفاعت
تو بخشیدم منقولست که در آن شب هفتصد بار خطاب آمد که چه میخواهی گفت امت خود را میخواهم و سعیهای که در آن شب
از آنحضرت در سبکباری امت بظهور رسید مشهور و در کتب مبسوطه مسطور است پیوسته غم از امت بود و گر امت خود
در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهره گاهی که نظر بکثرت
گناه و ضعف و ناتوانی ایشان مینمود و شدت عذاب خدا را در مقابل میدید لشکر غم و الم بر آن فخر عرب و عجم هجوم می آورد
و غبار کدورت بر خاطر فیض مظاهرش می نشست ابن عباس گوید که روزی آن برگزیده ناس را دیدم که سر بزانوی
غم نهاده مستغرق بحار اندوه گردیده بود چون لحظه بگذشت سر بالا کرد و تبسم فرمود و زبان بشکر خدا گشود چون آثار
فرح و سرور از آنحضرت مشاهده کردم عرض کردم جانم فدای تو ای رسول خدا سبب آن غم چه بود و این شادی از چه رخ
نمود فرمود ای عبد الله مرا فکری در پیش بود که حال امت من با خدا چه گونه خواهد شد با این همه گناه که ایشان دارند و بال

سبب

سبب غمناک بودم و سر در جیب تفکر فرو برده بودم که جبرئیل آمد گفت یا رسول الله چرا آزرده خاطری گفتم از غم امت
عاصی جبرئیل بر درختی که در آنجا بود نگاه کرد و بخندید گفتم یا اخی سبب خنده چه بود گفت یا رسول الله باین درخت نظر کن
نظر کردم گفت چه می بینی گفتم مرغی را می بینم که ذره گلی در منقار دارد گفت بمنقارش منگر بگفتارش نگر گفتم چه میگوید گفت می گوید
که باین گل که در منقار دارم دریای را گل آلود میکنم تعجب کردم که این که این چه می گوید و چه گونه میشود جبرئیل بخندید و گفت
ای پیغمبر دریاهای رحمت خدا از دریاهای عالم بیشتر است چه گونه گناه امت تو دریاهای رحمت را که نصیب امتان تو است
تیره گرداند و ایضا منقولست که روزی جبرئیل امین بر آنحضرت نازل شد و حال آنکه رنگ او متغیر شده بود گفت یا رسول الله
درین ساعت که می آمدم عبور من بجهنم افتاد حضرت فرمود ای جبرئیل وصف کن از برای من جهنم را جبرئیل عرض کرد که حقتعالی
جهنم را خلق کرد و او را هفت طبقه گردانید و هر طبقه را از برای قومی تعیین نموده که لها سبعة ابواب لكل باب
منهم جزء مقسوم آنحضرت فرمود که مرا خبر ده که اهل این طبقات کیستند جبرئیل از طبقات جهنم گرفته بیان
می کرد تا بطبقه اول رسید حضرت فرمود این طبقه منزل کیست و ساکنان آن کیستند گفت یا رسول الله این طبقه سهل تر
دوستان رحمت است نپرس که جای کیست که اگر گویم غمگین میشوی حضرت فرمود البته رفقای حقست چنانچه میشود جبرئیل گفت این طبقه
جای عاصیان امت تو است چون آنحضرت این خبر وحشت اثر را شنیدند بر و در افتادند و بیهوش شدند چون بهوش آمد گفت ای جبرئیل
خدا امتان مرا بجهنم می برد گفت بلی کسانی که گناه کبیره کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند آنحضرت غمناک بحجره طیبه در آمد و با هیچکس سخن نگفت
می گریست و مینالید و بزبان حال میگفت الهی ایشان من طاقت عذاب جهنم ندارند و ضعیفند بر ایشان رحم کن در اوقات
نماز بمسجد می رفت و نماز می کرد و باز بخانه مراجعت می نمود و میگریست صحابه پریشان شدند که با آنجناب چه روی داده و جرأت
استفسار هم نداشتند و علی بن ابیطالب هم حاضر نبود که سبب آن اندوه بپرسد بنهایت راه سؤال نماید سلمان رضی الله عنه بدر
خانه فاطمه رفت و در روایتی مذکور است که چون این آیه بر پیغمبر نازل شد که وان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة
ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم رسول خدا گریه شدیدی کرد و اصحاب آنحضرت از گریه آنحضرت بگریه در آمدند
و ندانستند جبرئیل چه خبر آورده بود و احدی از اصحاب استطاعت آن نداشتند که با آنحضرت تکلم کنند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت
فاطمه را میدید شاد می گردید بعضی از اصحاب بدر خانه فاطمه علیها السلام رفتند چون بخانه فاطمه رسیدند دیدند که آنحضرت قدری
آرد جو در پیش خود گذاشته خمیر می کند سلام کردند و کیفیت حال رسول را بیان نمودند و گفتند که پدرت امروز مهموم است
که می گرید و با کسی سخن نمیگوید حضرت فاطمه علیها السلام برخواست و چادری بر خود پیچید که دوازده موضع را بلیف خرما

بسته کرده بودند چون نظر سلمان بران جادر افتاد گریست و گفت دختران قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر
پوشند و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق است چنین جامه می پوشند فاطمه چون بدید گفت یا رسول الله سلمان
تعجب از لباس من کرده بخدائی که تورا براستی خلق فرستاده که پنجاه سالست که فرش من و علی از پوست گوسفندی که روزها
شتر ما بر روی آن علف میخورد و شبها آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوستی است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه داخل بهشت شود پس فاطمه گفت
ای پدر بزرگوار فدای تو شوم چه چیز ترا بگریه آورد حضرت آنچه جبرئیل آورده بود از آن دو آیه که پیش گذشت از برای
فاطمه علیها السلام مذکور ساخت پس فاطمه برو در افتاد و گفت ای وای پس وای از برای کسیکه داخل آتش شود و در روایت
دیگر فاطمه علیها السلام برخواست و بخدمت آنحضرت آمد نظر کرد دید که آنجناب روی بر خاک نهاده و از بس گریسته زمین را
گل نموده گفت ای پدر بزرگوار چه روی داده آنحضرت فرمود جبرئیل خبر آورده که در طبقه اول جهنم عاصیان امت من هستند
ای فاطمه گریه من از جهت من کمان بدانستم که خدا امتان مرا بجهنم برد فاطمه علیها السلام نیز بگریه در آمد و گفت ای پدر
پرسیدی که عاصیان را چگونه بجهنم برند فرمود مردانرا با محاسن ایشان و زنانرا با موهای ایشان گرفته بجهنم برند چون
بکنار دوزخ رسند مالک گوید شما کیستید که باقی اهل جهنم نمی مانید از سطوت مالک نام محمد را فراموش کنند و گویند ما آن
جماعتیم که تلاوت قرآن می کردیم و روزه ماه مبارک رمضانرا می گرفتیم مالک گوید شما امتان محمدید چون نام محمد شنوند فریاد وا
محمداه برکشند و آنچون جهنم ایشان با آتش رسند فریاد واویلا بر آرند و گویند ای مالک بگذار ما را که بر حال خود بگرییم و چندان
گریه کنند که آب در چشم ایشان نماند و بجای اشک خون از دیده جاری کنند مالک گوید چه نیکو بود اگر این گریه را در دنیا
کرده بودید پس مالک ایشانرا در آتش اندازد ایشان بیکبار آواز بر آورند که لا اله الا الله محمد رسول الله
آتش از ایشان دور شود و مالک بانگ بر آتش زند که یا نار خذیهم ای آتش بگیر ایشانرا آتش گوید چگونه بگیرم ایشانرا
که کلمه لا اله الا الله بر زبان میرانند مالک گوید بگیر ایشانرا که حکم خدا چنین است آتش ایشانرا بگیرد و مالک گوید که روهای
ایشانرا مسوزان که در ماه مبارک رمضان تشنگی کشیده اند پس در دوزخ بمانند بقدر که خدا خواهد تا آنکه روزی جبرئیل را گذر
بدوزخ افتد ایشان را در دوزخ ببیند ایشان فریاد بر کشند که سلام ما بر محمد صلی الله علیه و آله برسان و بگو ما را شفاعت کن
پس جبرئیل نزد آنحضرت برود و حال امت را بیان کرد آنحضرت بسیار لطف و شفقت دارد لطف او زمره دامان
بر زنند ، ، دوش بر دوش سلمان نشیند کافری ، پس بزیر عرش آید و گوید خداوندا عاصیان امت را بمن بخش تا دست گیرم

یا رسول الله ایشانرا بتو بخشیدم پس حضرت بیاید و مالک را گوید که سرپوش جهنم بردار چون چشم ایشان بر حضرت رسالت افتد فریاد
بر کشند که یا رسول الله بفریاد ما بیچارگان دور ماندگان برس حضرت ایشان را از جهنم بیرون آورد و ایشانرا بر دارنده تا بدر بهشت
رساند و در آنجا چشمه آبیست که از او آب حیوان خوانند چون در آن آب روند علت باطنی و ظاهر ایشان بریزد و پاک و پاکیزه شوند
روی ایشان چون ماه شب چهارده شود اما در پیشانی ایشان نوشته باشد که عتقاء الله من النار و ازاد کرده خدا هست
از آتش دوزخ چون ببهشت در آیند عرض کنند خداوندا ما را از آتش نجات دادی این خطاب نیز بر طرف کن حقتعالی بکرم خود آنرا
زایل گرداند **فصل در بیان مهربانی آنحضرت** در عرصه قیامت در حق امت و شفاعت آنحضرت در روز قیامت
اول بار که سر از خاک بر آورد از احوال امت خود پرسد و غم آنحضرت غم امت باشد منقولست که در آن روز ظهور هیچکس از خاک سر بر نداشته
باشد که خداوند جلیل جبرئیل را امر کند که براق بر حبیب من سوار شود و میکائیل را فرماید که تاج بر سر آنسرور بر سر نهد و اسرافیل را
فرمان دهد که عصا بدست گیرد و رضوان را حکم کند که دو حله بهر او پوشد ایشان بدانند که تربت محمد صلی الله علیه و آله
در کجا است زیرا که زمین قاع صفصف شده باشد که ناگاه عمودی از نور به پیدا شود که از زمین بر آید جبرئیل گوید که آن تربت محمد است
دیگر بدیگری سخت میکائیل گوید که چرا گریه میکنی گوید جهت آنکه همین ساعت محمد از احوال امت از من خواهد پرسید و نمیدانم که جواب
چه گویم پس از تربت رسول خداوند زمین شکافته گردد آنجناب مانند آفتاب از عالم خاک سر بر آورد چون جبرئیل را ببیند
گوید ای جبرئیل مرا بشارت ده گوید اینک براق آورده ام گوید مرا بشارت ده گوید اینک تاج آورده ام و حله گوید ای جبرئیل چه جای
تاج و حله است مرا از امت خبر ده که ایشان در دوزخ گذاشته یا در بهشت زبانیه را گرد آمده جبرئیل گوید یا رسول الله هنوز کسی
بغیر از شما از خاک بر نخاسته پس این نهایت محبتست که آنحضرت در حق امت دارند هیچ پدری با فرزند خود این ملاطفت نموده
و هیچ محبی با محبوب خود باین مرتبه نبوده روزی بدرگاه خدا عرض نمود که الهی گناهان امت مرا بر دوش من بار کن و لعبه مرا بجا مرز
و در میان پیغمبران مرا رسوا مکن جانهای ما فدای امت فدای چنین پیغمبری حقتعالی از جانب عاصیان امت جبرئیل بآنحضرت برات
نامه که بنزیب شفاعت خود علل معاصی را مداوا نماید و بسرپنجه اهتمام و رحمت عقده مشکلها گشاید ، کسیکه خوی نیک
همراه دارد ، نزد هر معصیت هیچ منت کونه خطره ، سعیها که در روز قیامت در استخلاص امت نماید گاهی در نزد میزان رود
و دعا کند که خداوندا حساب بر امتان من آسان گردان و گاهی در نزد صراط بایستد و جبرئیل در جانب راست او و میکائیل
در جانب چپ او و ملائکه در پیش روی او و صف بسر ایستاده باشند و همه تضرع کنند که خداوندا امتان محمد را از صراط بگذران
بگذران زنانرا در کنار جهنم بایستد و شراره جهنم را از ایشان منع کند و زنان با لوای حمد بر در بهشت توقف کند و شفاعت امت

نماید و گاهی در نزد کوثر ایشان تشنه خود را سیراب نماید منقولست که بعضی از ایشان آنحضرت را منع کنند و نگذارند ایشان را که بجهة
گناهان نزد حوض کوثر آیند و آب بیاشامند آنحضرت چون ببیند که ایشان منع میکنند بگریه در آید و اشک از دیدها ببارد و
مکرر گوید پروردگارا اینها شیعیان علی اند که ایشان را از آب کوثر دور میکنند حقتعالی ملکی را بفرستد که یا محمد ای حبیب من چرا گریه میکنی
فرماید چه گونه گریه نکنم که می‌بینم بعضی از شیعیان برادرم علی را که از حوض دور میکنند و نمیگذارند که از آب حوض بیاشامند و جواب شنیدم
بلند حقتعالی فرماید که یا محمد صلی الله علیه و آله ایشان را بخشیدم مجملا در عرصه جزا پناه آن عاصیان آنحضرت است و همه محتاج شفاعت
آنجناب اند مرویست که دران روز لجام کند مردمان را عرق و عارض شود ایشان را اضطراب و خلق از هول آن روز مطالبت شوند
زبانها خشک خلایق تمام بر زانو گهی بسینه و گاهی بشانه و بر پهلو با اضطراب گریزند چشم از چپ و راست در حالت
گریز گاه کجاست با التماس سوی یکدیگر نگاه کنند از هم تفحص احوال عذر خواه کنند گویند اکنون که این روز شفیعی و
پیشوای باشد پس روی بملائکه آرند که ای مقربان عالم بالا و ای ساکنان ملأ اعلی ما را شفاعت کنید تا از عذاب
نجات یابیم ملائکه زبان بطعن گشایند و گویند در دنیا چرا اعمال حسنه از شما بظهور نرسید که امروز گرفتار شده اید پس
گویند بیایید تا نزد حضرت آدم ع رویم پس نزد آدم ع آیند و گویند ای پدر ما را شفاعت کنید آیا جناب تو
از انبیا بزرگتر هستی تو آدمی تمام شده در اول مادری و بر ذریه و اولاد خویش رحمت کن بما اگر پدری [illegible]
آدم گوید که من در بهشت بر این خطا و ترک اولی نموده ام و روی شفاعت ندارم نزد نوح روید ایشان با نوحه
و فغان نزد نوح آیند و گویند ای نوح پاک روح ما را شفاعت کن و کشتی ما را از غرقاب عذاب نگاه دار
نوح ایشان را نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبر حواله به پیغمبری کند تا آنکه حضرت عیسی رسد
او گوید نزد محمد صلعم روید ایشان روی بآنحضرت آرند مجرمان آرند سوی درگهش روی امید زانکه در محشر
از آن بهتر پناهی کس ندید آنجناب قبول شفاعت کند و آن بیچارگان را در پناه مرحمت خود بگیرد و لطف
خود را از آن درماندگان دریغ ندارد شعر چه او برای شفاعت خاص برخیزد گناه کاران بهشت گیرند
گوید الهی و بسجده در آید و گوید ای گناهکاران با من بیایید ایشان را نزد دروازه بهشت برد و در گاه
رحمت الهی بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول کنم
[illegible] رقم شده است [illegible] رسالت تو [illegible] تمام امت تو [illegible] از آن روز در ای
آنحضرت با اهل بیت او هر گاه خدا اذن داده باشد جرات بر شفاعت و اظهار معذرت است و لیکن

احوال قیامت چنینست که کسی را غم کسی نباشد و در روز نشور چنانست که حدی با حدی [illegible] دوزخ را صد هزار ملک با زمام
مهار بصحرای محشر بیارند و او را صدای در هم شکستن [illegible] و غضبناک [illegible] دهن کشاده زبانه‌های [illegible] بلند
نعره‌ها و شرر بلند شود از زیاده نفیر کشند و صدای از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی تاخیر کرده است خلقان را
برای حساب هر آینه همه هلاک شوند پس زبانه از آن بیرون آید و به نیکوکاران و بدکاران احاطه نماید هیچ پیغمبری
مرسل و هیچ ملک مقرب نماند مگر آنکه فریاد کند رب نفسی نفسی پروردگارا جان مرا سلامت دار و از این
آتش سوزان محافظت نما همه پیغمبران در غم نفس و جان خود باشند نظم همه پیغمبران خدا جمله وای نفسی گویند
ستاده و در عرق انفعال تا زانو محمد عربی وای امتی گویان به پیشگاه شفاعت ستاده سرگردان نه آنحضرت
در غم جان خود نباشد و فریاد بر آورد که رب امتی امتی خداوندا امتان مرا رحم کن و ایشان را
ازین آتش نجات ده دیدن هر چه خواهد واقع شود و البته اهل بیت آنحضرت دران حال و دران روز از
خود فراموش نمایند کمر شفاعت بر میان بندند و حلقه کرم ذوالجلال را بگیرند امیر مؤمنان گوید الهی اینها
چشم بر شفاعت من نهاده اند و امید شفاعت از من داشته اند دم از دوست میزده اند حسن مجتبی علیه
گوید الهی این گنهکاران که بوسیله احسان من در کوشش کرده اند و خود را در سلک محبان من در آورده اند
[illegible] آل عبا [illegible] لاله گون کفن عرصه جزا و سردار لشکر شهیدا و غریب بیابان کربلا امام حسین ع گوید الهی
این بیچارگان دوستداران و عزاداران منند بر من گریه کرده اند و نوحه نموده اند و اندوهناک بوده اند
زنند چون کمر دامن شفاعت را [illegible] ریشه برآید نخل رحمت را [illegible] وقتی که است را بعرض حضرت
در آرند رسول خدا از ایشان خشنود شود و گوید که ای امتان من صداهای خود را بلند کنید و لا اله الا الله
محمد الرسول الله بگویید ای جبرئیل تو در عقب امت من باش و ای عزرائیل تو در جانب چپ و در کنارت
امت هیچ چه کوتاهی نخواهد نمود و نهایت کوشش بعمل خواهد آورد و در بعضی از کتب مرویست که دران روز
خطاب رسد که یا احمد است خود را بعرصه گاه قیامت آر آن رحمت عالمیان است خود را از یک یکان
جمع کند خوبان و نیکان ایشان را جدا کند و بمقام عرض الهی آورد خطاب آید که این امت قوت ناقص
امتان تو در کجا یند گوید در موقف خود ایستاده اند خطاب رسد که ایشان را نیز بموقف حساب بیار
آنجناب رود و جمعی را که دانند اعمال صالحه ایشان کمتر از سیئه نباشد جدا کند و بمقام عرض آورد خطاب

رسد که ایشان را از بوی خوف حساب بسیار اجتناب رود و جمعی را که دانند اعمال صالحهٔ ایشان کمتر از اعمال سیئه بباشد جدا کنند و بمقام عرض آورند خطاب رسد که یا محمد عاصیان و مطیعان را آورده فاین العاصون کجایند عاصیان امت سید رسل و هادی سبل عرض کند که در مقام حیرت ایستاده اند خطاب رسد که بر دو ایشان را نیز بیاران پدر رهستان گریان گریان رود و دست خود را در پیش انداخته بمقام عرض و حساب آورد اما از غایت زحم در میان ایشان بیچاره باند خطاب رسد که فتنج عنهم یا محمد از میان این ایشان عاصی بیرون بیا که مرا با ایشان کاری است و باید عذاب ایشان را ذوق رسید عالم و مهتر بنی آدم گام بردارد دو گام دیگر پیش گذارد خطاب آید که تنج عنهم یا محمد از میان ایشان دور شو در آن وقت عجز و زاری بسیار بعرض برد و در کار رسد حضرت دو گام از میان ایشان دور شود و باز در میان ایشان درآید خیل در مرتبه سیم خطاب قهر آمیز در رسد که یا احمد تنج عنهم ای احمد از ایشان دور شو سید عالم و شرف بنی آدم در آن وقت زبان تو دو دریای کرم الهی را متلاطم سازد و گوید اللهم انک عهدت ان لا تفضح امتی خداوندا تو عهد کردی که امت مرا رسوا نکنی چون این گونه سخن ام از آن سید انام در حق امت بظهور رسید خطاب الهی در رسد که ای حبیب من هر گاه تو اینقدر در بارهٔ امت اهتمام داری من این گنه کاران را بتو بخشیدم
جون احمد شفیع تو در روز رستخیز گو این تن بلاکش من بر گناه باش اللهم ارزقنا شفاعة الکبری یوم القیمة العظمی **مصباح سیم از منهج اول** در محنتها که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در دنیا رسیده و آنچه از اشقیای امت در حروب و غیرها بآنحضرت رسید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ارسل جنود البلاء الی ساحة ارباب الولاء وامتحنهم فی مراتب الصبر باصناف المحنة والابتلاء وارفع درجاتهم بالصبر علی البأساء والضراء والصلوة والسلام علی سید الانبیاء وسند الاصفیاء العائل الحزین والصابر فی اذیة الملحدین والمهاجر عن حرم رب العالمین مکسور الثنایا ومجروح الجبین مقروح القلب ومفجوع الملاعین محمد صلی الله علیه وآله معادن الجود والتکریم ولعنة الله علی اعدائهم ما دامت الابد فی النعیم والفجار فی الجحیم **مصباح...** آنحضرت اجمعین تواند تا حین بعثت و بعد از ان ای عزیز با تمیز بساط محنت و غم درین عالم از ان منبسط گردید که سالکان طریق عبودیت از خوان محنت لقمه خورند و باده پیمایان ساغر محبت از جام کدورت جرعه چشند بیت بدهر خون تخورد آدمی چه چاره کند باب غصه سرشتند خون آدم را آری گنج

سعادت

سعادت بی رنج محنت بکف توان یافت و مثوبات جاودانی بدون کشیدن بار محنت و ملی بار به ارباب بکف توان رسید در نظر ارباب بصیرت ابتلا ببلایای از اعظم نعمای خداوند و علامت مودت و محبت و ولایت ان الله اذا احب قوما ابتلاهم هر گاه خدا قومی را دوست دارد باران بلا از ابر محنت بر ایشان بارد و برعکس اگر فقیر از محنت دلو دون در راحت نشسته شغل و بعد از ساحت کرباست باب دلی کرد در عرفان بعضی هست میدانند که نعمای الوان بلا مخصوص خاصان پس هر جا عنایت مخصوص خاص است و هر جا المیت بقصب محبان عساکر بلا متوجه خیل انبیا است و خلعت مصیبت بر قامت زمرهٔ آل اوصیا رسا چه سینها که از ارباب جور و جفا و بهتان بیجا درین سراچهٔ دنیا بر هر یک از انبیا رسید آدم صفی سالها با گریه و غم همدم و کشتی زندگانی نوح با طوفان بلا توأم ابراهیم خلیل آتش ابد و اسمعیل ذبیح زبان کعبه و فا ایوب ناتوان مبتلا برنج گران و یعقوب در بیت الاحزان بوستر از دیده اشک فشان یوسف صدیق از پدر جدا و از جور برادران در چاه ماره جفا سر تا پای زکریا دو تا و تیغ سید ذبیح سر یحیی از تن جدا ای چرخ بی وفا که مدارت بکجروی است یکباره آخر ارزه بصفا رخ نتابت بر گزیدگان خداوند ایم زجه در جور تو بیحد است و جفای تو بیحد است پس هر یک از زمرهٔ انبیا درین سراچهٔ دنیا گرفتار جفاهای است و هر یک از نقربان درگاه اله در زاویهٔ این محنت سرا مبتلا بانواع مصیبت و شکنجیت که هر که در درجهٔ قرب و منزلت در نسبت محبت او بیش است و هر که در مرتبهٔ قرب افزونتر است بلا و عنای او شدید و صعوبت بیت هر کرا ذوق محبت بیشتر ساغرش از خار محنت ریش تر و چون رسول خدا احمد مصطفی صلی الله علیه و آله محرم خلوتخانهٔ خاص الخاص بود و بر بند اخلاص اختصاص داشت در همهٔ انبیا مقدم بود و ازین جهت مصیبت آنحضرت از همه اعظم بود رتبهٔ هر کس که بالاتر مقرر کرده اند بر قدش تشریف محنت را ساتر کرده اند مقرر بود ند ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت بقدر تعب و اذیت که من در دنیا کشیدم هیچ پیغمبری نکشید و آن همه محنت و مشقت که بمن رسید یا احدی از انبیا نرسید آنحضرت هنوز قدم درین عالم ننهاده بود و در شکم مادر بود که بلا او را استقبال نموده و پدر روزگارش از دنیا رحلت نموده و بدر یتیمی گرفتار شد منقولست که در آنوقت ملائکه ای نهادور یتیم خوانند بر ذرهٔ یتیمی او گریه سر کردند حقتعالی با ایشان خطاب کرد که ای گریه کنند کان بر یتیمی حبیب من بدانید که اگرچه بیکسی حبیب من یتیم است اما من نگهدار او بندهٔ یتیمی نیست او یتیم و چون از مادر متولد شد هنوز دو سال بیش بر آن ماه نگذشته بود که مادرش نیز وفات کرد دوباره گردی یتیمی بر رخسار انورش نشست نه پدری که از ریاض ملاطفت او بری خورد و دوست شفقت بر سر دردی او کشد و نه مادری که در غمهای او انسی دهد و رضای خاطرش جوید چون پدر دید پدری و جمادری گرفتار شد جدش عبد المطلب متوجه

پرستاری او کرد و بعد از آنجا که پدر بود چون سن شریف به هشت سالگی رسید او نیز جهان فانی را وداع نمود و آنحضرت را بعمش ابوطالب
سپرد و بعد از آن که سن شریف به بیست و پنج سالگی رسید ... با وجود یکی و بیماری بر مردم مبعوث گردید و وحی را نازل
شد و بروایتی سه سال و بروایتی پنج سال پنهان و از کافران ترس بود و بغیر از علی و خدیجه با دیگری نبود و چون خدا او را امر
نمود که علانیه مردم را دعوت کند و تبلیغ رسالت نماید در موسم حج که مردم از اطراف جمع شده بودند بر کوه صفا بالا رفت
و سه بار فریاد بر کشید که ای قوم من پیغمبر خدا ایم و فرستاده او ایم بسوی شما ابوجهل لعین چون این سخن را از آنحضرت شنید در غضب
آمده سنگ جفا بر پیشانی آن سید ابرار زد که پیشانی او شکست و خون بر رخساره او جاری گردید و سایر مشرکین سنگ گرفته از
عقب آنجناب دویدند آنحضرت بکوه ابوقبیس بالا رفت و مخفی گردید بخدمت امیرالمومنین علیهما السلام آمد گفت یا علی محمد صلی الله
علیه و آله کشته شد آنجناب گریان گریان بخانه خدیجه دوید خدیجه پرسید یا علی محمد چه شد گفت نمیگویم مشرکین آنحضرت را
سنگ باران کرده اند و اکنون نمیدانم ... آنکه من به ده و طعامی با او برسانم پس هر دو روانه شدند امیر مومنان پیش و خدیجه از
عقب فریاد میکرد یا محمد یا رسول الله آیا تو در کدام وادی تشنه و گرسنه ماندی و مرا با خود ببرد و خدیجه فریاد میکرد که نشان دهید پیغمبر
برگزیده و رنجکشیده را پس جبرئیل نزد آنحضرت فرود آمد چون نظر آنحضرت بر وی افتاد گریه در آمد و فرمود ببین که قوم با من چگونه
تکذیب من کردند و مرا به سنگ خسته کردند پس جبرئیل آنجناب را تسلی داد و فرمود منزلت او را در نزد خدا معلوم نمود پس ملائکه
چند بخدمت آنحضرت مشرف شدند و گفتند حق تعالی ما را امر کرده که ترا اطاعت کنیم اگر میفرمایی این گروه را هلاک کنیم حضرت
فرمود آیا همه مامور شده اید بهلاکت ایشان گفتند بلی پس روی مبارک خود را بسوی آسمان کرد و فرمود که من برای عذاب
مبعوث نشده ام من مبعوث شده ام که رحمت عالمیان باشم مرا با قوم خود واگذارید که هرچه خواهند با من بکنند پس جبرئیل خدیجه را
دید که در وادی ای آنحضرت میگردد گفت یا رسول الله خدیجه را ببین که گریه او ملائکه آسمانها را بگریه آورده او را طلب کن و سلام مرا
باو برسان پس حضرت امیرالمومنین و خدیجه را طلبید و چون از روی گلگونش برگرفت و خون را نمیگذاشت که بر زمین ریزد خدا
اهل زمین را غضب کند پس آنحضرت را بردوش گرفته بخانه آوردند و از بعد جفای کفار ... می کردند مجملا چون دین پیغمبر
آن خاتم النبیین مخالف بود با ... جمیع طوایف کفر در صدد اذیت و آزار آنسید ابرار بر آمده انواع بلا و اذیت از ایشان
بظهور میرسید گاهی او را ساحر کذاب میگفتند و گاهی او را مجنون نسبت میدادند و هر یک از اصحاب آنحضرت را که میدیدند
غایت اذیت و ضرر میرسانیدند که از دین محمد صلی الله علیه و آله برگردد و هر کسی که بزیارت مکه می آمد او را از مصاحبت آنجناب منع می
نمودند در میان دو همسایه خانه آنحضرت که بدترین ناس بودند یکی ابولهب و دیگری عتبه پیوسته سعی در اذیت آنجناب می نمودند

و انواع

و انواع کثافات در سر راه آنحضرت میریختند که شاید دامن پاک آن مقرب لولاک را بآنها آلوده کنند حمالة الحطب زن دست
بریده ابولهب خار و خاشاک بسیار در سر راه آنسید ابرار پراکنده میکرد که شاید به پای عرش پیمایش فرو رود که پای که
می بود ... خار گزند چون الخطاب اِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بجهت خار بیرون
بیرون آن خارها از سر راه داشت و بطریق ملاطفت میفرمود این چه نوع همسایگیست که با من میکنید و با این همه آزار و اذیت
که بآنحضرت میرسید آنجناب صبر میکرد و حق تعالی او را تسلی میداد که ای حبیب من در ... و تکذیب ایشان
صبر کن و بدان که پیغمبران پیش را تکذیب کرده اند و ایشان صبر می نمودند **در اراده کفار قتل آنحضرت**
و محافظت کردن حمزه و ابوطالب آنحضرت را از شر اعدا و رفتن آنحضرت بطایف و آنچه در آنجا بآنحضرت رسید
کفار مکه مکرر مترصد قتل آن سرور را بر میان بسته بودند و در کمین بودند که بوضعی آنجناب را بقتل رسانند تا آنکه دفعه ای تمهیدی در مسجد
الحرام در نمودند فاطمه زهرا صلوات الله علیها از اراده ایشان مطلع گردید گریان بخدمت آنحضرت آمد و قطرات عبرات از دیده میریخت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را گریان دید گفت ای جان پدر چرا گریه میکنی فاطمه گفت یا ابتاه ان القوم عزموا علی قتلک
ای پدر بزرگوار قوم عزم کشتن تو جزم کرده اند حضرت او را تسلی داد و بار دیگر آنسرور مشغول طواف بود که بسر او عقبه ملعون که
ردای آنجناب برا گرفت در گردن او پیچید و نزدیک بآن رسید که نفس آنحضرت قطع شد و یکی از اصحاب حاضر بود و فریاد بر آورد
و گریه مینمود و میگفت آیا میکشید کسی را که میگوید پروردگار من خداست و معجزه بسیار بشما نماید آن قوم دست از آنحضرت
برداشتند مجملا آنکه آنجناب پیوسته اذیت از کفار میکشید و منافقان را ... میدید چون رضای خالق در نظر آن
برگزیده خلاق بود آن همه دشنام ... در راه دوست خوردن زهر جگر گداز هزار مرتبه از آب زندگی واز
بس اذیت و آزار باصحاب کبار آنحضرت میرسیدند آخر الامر بعضی بحبشه هجرت کردند و کم شدند و آنحضرت بی
یار و ناصر ماند چون کفار بیکسی و بی یاری آنحضرت را ملاحظه کردند در کینه جوئی و ستمکاری افزودند لیکن حمزه و ابوطالب نگهبانی
آنحضرت را میکردند و دفع شر اشرار از آن بزرگوار می نمودند مروی است که کسی از ترس ابوطالب متعرض آنحضرت نمیتوانستند شد
لیکن کودکان را تحریص می کردند که بآنحضرت اذیت رسانند چون آنحضرت از خانه بیرون میرفت کودکان سنگ
بجانب آنحضرت می انداختند و خار و خاشاک بر وی میریختند چون امیرالمومنین بر این حال مطلع شد گفت یا رسول الله
هرگاه از خانه بیرون میروی مرا همراه ببر تا دفع اذیت کودکان از تو نمایم پس همراه آنحضرت میرفت و دفع اذیت اطفال مینمود
الغرض حمزه و ابوطالب در محافظت و حراست آنحضرت هیچ وجه کوتاهی نمی نمودند اتفاقا بغیر از خوف ایشان نمیتوانستند

متوفی آنحضرت شده بودند تا آنکه روزی حمزه بشکار رفته بود و ابوطالب بشغل خود و آنحضرت تنها در مکه معظمه مانده بود و آمد از راهی
گذر داد و بجانب قبرستان رود گذارش بر جمعی از کفار افتاد که بر راه نشسته بودند چون آنجناب را دیدند در مقام ایذای او برآمده
از سخنان ناخوش هیچ فرو گذاشت نکردند و سب آنحضرت نمودند آنجناب با دل آزرده سر مبارک در پیش انداخته از آن مقام در گذشت
و نمودند و با دل تنگ از ایشان بگذشت و در موضعی از قبرستان ملول و محزون بنشست ابوجهل لعین با جمعی از مشرکین بر سر آنحضرت
ریختند و بهانه کرده بودند از ابتدای زبان بگشودند و دست اذیت از آستین عداوت برآورده آنجناب را بسیار زدند و روی
منور مسید مطهر را بر خاک مالیدند و از پیشانی منورش خون جاری کردند و حضرت را دیاری که آفتاب از او بود در حجاب
مالیدنش بخاک مذلت کی رواست ۰ وان جبهه که قبله خلق دو عالمست ۰ رنگین بخون نمودنش از کین کی سزاست ۰ جمعی کثیر
از زنان و مردان از آن فعل شنیع مطلع شدند و هیچ کس آنحضرت را یاری ننمودند اتفاقا حمزه سه روز در شکارگاه و کوه و صحرا میگشت
شکاری بدست نیاورده گرسنه و تشنه و خشم آلوده بمکه مراجعت نموده چون بدر دارالندوه رسید کنیزی از قبیله … در آنجا
حاضر بود چون چشمش بر حمزه افتاد گفت ای حمزه میدانی که کفار با برادرزاده تو چه کردند ای حمزه شکار بچه کار تو آید و این عار را
بکی میبری حمزه از این سخن متغیر شد و بخانه آمد طعام طلبید زوجه او حاضر بود حمزه چون نگاه کرد دید زوجه او میگرید و اشک از دیده میریزد
گفت چرا گریه میکنی گفت چگونه نگریم که بر هیچ یتیمی از یتیمان و ضعیفی از ضعیفان ظلم چنین کسی روا ندارد که با یتیم برادرت کردند حمزه
گفت واضحتر بیان کن تا بدانم گفت ای حمزه ابوجهل با جمعی از سفها او را گرفتند و چندان زدند که خون از پیشانیش روان شد
و روی منور او را بر خاک مالیدند حمزه گفت وا ویلا و حسرتا ابوطالب مگر حاضر نبود گفت بشغل خود رفته بود گفت سعید
بچه بود گفت ابولهب کجا بود گفت بحمزه آنجا ولی حاضر بود و ترغیب میکرد و میگفت بزنید و بکشید این
ساحر کذاب را گفت عباس کجا بود گفت عباس هم بود و نظاره میکرد و حسرت میخورد و میگفت رحم کنید برین غریب بیپدر و بی
مادر کسی سخن او را نشنید حمزه چون آن احوال را شنید بی‌اختیار حسرت از دیده ببارید و زار زار بگریست و با آنکه سه روز بود
که هیچ نخورده بود از شدت غیرت نخواست و گفت طعام و شراب بر من حرامست تا انتقام برادرزاده خود را بکشم پس بطلب آنحضرت روان شد
و سراغ آنحضرت میکرد او را در مسجد الحرام نشان دادند چون بحرم درآمد آنحضرت را دید که در پیش خانه کعبه نشسته و سر بزانو نهاده
حمزه نزدیک آمد و گفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادرزاده من چرا مهموم و محزونی آنحضرت گفت ای عم چگونه جگر ملامت را
کباب کرده و اشک از دیده مبارک جاری نمود که این کرمی نمود ملامت یتیمی را که نه پدر دارد و نه مادر نه عمی دارد و نه برادر نه یاری
و نه مددکاری نه ناصری و نه غمخواری حمزه که این سخنان را شنید دنیا بر او تاریک شد اشک از دیده بارید و بجهت انتقام بجانب ابوجهل روان شد

او را ابوجهل

او را در موضعی یافت که با جمعی از اشراف قریش نشسته بود گفت ای ناکس دون از چه برین داشت که برادرزاده مرا اذیت رسانی و کمانی
که در دست داشت بر سر آن شقی زد که سر آن شقی شکافته شد و خون جاری گردید مجملا حمزه و ابوطالب در محافظت و حمایت آنحضرت
میکوشیدند و ناصر و معاون آنحضرت بودند و چون سه سال که در مقام آزار آنحضرت بودند و چون ابوطالب از دنیا رحلت کردند
بلاهای بسیار بر آنحضرت رسید و اذیت به نهایت رسید از جمله آنکه روزی آنحضرت بتنگ آمده متوجه طایف شد
که شاید چند وقتی در آنجا باشد در آنجا نیز کفار در صدد آزار و ایذا برآمده سخنان درشت و ناهموار بآن بزرگوار گفتند
و منافقین در دو طرف راه صف کشیده بودند و سنگ بر آنحضرت می انداختند تا پاهای مبارکش را مجروح کردند و آواز بر آوردند که
ساحر و مجنون آمده که فتنه در میان ما پیدا کنی و ساده دلان ما را گمراه سازی پس از آنجا بیرون آمده بباغی رفت و در سایه نشست
و خون وا نمود پس بر خاطر مبارکش اثر بسیار استیلا یافت با خاطر حزین و دل مجروح دست بدعا برداشت که خداوندا از ضعف خود در ساحت
عزت تو شکایت میکنم و از قلت صبر خویش در بارگاه عظمت تو حکایت میکنم خاری و ذلت خود را در نزد مردم معروض درگاه تو میگردانم
زیرا که ارحم الراحمین و پروردگار مستضعفین تویی … مهم مرا بکه حواله میکنی که چون مرا ببیند روی خود ترش کند اگر جای تو از من غضب
نیست باک ندارم پس چندی دیگر از آنجا … باز بمکه مراجعت نمود و این معنی آنحضرت … بسیار رنج دیده و امام حسن
که آنحضرت نیز از پس در مدینه طیبه مشقت دیده و زهرهای ناگوار از دشمنان چشیده که عنقریب آید و … روزی … ناپدید …
در روزی بزرگوار … سنان عصا نی زهرآلوده بر پیشانی آنحضرت زد و آنجناب … بیهوش شد چون حال را در موصل چنان
دید از آنجا بیرون آمد

فصل در اذیتها و جراحات که … آنحضرت …

چون رسول خدا صلی الله
علیه و آله از اذیت بسیار و شقاوتهای بیشمار از کفار مکه رنجیده و دید و شنید که کفار اراده قتل او دارند دیگر در مکه معظمه توقف نتوانست نمود بامر
پروردگار بمدینه طیبه هجرت کرد و در آنجا نیز … عداوت آنحضرت را بستند و در کمین کینه نشستند و منافقین با ایشان در مقام محاربه و مقاتله
درآمدند و در حروب و غزوات بسیاری از اصحاب آنحضرت را کشتند و زخمها بر آنحضرت زدند خصوص در جنگ احد که لشکر کفار غالب
شدند و لشکر اسلام منهزم گردیدند و در آن حال کفار آنحضرت را دیدند که با جمعی قلیل در گوشه ایستاده همه یکبار بر آنحضرت
حمله کردند که شاید لوای دین را از پا درآورند و بضرب نیزه و شمشیر و سنگ با اصحاب آنحضرت مقاتله میکردند و در دور آنحضرت
تا جمعی کشته شدند بقیه گریختند و آنحضرت را تنها گذاشتند در آن حین آنحضرت را غشی عارض شد
و بغیر از ابودجانه و جناب امیرالمؤمنین کسی با آنحضرت نبود و امیر مؤمنان در حمایت و حراست
آنحضرت جانفشانی مینمود هر گروهی از کفار که توجه بحضرت رسول میشدند … ایشان را

میگفت باین طریق که چون شقی از جانب راست حمله بحضرت رسول میکرد حیدر کرار ایشان را دور میکرد
پس از جانب چپ حمله میکردند باز حضرت ایشان را دفع میکرد برین گروه مجملا در آنروز در پیش روی آنحضرت میزد و شکست
تا آنکه در کارزار جنگ بود از آنحضرت دور افتاد پس برگشت و حضرت رسول را طلب کرد نیافت با خود گفت آنحضرت نمی
گریزد و در میان کشتگان نیست مگر خدا او را باسمان برده باشد پس غلاف شمشیر خود را شکست و با خود گفت یا علی
جنگ کن تا کشته شوی بیت زندگی بی روی جانان بار است ٭ بی چون نیست زندگی عار است ٭ و در آن کارزار حمله کرد و ایشان را
از پیش برداشت ناگاه آنحضرت را دید که بیهوش گردیده و بر زمین افتاده بر آنجناب ایستاده آنجناب چشم گشود علی را دید گفت مردم
چه شدند گفت کافر شدند و پشت گردانیدند پس حضرت دید گروهی بقصد او می آیند گفت یا علی این گروه را از من دفع کن
خلاصه در آن روز آنقدر جنگ کرد و تیغ بکار برد که شمشیرش پاره پاره شد که دست بیغرا آمد گفت یا رسول الله مرد بسلاح جنگ
میکند و شمشیر من شکست پس حضرت ذوالفقار را باو داد و گفت باین شمشیر جنگ کن چون بپای او نگاه کرد دید که از بسیاری
قتال شمشیر پاره شده و درد آنجناب تمام کرد و گفت پروردگارا مرا وعده دادی که دین خود را غالب گردانی و اگر خواهی
بر تو آسانست پس حضرت شمشیر را گرفت و هر یک از اشرار که قصد نبی مختار میکرد حیدر کرار بضرب ذوالفقار آتش بار روح پلید
ایشان را بدرک اسفل از جهنم میرسانید پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله بجانب کوه احد میل نمود و پشت بر کوه داد که جنگ
را تماشا بیند و حضرت امیرالمؤمنین از بس محاربه کرده بود و بر رو و سینه و شکم و دستها و پاهای مبارک او نود جراحت رسیده بود و دیگر
از هر زخم بر زمین میافتاد و جبرئیل آنحضرت را برمیداشت و میگفت حمله کن و چندان محاربه کرد که کفار را دور کرد و ایشان را منهزم گردانید
و مسلمانان که شنیدند که کسی از آسمان ندا میکرد که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی پس جبرئیل بر حضرت رسول
نازل شد و گفت یا محمد تحقیق که این برابری و برادری است که علی میکند و قد عجبت الملائکة من حسن مواساة علی لک
ملائکه از جانسپاری علی تعجب کردند حضرت فرمود چون نکند که من از ویم و او از منست جبرئیل گفت من نیز از شما هر دو ام
منقولست که مغیرة بن العاص و فرستاد حدی آمد سنگ برداشت و گفت باین محمد را می کشم و آن ملعون چپ انداز بود و سنگی
که میانداخت از نشان منحرف نمیشد و او وقتی که تیر و دو سر انداخته بود و آن سنگ دل سنگی هم و آن سنگ را که از زمین برداشت
عیب بزرگ بر آنحضرت حمله کرد و آن سنگها را حواله آن معدن جواهر رسالت نمود از قضای الهی از آنها بر جبین شریف آنحضرت
آمد و جبین مبارک مجروح گشت و خون از آن جاری گشت و ادیم چهره ماه جبهه که چون آفتاب تابان که نور از آن می درخشید پیوسته
پیشانی که گرده بود که شکسته و گلگون آغشته بخون بیت افتاد که طاق کعبه گوی و فا شکست ٭ یعنی جبین شاه زد

حدیث

دیگر

جز اشکست ٭ فرهنگ مؤمنس ایوان دین خراب ٭ بنیاد جرائم عرش خدا شکست ٭ آن رحمت عالمیان آنکه خون از روی اطهر
خود پاک میکرد و میگفت اگر بر زمین چکد می فرمود اگر قطره بر زمین چکد عذاب بر اهل زمین نازل شود می فرمود اللهم اهد قومی
فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا هدایت کن که آنچه میکنند از روی نادانیست سنگ دیگر بر بازوی آنحضرت در آمده
از او عروه سخت وارد شد تا آن شمشیر از دست آنحضرت افتاد و سنگی دیگر آمد بر لب و دندان آنحضرت خورد لب آنحضرت شکافته شد
و بعضی از دندانهای آنحضرت بروایتی بعضی شکسته شد بیت این نه صدف بود که شکست از همین اساس ٭ روزی که سنگ بگوهر مصطفی
زدند ٭ چه شیشه ایست این نفقه و واقعه که در کربلا روی داد و در وقتیکه تنها با اعدای دین محاربه میکرد و چندین هزار نامرد اطراف او را گرفته بودند
شیخ مفید روایت کرده است که چون شهید نزدیک از کثرت جدال و قتال و زخم بسیار مانده شده ایستاد تا ساعتی استراحت کند
که ناگاه سنگی بجانب آنحضرت آمد و بر جبهه نورانیش خورده و خون از آن جاری شد جامه برداشت که آن خون را پاک کند
که تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت آمد و بر سینه آنحضرت خورد و آنجناب فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و تیر را
بر دل کشید خون مثل ناودان جاری شد گاهی خون جبینش را بسوی آسمان می انداخت و قطره بر نمیگشت و گاهی
از آن بر سر و صورت خود می مالید و میفرمود باین هیئت جد خود را ملاقات میکنم در حالی که از خون خود خضاب کرده باشم
ای برادران نگفته در جنگ احد سنگ جبهه و دندان رسول خدا اشکسته شد اما اشقیای کوفه و شام که خود را از امت آنحضرت
میدانستند از کین چنین بیت آنحضرت را شکستند بیت و چه جانکه پشت رسول خدا شکست ٭ یعنی لوای قافله کربلا شکست ٭
آواز نی که صدمه جور خدنگ کین ٭ طاق جبین خامس آل عبا شکست ٭ سنگین دلان بحربه لوا زنش زدند ٭
سنگی که شیشه دل خیر النسا شکست ٭ القصه چون رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن اشقیا مجروح شد و در آن حال
ملعونی شمشیر کشیده حواله آنجناب نمود آنحضرت از شمشیر او احتراز نمود و در حفره افتاد و آن آفتاب رسالت از نظر ابرار و اخیار پنهان گشت
چو آفتاب که در چه خور شده ای نشد ٭ جهان بدیده بعقرب مطلب شد ٭ صدای از القوم برآمد که محمد کشته شد
شیطان این کلام را از زبان ایشان گرفته فریاد برآورد که الا ان محمدا قد قتل چون این بمدینه رسید زنان
در مدینه صداها بگریه بلند کردند فاطمه زهرا چون مطلع شد آه سرد از جگر پر درد برکشید و بیهوش شد آب بر رویش زدند تا بهوش
آمد فریاد برکشید یا ابتاه یا صفیاه و چادر عصمت بر سر کشید و از دروازه مدینه بیرون شد ای عزیز که جگر طاقت کباب
شنود و ناله میکشید که هیچکس طاقت شنیدن آن نداشت از ضعف و ناتوانی هر دو قدم میرفت بر زمین می افتاد تا آنکه و زنی
از زنان رسید فاطمه را بان حال دید گفت ای دختر خیر البشر باین حال کجا میروی گفت میخواهم بخدمت پدرم روم اگر فوت

رحمت ندارم گفت ای سیده اهل نور در همین جا توقف کن تا من رفته از پدرت خبری بیارم که اگر پدر بزرگوارت
تورا باین حال به بیند طاقت نمی آورد فاطمه فرمود چون چشمت بر جمال جهان آرای پدرم افتد سلام مرا باو برسان
وحال مرا باین سان که می بینی بموقف عرض برسان آنزن بجانب احد روانه شد و از هر کس خبر سید عالم می پرسید
و آنزن نیز برادر و پدر و پسری بود که در ملازمت پیغمبر بجهاد رفته بودند قضا را چون بلشکرگاه رسید کشته را دید افتاده
چون ملاحظه کرد دید برادر اوست که بدرجه شهادت رسیده دیده بر هم نهاد و بگذشت و با خود گفت حرام است
برمن دیدن رویشان تا جمال پیغمبر را نبینم چند قدم دیگر رفت پدر را در میان خاک و خون افتاده دید ملتفت
آن نیز نشد چون چند قدم دیگر رفت دید پسرش در میان خاک و خون افتاده و هنوز رمقی از حیات او باقی مانده چون
چشمش بر مادر افتاده گفت خوش آمدی که مشتاق تو بودم در زمانی بنشین و سر مرا بدامن بگذار تا گفتار تورا بشنوم
گفت ای نور دیده مادر از هجر تو گریان و نالانم اما دختر پیغمبر را در جایی نشانیده ام که خبر پدر بزرگوارش را از برای
او ببرم و هنوز از آنحضرت خبری ندارم مرا معذور دار پس پسر را نیز گذاشت و بجانب احد روانه شد و از هر کس
می پرسید خبر پیغمبر می پرسید تا بپای کوه احد رسید عالمرا دید که از شعب بیرون آمده در پای علم ایستاده
و صحابه مانند کواکب بر گرد ماه جمالش صف کشیده اند پیش آمده در دست و پای آنحضرت افتاد گفت یا رسول الله
خبر فاطمه ات را آورده ام و کیفیت حال او را از ضعف و ناتوانی و گریه و زاری تمام بموقف عرض رسانید حضرت
فرمود برو و مژده حیات مرا باو داده بزودی او را نزد من آر آنزن بازگشته مژده سلامتی پیغمبر بفاطمه رسانید
و فاطمه را برداشته بنزد پدر آورد چون پیغمبر فاطمه را دید استقبال نمود و او را در کنار گرفت فاطمه گریه بسیاری کرده
و ظرف آبی با خود داشت حضرت روی خود را با آب شست و آن ضعیفه بر سر کشتگان خود رفت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] در فضایل حمزه و جعفر و شهادت آن دو عموی
پیغمبر رضی الله عنهما بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون وجعل الشهداء السعداء احیاء عنده یرزقون وهم بما
آتاهم من فضله فرحین والصلوة علی حبیبه وخیرته الذی جاهد فی سبیل
دینه بنفسه وعشیرته محمد صلی الله علیه وآله واصحابه وتبعته سیما المستشهدین

بین

بین یدیه والمبذلین انفسهم علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما
بدلوا تبدیلا فصل در فضایل حمزه و جعفر مخفی نیست که حمزه و جعفر بشرف جدا از باقی اصحاب و اقارب
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله امتیاز یافته اند و پیوسته جلیس و انیس آنحضرت بوده اند و در خدمت
بسر میبردند و آنحضرت را از شر کفار و اشرار محافظت مینمودند و از بعضی احادیث ظاهر میگردد که ایشان در ایمان بآنحضرت
بر اکثر اصحاب سبقت داشته اند رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که پروردگار من برگزید مرا با سه نفر از اهلبیت
من که من بهترین و پرهیزکارترین ایشانم و فخر نمیکنم برگزید مرا و علی و جعفر پسران ابو طالب را و حمزه پسر عبد المطلب را
و بسند معتبر از ابن عباس منقولست که روزی حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمد و دست امیر المؤمنین را
بدست خود گرفته بود پس فرمود ای گروه انصار و ای گروه فرزندان بنی هاشم و ای گروه فرزندان عبد المطلب منم محمد
رسول خدا بدرستیکه من خلق شده ام از طینت مرحومه با سه کس از اهلبیت خود که علی و حمزه و جعفر باشند و شیخ طوسی روایت
کرده است که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله با فاطمه زهرا گفت که شهید ما بهترین شهداست و او عم توست
که عبارت از حمزه باشد و از ماست آنکه خدا او را دو بال داده است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و او پسر عم توست
یعنی جعفر منقولست که در روز قیامت وحی رسد بنوح پیغمبر علیه السلام که ای نوح تبلیغ رسالت کردی بسوی امت
بسوی امت خود گوید بلی پروردگارا پس حق تعالی فرماید که گواه داری گوید خداوندا محمد ابن عبد الله گواه است
پس نوح بخدمت آنحضرت آید که ادای شهادت نماید حضرت حمزه و جعفر را فرستد که بروید و از برای نوح شهادت
دهید بر تبلیغ رسالت و حمزه و جعفر در آن روز گواه پیغمبران خواهند بود و در منقبت اند و جناب همین بس که امیر مؤمنان
بایشان مفاخرت مینماید مکانیکه میفرماید محمد النبی اخی وصهری وحمزة سید الشهداء عمی وجعفر الذی
یمسی ویضحی یطیر مع الملائکة ابن امی یعنی محمد پیغمبر خدا برادر من و داماد من است و حمزه سید الشهدا
عم من است و جعفر که صبح و شام با ملائکه پرواز میکند برادر من است و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بر ساق
عرش نوشته است که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سید الشهداست و از امام حسن عسکری علیه السلام منقولست در حدیث طویل
که رسول خدا معجزات انبیای سلف یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بچهار فرقه از کفار را نموده بودند از انجمله طایفه
معجزه موسی را که کوه را بر بالای سر قوم خود نگاه داشته بود از آنحضرت خواهش نمودند حضرت فرمود که بنزد خانه
کعبه روید آنجا معجزه موسی را مشاهده نمایید ایشان بآنجا رفتند بعد از زمانی مراجعت کردند و مسلمان شده بودند گفتند

با رسول الله ما برای کعبه شدیم و نشستیم خانه کعبه را دیدیم که از جای بر خواست و بر بالای سر ما داشته شد و ما پنداشتیم
که بر سر ما خواهد افتاد و حمزه را دیدیم که آمد نیزه در دست داشت سر نیزه بر خانه زد و تا خانه بر جای خود نشست رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که ای گروه حمزه که کعبه را از بالای سر شما دور کرد عم رسول خداست حقتعالی او را بمنازل رفیعه و درجات عالیه
رسانیده و او را بفضایل بسیار گرامی داشته بسبب محبت محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه حمزه عم محمد آتش جهنم را در روز
قیامت از محبان خود دور می کند چنانچه امروز کعبه را گردانید که بر شما فرود آید بدرستیکه او خواهد دید در پهلوی
صراط گروه بسیار از مردم را که عدد ایشان را بغیر از خدا کسی نداند و ایشان از دوستان حمزه باشند و گناه بسیار
کرده باشند و میان دیوارهای آتش حایل شده باشد میان ایشان و گذشتن بر صراط بسبب گناهان ایشان
چون حمزه را می بینند میگویند ای حمزه می بینی که ما در چه حال مانده ایم حمزه با رسول خدا و امیرالمؤمنین میگوید که می بینید
دوستان من استغاثه مینمایند پس رسول خدا بولی خدا میگوید که یا علی اعانت کن عم خود را بر فریاد رسی دوستان
او و خلاص گردان ایشان را از آتش جهنم پس امیرالمؤمنین نیزه حمزه را که در دنیا بان جهاد می کرد در راه خدا می آورد
و بدست حمزه میدهد و میگوید ای عم رسول و ای عم برادر رسول دفع کن جهنم را از دوستان خود باین نیزه چنانچه در دنیا
باین دشمنان خدا را از دوستان خدا دفع مینمودی پس حمزه علیه السلام نیزه را بگیرد و دوستان آن را بگذارد بر آن
دیوارهای آتش که حایل شده اند میان دوستان او و صراط و بقوت الهی چنان دفع کند که پانصد ساله راه
دور شود و دوستان خود را گوید که بگذرید پس از صراط بگذرند و داخل بهشت شوند چون مرتبه و منزلت آن شیر خدا و شیر رسول خدا
ظاهر شد ای دوستان احمد مختار باید در مصیبت او اشک از دیده ببارند زیرا که مصیبتی است که برسول خدا رسیده و [illegible]
از دل آنحضرت بسیار بدرد آمده و مانند ابر بهار بر وی گریسته و همچنین فاطمه علیها السلام گریه بسیار کرده و بر دوستان
اهلبیت لازم است که در حزن و اندوه با ایشان خود موافقت کنند و از حزن ایشان محزون باشند و چگونه می توان
بر حمزه گریه نکرد و حال آنکه رسول خدا فرمود که لَن اُصاب بِمِثلِکَ اَبَداً یعنی ای حمزه هیچ مصیبتی زدن بر از مصیبت
تو نخواهد بود و چه سان در کفن اشک بر مصیبت او نریزند که در حالتیکه چون پیغمبر در مدینه دید که بر کشتگان
احد گریه میکنند و برای حمزه کسی نیست که بگرید گریان شدند و بعد از آن که دیدند زنان انصار رفته بر سر حمزه گریه می کنند
ایشان را دعا کرد چنانکه مذکور شد پس باید گریه کنندگان بر آنحضرت گریه کنند تا رسول خدا از ایشان خود راضی نماید
جانهای فدای عم محمد که در احد ° چون او برای راه الهی نثار کرد ° در خاک خون فتاده روا کی بود چنین ° کو در عزا

کو در عزا اندر شمس دین کارزار کرد منقولست که جبیر بن مطعم که از جمله کفار بود عمی
داشت که در جنگ بدر کشته شده بود و غلامی داشت وحشی نام چون بنای جنگ احد شد با وحشی گفت من عم
داشتم که او را در جنگ بدر بخواری و زاری کشتند و محمد صلعم دو عم دارد یا علی و یا حمزه اگر در این جنگ
یکی را بقتل آوری ترا آزاد کنم و بمال بسیار سرافراز گردانم و عتبه پدر هند زوجه ابوسفیان نیز در جنگ بدر
بجهنم واصل شده بود و او نیز وحشی را طلبیده وعده کرد که اگر محمد صلعم یا علی ع یا حمزه را بکشی آنقدر بتو دهم که راضی شوی
چون در جنگ احد نایره حرب مشتعل شد حمزه سید الشهدا در اعلای دین خدا و نصرت رسول صلعم جانفشانی
مینمود و از خون کفار زمین را رنگین و خون اشقیا را خاک عجین میساخت و حمله پی در پی لرزه بر اعضای
اعدا می انداخت تا آنکه بسیاری از آن کفار را بدرک نار میفرستاد و بهر طرف که حمله میکرد از او میگریختند
بهر حمله با تیغ چون شیر مست صف مشرکان را بهم می شکست تا که بر موضعی گذشت که سیلاب آنزمین را
تهی کرده بود و اسبش فرو رفت و حمزه بر زمین افتاد و وحشی نیزه در دست داشت و در کمین بود چون حمزه را
افتاده دید نیزه را بجانب سید الشهدا انداخته بر تهی گاه آنحضرت رسید و از مثانه اش بیرون آمد و بروایت
امام جعفر صادق ع بر بالای پستان او خورده و بروایتی بر ران او رسیده حمزه برخواست که بکمین گاه رود
و به پستند زخم آنکه زده نتوانست و بر زمین برو در افتاد و وحشی نزدیک رفت و شکم مبارکش را شکافت
و جگرش را بیرون آورد و برای هند ملعونه برد آن ملعونه جگر خیر البشر را در دهان پلید خود گذاشت که بخاید
و حق تعالی نخواست که آن عضو شریف جزو بدن آن ملعونه شود و بجهنم رود آن جگر را مانند استخوان سخت کرد
که او نتوانست خایید و بر زمین انداخت حقتعالی ملکی را فرستاد و او را بجای خود بر گردانید و هند ملعونه
بر نعش حضرت سید الشهدا آمد و اعضای آنجناب را بریده و بر رشته کشیده و مانند قلاده در گردن خود
انداخته و شماتت مینمود اما چون نایره حرب فرو نشست و مشرکین برگشتند جناب رسول خدا فرمود
عم من حمزه پیدا نیست آیا در کجاست کیست که از احوال حمزه ما را خبر دهد شخصی گفت که من موضع و مکان او را
میدانم رفت چون نزدیک حمزه رسید و حال او را مشاهده کرده نخواست که آن خبر را به پیغمبر رساند پس حضرت
رسول فرمودند که یا علی عمت را طلب کن حضرت امیرالمؤمنین ع آمد تا نزدیک حمزه او را بر خاک افتاده
دید با شکم چاک داده و اعضای بریده و در آنجا ایستاد و نخواست که این خبر را به پیغمبر رساند آخر الامر آنجناب

بنفس نفیس حمزه برخواستند و بالین عم بزرگوار خود آمدند و چون چشم آن بزرگوار بر جسد مجروح عم بزرگوارش افتاد
دید که بخشم کاری بر بدن آنجناب زده اند و اعضای او را بریده اند و شکم مبارکش را چاک داده اند و جگر بیرون آمده
اشک حسرت از دیده بارید و گریه بسیاری کرد و فاطمه نیز در آنجا حاضر بود و بر او گریه میکرد حضرت فرمودند
لَنْ اُصابَ بِمِثْلِكَ اَبَدًا هیچ مصیبتی نزد من برابر مصیبت تو نخواهد بود و در بعضی روایات منقولست که حمزه را
برهنه کرده بودند پس حضرت ردائی از برد یمانی که بر دوش مبارکش بود بر روی حمزه انداختند و آن ردا کفاف حمزه
نمیکرد آن ردا را بر سرش کشیدند و پایهایش را از علف و گیاه پوشانیدند پس حضرت امر فرمود که کشتگان را که هفتاد نفر
بودند جمع کردند و بر ایشان نماز کرد و دفن نمود و بر حمزه نماز کرد و هفتاد تکبیر گفت و هفتاد دعا خواندند و او را دفن کرد چون
مهر سپهر رسالت بمدینه داخل شد از اکثر خانها آواز گریه و نوحه می آمد الا از خانه حمزه دیده مبارکش پر آب شد و بر ریش
مبارکش ریخت و فرمود اَمّا حَمْزَةُ لَا بَواكِيَ لَهُ هٰهُنا حمزه درین شهر غریب است و کسی را ندارد که برای او
گریه کند چون بعضی از انصار دیدند که آنحضرت از گریه نکردن بر حمزه محزونست و دل مبارکش بدرد آمد گفتند باید
هیچ زن از انصار برکشته خود گریه نکند تا بروند و فاطمه را بر تعزیه حمزه یاری نمایند و بر او گریه کنند زنان انصار بخانه
حمزه رفتند تا قریب به نصف شب بر آن شهید غریب گریستند و در مدینه مقرر شد که هر مصیبتی که بر ایشان
واقع میشد اول برای حمزه نوحه میکردند چون آواز گریه ایشان بگوش رسول خدا رسید پرسید این چه آواز است
میگفتند زنان انصارند که بر عم تو حمزه گریه میکنند حضرت ایشانرا دعا کرد و فرمود خدا از ایشان و اولاد ایشان
راضی باد ای برادران حمزه به تنهائی که در خدمت رسول خدا شهید شد و زخم بسیار بر او رسیده بود و سر او را
کسی جدا نکرده و بر نیزه ننموده اما غریب بیابان کربلا و گلو بریده خنجر جفا حضرت امام حسین ع در صحرای کربلا با
هفتاد نفر از دوستان و برادران و فرزندان بدرجه شهادت رسیدند و جسد علی اکبر را پاره پاره دید و
عباس را دست بریده مشاهده نمود و در آخر کار هزار و نهصد و پنجاه زخم بر بدن مبارکش زدند و سرش را مانند
گوسفند از تن جدا کردند و بدنش را در زیر سم اسبان خورد کردند و سرش را بر نیزه کرده بشهرها گردانیدند (نظم)
تنی که بود بدان بسته جان پیغمبر فتاده بود بصحرای کربلا بی سر ° سری که بر سر زانو رسول پروردی ° مدام از سر دوشش
جدا نمیکردی ° بکربلا ز سر ظلم و کینه و بیداد ° بریده شمر ستمگر بخنجر فولاد ° بنیزه رفت سوی شام آن سر انور او ° بزیر
سم عدو خورد گشت پیکر او ° بر حمزه رسول خدا گریه کرده و او را کفن نموده و بر او نماز کرده و او را دفن نمود اما غریب

کربلا

کربلا را کسی نبود که بر او گریه کند و تا سه روز جسد مبارکش در میان آفتاب بر روی ریگ گرم افتاده بود و کسی از امت
بیحیا او را کفن نکرد و بر او نماز نکرد و او را دفن ننمود کسیکه بر او گریست و بر دور جسدش گردید مرغان هوا و وحشیان
صحرا بودند و کسیکه او را کفن و دفن نمود بادها بود که میوزید و خاک بر آن جسم منور میریخت کجا بود فاطمه زهرا که چنانچه
در احد بر حمزه میگریست بر فرزند خود گریه کند و بدن مجروح او را مشاهده نماید (نظم) کو ز جور اشقیا بی جنگ کینه براه
بر تن سبط نبی بنشسته تا پر فاطمه ° گر همه این بلا با دیده گریان کشد ° تیر کین را از تن سبط پیمبر فاطمه پس باید شیعیان
برای آن غریب کربلا اشک حسرت از دیده بارند و ناله زار زار در مصیبت آنحضرت از دل برارند تا رسول خدا
و فاطمه زهرا را از خود راضی نمایند و اگر رسول خدا از گریه نکردن بر حمزه ملول شد البته از گریه نکردن از نور عین خود جناب
امام حسین ع ملول و محزون خواهد شد و چنانچه در حق گریه کنندگان حمزه دعا فرمود البته در حق عزاداران و گریه کنندگان
بر امام حسین ع دعا خواهد نمود بلکه حزن او از نگریستن بر امام حسین ع بیشتر و ملاطفت او در حق گریه کنندگان بر امام حسین ع
زیادتر خواهد بود فرحم الله الباکین علی الحسین ع (فصل در تعزیت حضرت جعفر طیار) مخفی نماند که رسول خدا جعفر را بسیار دوست
میداشت چون جعفر بحبشه هجرت نموده بود در روزیکه رسول خدا ص فتح خیبر کرد جعفر از حبشه مراجعت کرد و بخدمت
آنحضرت رسید آنجناب بسیار شادمان گردید و میفرمودند نمیدانم بکدام ازین دو امر شادمان ترم بقدوم جعفر یا بفتح
خیبر و آنحضرت در حق جعفر فرمود تَشَبَّهَ خَلْقِي وَخُلُقِي تو شبیه منی در خلق و اخلاق و ایضا فرمودند مردم از درختهای
(مختلف) خلق شده اند و من و جعفر از یک درخت و امام محمد باقر ع فرمودند که حقتعالی وحی کرد به پیغمبر که من چهار خصلت جعفر را پسندیده ام
حضرت او را طلبیده و چهار خصلت را از او پرسید او بیان کرد و در روز عاشورا سید الشهدا جعفر رضی الله عنه را یاد
میکرد و میفرمودند مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَر وَاهِبُ اللّٰهِ لَهُ الْجَنَاحَيْن کیست که از برای او عمی باشد مثل عم من
جعفر که خدا باو دو بال کرامت فرموده و چون جعفر شهید شد رسول خدا و علی مرتضی صلوات الله علیهما محزون شدند
و حضرت رسول بر او گریه بسیار نمود حتی آنکه از شدت حزن و اندوه دردی در شکم آنحضرت بهم رسید و میفرمود
وَعَلٰى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند پس شیعیان لازم است که در حزن
و اندوه و گریه و زاری با آقایان خود موافقت نمایند و اشک حسرت در مصیبت جعفر از دیده ببارند و کیفیت
شهادت آنجناب چنان است که رسول خدا ص جعفر را با سه هزار کس بجنگ بعضی از کفار فرستاد و آن لشکر بهدایت آنسرور
قطع منازل و طی مراحل نمودند تا آنکه در منزلی که آنرا موته میخوانند بلشکر کفار برخوردند و لشکر کفار صد هزار بودند

ایشان با وجود قلت اندیشه نکردند با آن صد هزار مقابل شدند و بمجادله و مقاتله مشغول شدند و مؤمنین صاحب یقین
در جهاد میکوشیدند و از شراب اجل شربت ممات میچشیدند تا آنکه جعفر علم بر دست گرفته بمعرکه جهاد قدم نهاد
و در دریای حرب غوطه ور گردیده در کیر و دار حرب ملعونی ضربتی زده دست راست او را از بدن جدا کرد علم را بدست
چپ گرفته ناگاه تیغ دیگر زدند و دست چپ آن سید با نسب را نیز جدا نمودند علم را بسینه خود چسپانیده و از جا کی
رو را بسوی رسول خدا کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام مودع سلام بر تو باد ای رسول خدا سلام وداع کننده
که دیگر شرف خدمت تو را در نخواهم یافت پس ملعونی ضربت دیگر بر آنحضرت زده که از پا در افتاد آن اشقیا خواستند
نزدیک جعفر روند از بسکه شجاعت و سطوت داشت جرأت نمیکردند پس یکبار بر او حمله کردند و او را بسر نیزهها
از زمین برداشتند مرویست که رسول خدا در مدینه بحکم الهی معرکه کارزار ایشان را میدید و اصحاب را خبر میداد و میفرمود که جعفر
علم برداشت و بمیدان رفت دست راستش جدا کردند پس دست چپش را جدا نمودند علم را بسینه گرفته ضربتی زدند و او را
بر زمین انداختند این سخنان میفرمود و گریه میکرد چون دید که آن کافران پسر عمش جعفر را بسر نیزه از زمین بلند کردند روی
مبارک را بجانب آسمان کرده چون ابر بهار گریه میکرد و گفت الهی جسم مرا برو مسار حقتعالی دو بال از زمرد سبز بجعفر
کرامت کنم از سر نیزههای کافران بر روضه رضوان پرواز کرد و با نهجه او را جعفر طیار گویند منقولست که نود جراحت تیر و نیزه
در بدن او بود و همه در پیش روی او بود زیرا که پشت بدشمن نگردانیده بود و از این عظیم تر واقعه کربلاست که دست راست
عباس علمدار را بریدند مشک را بدست چپ گرفت و دست چپ او را قطع کردند مشک را بدندان گرفت
تا از بسیاری زخم از اسب در افتاد و فریاد یا اخاه ادرک اخاک کشید و خدا نیز در بهشت او را دو بال داده که با ملائکه
پرواز میکند جعفر نود جراحت در پیش رو داشت و شهید غریب کربلا امام حسین ؑ هزار و نهصد و پنجاه زخم نیزه و تیر و شمشیر
برادر سید و همه در پیش روی او بود زیرا که او نیز هرگز پشت بدشمن نکرده و تن امام حسین ؑ بر خاک گرم کربلا گذاشتند و اسب بر
بر بدن او تاختند و سر مبارکش را بنیزه کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیده تا نزد یزید پلید لعین بهدیه بردند ندید در ته
این خیمه کسته طناب بنای ظلم چنین هیچ آفریده بخواب زبان گشته محرف چنین بهیچ زبان بیان کشته قدیث
چنین بهیچ کتاب مرویست که رسول خدا شهادت جعفر را هر دم بیان فرمود و آب از دیده اش جاری بود و از شدت
اندوه دردی در شکم مبارکش بهم رسید و حضرت فاطمه را امر نمود که برود به پسر عمت گریه کن ظلم موی کرد آلوده رخسار
برخون حسین ؑ گریه بیدی فاطمه در عرصه گاه کربلا ٭ ان جنان بگریستی کز نالهای زار او ٭ کنگر آسمان بگریستندی بر بلا ٭

ادل

مرویست که رسول خدا شهادت جعفر را به برادرش علی بن ابیطالب داد آنجناب فرمودند انا لله و انا الیه راجعون
و اول کسیکه این کلمه را بر زبان جاری کرد آنحضرت بود بعد از آن حقتعالی سنت کرد انیدکه در هر مصیبت گفته شود و بعد از شهادت
جعفر رسول خدا بخانه جعفر رفت و اسماء بنت عمیس زوجه جعفر را امر فرمود که فرزندان جعفر را بیار اسماء ایشان را آورد
حضرت دست بر سر و صورت ایشان میمالید و اشک حضرت از دیده میبارید اسما گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را
چنان مینوازی که یتیمان را مینوازند گویا ایشان یتیم اند حضرت فرمود ای اسما جعفر شهید شد و قبل از شهادت دستهای
او را بریدند و حقتعالی در عوض او دو بال کرامت فرموده که با ملائکه پرواز میکند زوجه جعفر بگریه در آمد منقولست که
از یتیمی و بیکسی فرزندان جعفر بسیار گریه مینمود حضرت فرمودند أتخافون وأنا ولیهم فی الدنیا و الآخرة
آیا بر ایشان میترسی و حال آنکه من پشت و پناه ایشانم در دنیا و آخرت مجملا آنحضرت نهایت لطف و شفقت
درباره یتیمان جعفر بعمل آورده و ایشان را بمنزل خود برد تا سه روز ایشان را نگاه داشت و بحجره هر یک
رزق و حاجت طهارت که میرفت ایشان را با خود میبرد و بعد از سه روز ایشان را مرخص نمود و وا ویلاه وا حسرتاه که
یتیمان امام حسین ؑ را کسی نوازش نکرد و در عوض دست شفقت که بر سر یتیمان میکشند اشقیای امت طپانچه بر سر
و روی ایشان میزدند و در بیابانها و شهرها بی لباس و متحیر تشنه و گرسنه میگرداندند و ایشان را خوار و
کنیزی میکردند فریاد از آن زمان که یتیمان کربلا خوار و اسیر و در بدر بی پدر شدند بی چادر و لباس حتی اینکه
با نیزه کعب لعین هم سوختند از ابو حمزه ثمالی منقولست که روزی نظر کرد امام زین العابدین ؑ بسوی عبید الله
پسر عباس بن علی بن ابیطالب و گریست و فرمود که هیچ روز مانند روز امام حسین ؑ نبود که سی هزار کس از اشقیا
با او رو آوردند که همه دعوی میکردند که از این امتند و تقرب میجستند بسوی خدا بکشتن آنحضرت هر چند ایشان را
موعظه میکرد و از خدا میترسانید گوش نمیکشید تا اینکه او را بجور و ستم و عداوت شهید کردند پس فرمود خدا رحمت
کند عباس را که جان خود را فدای جان برادر خود کرد تا دستهایش را انداختند و خدا او را بدستهای او بال
کرامت فرموده که با ملائکه در بهشت پرواز میکند چنانچه جعفر ابن ابیطالب را دو بال داد و حضرت عباس را نزد
خدا قرب و منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی آن منزلت خواهند کرد و رضی الله عنهما و رحمهما
و حشرنا الله معهما و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در وصایای حضرت
رسالت ؐ با امت و اهلبیت ؑ

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحمدُ لِلّٰهِ الّذی اَغرَسَ فی بَساطِینِ قُلوبِنا شَجَرَةَ الایمانِ وَاَختَصَّنا مِن بَینِ البَرِیَّةِ
بِخَیرِ الأدیانِ جَعَلَنا مِن اُمَّةِ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَاَتباعِ الأئمَّةِ المَهدِیّینَ والصَّلوةُ
عَلی مُشَیِّدِ قَوائِمِ الدّینِ وَالمُرتَقی اِلی مَدارِجِ الیَقینِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ الطّاهِرینَ
المُنتَجَبینَ والشُّکرُ لِلّٰهِ الّذی اَجَلَّ مُصیبَتَنا بِمُصیبَةِ رَسولِهِ الأکرَمِ وَشَفیعِ الأُمَمِ اٰهٍ وَاحُزنا
مِن عَظیمِ رَزِیَّتِهِ وَوا اَسَفاهُ عَنِ الحِرمانِ عَن دَرکِ صُحبَتِهِ والبُعدِ عَن حَضرَتِهِ
صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیهِ وَآلِهِ وَعِترَتِهِ [illegible] و محروم بودن

از درک خدمت آنحضرت و مقدمه ستون خرما که از مفارقت آنحضرت ناله کرد عظم الله اجورنا بمصیبة الرسول
خدا عظیم کند اجرهای ما زمره امت را در مصیبت حضرت رسالت و باز ماندن از درک صحبت آنحضرت
کدام واقعه از برای امت ازین عظیم تر که رکن رکین دین روی ازین جهان فانی تابد و امت بی سید و سرور بماند
و کدام داهیه ازین صعب تر که رخسار انوار آثار خاتم النبیین و سید المرسلین از نظر مشتاقان بزم حضورش
مخفی و مستور گردد و جمال آفتاب مثالش را نبینند و مواعظ و احکام از لسان بلاغت نشان آنحضرت نشنوند
بعد از آن امت یکه پناه برند و دوای درد خود را از که طلبند دیده خود را بجمال که روشن کنند خصوصا امت
آخر الزمان که حجت خدا و نایب مناب آنحضرت است و نیز از نظر غایب است و اگر ناگاه رسیده است جمالش
سرمه دیدهای رمد دیده و کلاهش مرهم سینهای مجروح محنت کشیده مبود محلا حرمان از فیض خدمت
و درک صحبت آن برگزیدگان دین بر امت بسیار دشوار و گران است و چگونه کسی از درنیافتن حضرت
رسول محزون و ملول نباشد و حال آنکه اشیاء غیر ذوی العقول را تاب مفارقت آن سرور نبود چنانچه منقولست
که چون آن سید با وقار و سکینه از مکه معظمه بمدینه تشریف آوردند در هنگام خطبه و موعظه بستونی از چوب خرما
که در مسجد بود پشت باو میداد تا صحابه گفتند یا رسول الله مردم بسیار شده اند و میخواهند در وقت خطبه بسوی شما
نظر کنند اگر رخصت فرمائی منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد که در وقت خطبه بران منبر برآئی که همه کس ترا ببینند
حضرت ایشان را رخصت فرمود منبری ساختند و چون روز جمعه شد آنحضرت بمسجد تشریف آوردند و از آن ستون گذشت
و بر منبر بالا رفت آن چوب خرما از مفارقت سید انبیا شیون کشید مانند شیون زنی که فرزند او مرده باشد
و ناله کرد مانند ناله زنی که در درد زائیدن او را بیتاب کرده باشد پس جمیع اهل مسجد از گریه او بافغان آمدند پس

الکفر

آن پیغمبر رئوف و رحیم از منبر تعظیم و تکریم فرود آمد و از روی لطف آن ستون را نوازش کرد و در
بر گرفت و دست مبارک را بران ستون مالید و آتش حرمان آن سوخته نایره فراق را بزلال لطف تسکین
داد و فرمود رسول خدا از تو نگذشت برای نهادن بحق تو و استحقاق حرمت تو و لیکن خواست مصلحت
بندگان خدا کامل تر باشد و جلالت و فضل تو برطرف نمیشود زیرا که مدتیکه کاه محمد ص تکیه بر تو داشت پس آن
نهال حدیقه عرفان بدلنوازی آن محبوب قلوب مقربان ساکن گردید و حضرت بمنبر معاودت
نمود و فرمود ای گروه مسلمانان این ستون چوبین از مفارقت رسول رب العالمین ناله میکند و از دوری
من و هکین میشود در میان بندگان ستمکار جمعی هستند که پروا نمیکنند از دوری من و نزدیکی رسول خدا اگر
من این چوب را در بر نمیگرفتم و دست بران نمیکشیدم هرگز ناله او ساکن نمیشد تا روز قیامت و
هستند جمعی از بندگان خدا که ناله میکنند از مفارقت محمد ص بعد از خدا و علی و آل پاکیزه ایشان با شنیدن
ناله غریبی این ستون چوبین را در مفارقت سید المرسلین و دیدید که چگونه ساکن گردید چون رسول خدا او را
در بر گرفت گفتند بلی یا رسول الله فرمود سوگند میخورم بآن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده که شوق
و ناله خزینه داران بهشت و حوران و غلمان و قصور و بساتین و منازل آن بسوی دوستان و معتقدان محمد ص و آل طیبین
ایشان زیاده از شوق و ناله این ستون است بسی براستان لازمست که در مفارقت آنحضرت ناله و شوق را از دل برآورند و
در مصیبت آنحضرت اشک حسرت از دیده ببارند هر دیده که از هجر تو گریانست در موقف حشر خوشدل و خندانست در ماتم
مصطفی کند گریه عطا زهرای بتول از عدد او راضی است [illegible]
در مقابل نعمت و احترام اهل بیت عصمت راویان اخبار آورده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات نزدیک گردید
و خبر رحلت بعالم بقا شنید از بیکسی اهلبیت بعد از خود اندیشید که اشقیای امت کینهای دیرینه در سینه نهاده منتظر فرصت میباشند
لهذا آنحضرت در سفر و حضر پیوسته سفارش اهلبیت نبوت بزمره امت میفرمود و در احترام ایشان وصیت میفرمود
و میگفت القوم بعد از من اهلبیت مرا آزار رسانید و با ایشان نیکو سلوک کنید و میفرمود انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی ای امت در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی کلام خدا و دیگری اهلبیت خود ببینم که بعد از من
چگونه با ایشان سلوک خواهید کرد ایها الناس من از میان شما میروم و شما در حوض کوثر بمن وارد خواهید شد از شما خواهم
پرسید که با آن دو چیز بزرگ چه کردید و خداوند خبیر مرا خبر داده که این دو چیز از هم جدا نمیشوند و چون بیمار شد بآن بیماری که از دنیا
رحلت کرد و بحق حق او را امر فرمود که بقبرستان بقیع رود و از برای اهل آن قبور دعا کند پس با جمعی به بقیع رفته بجهة اهل آن قبور

دعا کند نمود و چون بخانه مراجعت کرد مرض آنحضرت شدید شد سر مبارک خود را در دامان علی بن ابیطالب گذاشت چون
وقت نماز شد بلال بدر خانه آمد بصدای ندای نماز داد و حضرت آنوقت متوجه عالم قدس بود از ندای بلال مطلع نشد ابا
بکر بالتماس ابا اصحاب عایشه داماد او بمسجد رفته در محراب ایستاده مشغول نماز گردیده و هنوز تکبیرة الاحرام نگفته بود که آنحضرت
چشم باز کرده و خبر نماز پرسید گفتند ابوبکر رفته که نماز کند دل آنجناب بدرد آمد تکیه بر دوش علی بن ابیطالب و فضل بن
عباس کرده پای مبارک خود را از ضعف بر زمین میکشید تا نزدیک محراب رسید (قطعه) ز شمع قامت آنحضرت و فروغ جناب ٥
گرفت نور شبستان مسجد محراب ٥ چه آنجناب بمحراب نزدیک شد رحل ٥ صریح گشت که جاء الحق ازهق الباطل ٥
ابوبکر پس را دور کرده نشسته با مردم نماز گذاردند پس آنجناب را بر دوش برده بر منبر نشانیدند مهاجر و انصار برای ادراک لقای
آخرین [illegible] درآمدند حتی دختران از حجلها مردان و زنان [illegible] حال آن رسول ذو الجلال میگریستند و فغان
بر میکشیدند و یا انا لله میگفتند آنحضرت بار از ضعف خطبه میخواندند و از ضعف ساعتی ساکت میشد و باز شروع بخطبه می
کرد در اثنای خطبه فرمود در بیان تمامی کلام که کتاب خدا را که مشتمل است بر نور هدایت و وصی خود علی را که حبل المتین
خداست ای گروه مردمان بپایید و در روز قیامت نزد من با ودیعتهای فراوان و اهلبیت من آیند [illegible]
دگر [illegible] آزار کشیده و ستمدیده و خونهای ایشان در پیش روی ایشان جاری شده باشد تیغها و ضلالت و فرزندهای ایشان
نزده باشید القوم قسم میدهم شما را که اولی حق اهلبیت خود که بر ایشان ستم مکنید و بزبان حال می فرمود (نظم) رنجید رحلت من
ای گروه امت من ٥ مبادا قطع کنید احترام عترت من ٥ مبادا آنکه گشایند دست طغیان ٥ مبادا آنکه بریزید خون اهلبیت [illegible]
و چون از مواعظ و وصایا فارغ شد بخانه مراجعت نمود اما از تعب رنج و برگشتن بیهوش گردید اصحاب بگریه درآمدند
و صدای گریه و نوحه از زنان آنحضرت بلند شد مجملا آنحضرت در رعایت اهلبیت همت بسیار کرد و مکرر سفارش ایشان نمود و انصار را
طلبید و گفت ای گروه انصار ای یاوران احمد مختار مفارقت من از میان شما نزدیک رسیده است و خدا را بکار [illegible]
خود دعوت نموده و دعوت داعی حق لازم است ای انصار با من مجاهدت کردید و بجز طالب نصرت و یاری بود [illegible]
دیده در راه خدا از جان و مال مضایقه نکردید و خدا جزای شما کرامت نماید اما دو چیز باقی مانده که بدون آنها عمل
شما فایده نمیدهد و آنها دو چیز از هم جدا نمیشوند یکی کتاب خدا و دیگری اهلبیت من ای گروه انصار فاطمه درگاه حرمت
من است و خانه او خانه منست هر که حرمت او را ضایع کند حرمت مرا ضایع کرده و مهاجر را نیز طلبید این قبیل وصایا
فرمود در معرفت اهلبیت خود و در مبالغه افزود و اشقیای امت بعد از رحلت آنحضرت بموجب وصیت او رعایت
کردند هنوز مدفون نشده بود و نعش آنحضرت بر زمین بود که اساس ظلم و طغیان چیدند و بنای بیوفائی نمودند و و

مهای

و وصیتهای رسول خدا را از خاطر دادند علی بن ابیطالب را که آنحضرت حق فرموده بود وارث منست از خانه بیرون کشیدند
و ریسمان ستم در گلوی حق جوی او نمودند و فاطمه را که درگاه حرمت او بود در میان در و دیوار [illegible] زدند و بر در خانه او آتش ظلم افروختند
و در خانه آتش را و حسن و حسین را که نور دیدگان آنحضرت بودند از وطن خود دربدر کردند چه ظلمها که از ایشان بر کشیدند
و چه پردهها که از ایشان دریدند [illegible] در عوض آنکه در احترام ایشان وصیت فرموده بود و آزار ایشان وصیت
میکرد هر آینه زیاده ازین نمیکردند (نظم) عجب بعهد رسول خدا وفا کردند ٥ عجب رعایت اولاد مصطفی کردند ٥ گشوده
دست عداوت زبعد رحلت او ٥ [illegible] حرمت او ٥ تمام عهد رسول خدای بشکستن ٥ [illegible]
بر در آن [illegible] ٥ زدند آتش بدودمان [illegible] زهرا ٥ بتازیانه شکستش بازوی او را ٥ زکینه زهر جفا
بر دل حسن کردند ٥ بتیغ ظلم حسین را بپا در آوردند ٥ نمیدانم در روز قیامت اشقیای امت و ظالمان آل محمد چگونه
نظر بر روی آنحضرت خواهند کرد و حال آنکه شمشیرهای ایشان از خون اهلبیت آنحضرت رنگین بوده باشد
و [illegible] من آبائهم [illegible] ٭ مضرجين تنادي من دم [illegible] ٭ [illegible]
از فرزندان ایشان در روز قیامت که فرزندان خود را ببیند با اعضای مجروح شکافته و در خون تپیده یقول
یا امة [illegible] الضلال بها واستبدلت للكفر بالايمان ماذا اجبتم عليكم اذا اتيتم
[illegible] من آل [illegible] وقرابتي در آن روز حضرت آن چون اولاد خود را با آن حال ببیند بگوید که ای امت نا
گمراه که کفر را بایمان بدل کردید چه بدی از من بشما رسیده بود در وقتیکه بر شما مبعوث شدم بآیات قرآن که در حق
اهلبیت من از من شنیده بودید فتقاتلوا ولدي صبرا على ظماء هلا رجوتم يوم الحشر احساني فرزند
مرا بالب تشنه شهید کردید با وجود آن درین روز از من توقع احسان دارید که از حوض خود شما را آب دهم [illegible]
[illegible] امهاتكم وابني البتول دم لحمي وجسماني مادرهای شما بعزای شما ننشستند اسیر کردید اولاد
فاطمه را و حال آنکه ایشان گوشت تن و جسم بدن من بودند

فصل در ذکر وصیت و وداع آنحضرت [illegible]

منقولست که چون وصیت حضرت رسالت نزدیک رسید جبرئیل وصیت نامه از جانب خداوند جلیل آورد
مشتمل بر قضایای آینده و امرهات و مصالح امت و حضرت رسول از آن بعلی بن ابیطالب علیه السلام تسلیم نمود و او را در باب
امر دین و صبر در ایذای ظالمین وصیت کرد و عهد و پیمان محکم از او گرفت که دین خدا را بر پای دارد و فرمود یا علی جواب
خود را مهیا کن که من در روز قیامت بر تو حجت خواهم گرفت به حلال و حرام و جمیع احکام و جواب خواهی گفت آنحضرت عرض کرد

که پدر و مادرم فدای تو باد از خدا امید دارم که مرا توفیق دهد که چون ترا ملاقات کنم تقصیر نکرده باشم و از خدمت بزرگی تو
ظاهر گردانم فدای روی تو باد روی من و روی پدران من بلکه خواهی یافت مرا و پدر و مادرم فدای تو باد متابعت کننده
وصیت و طریقه سنت تو تا زنده ام و چون تو خواهی یافت هر یک از امامان و فرزندان مرا چون سخن باینجا
رسید نایره حسرت در کانون سینه اش مشتعل گردید خود را بر سینه آنجناب افکنده و روی مطهر بر روی آن پیغمبر نهاد
و فغان برکشید که دختر ناله زهی وحشت و تنهای بعد از چون تو امینی پدر و مادرم فدای تو باد زهی حسرت و درد
بر دختر بزرگوار و فرزندان بیقرار تو که یکلحظه بملاقات تو آرام ندارم او وای از مفارقت تو بعد از تو خبرهای آسمان از خانه ها
منقطع خواهد شد نه از جبرئیل خبری و نه از میکائیل خبری خواهم یافت پس آنجناب متوجه رب الارباب گشته بیهوش شد
و ازواجات مکرمات و خواتین معظمات بحجره طاهره در آمدند و صدای نوحه و شیون بلند شد مهاجر و انصار از بیرون
در ناله در آمدند و واسیداه بلند کردند پس آنحضرت دیده مبارک گشود و علی علیه السلام را بر سینه انور خود چسبانید و گفت
چون من از دنیا رحلت کنم امت غدار من بیرون روند و مرا از غسل و دفن من مشغول غصب خلافت تو کردند در زمان
حال زنو در شتم گشته با تو نفاق آنچه از ایشان ... پس حرمتم از بغض کین دهند به باد و بغصب منصبت از راه
کینه پردازند و رسن بگردن تو از عناد اندازند و چون از غسل و دفن و کفن من فارغ شوی در خانه من بنشین و قرآن را
جمع کن و بر جور امت صبر کن تا نزد من آئی و ایشان را حواله کن بخدا ظلم و جفاها را با انتقام باد و اگذار امت را پس حضرت
فاطمه و حسین علیهما السلام را طلبیده و دیگران را از خانه بیرون کرد و ام سلمه را امر کرد که کسی را مگذار که نزدیک آید پس فرمود یا علی نزدیک
بیا که هنگام وداع است پس دست نور دیده و فرزند خود را گرفت و بر سینه خود چسبانید و بدست دیگر دست
برادر خود علی را گرفت و بدیده حسرت بر ایشان نگاه می کرد و قطرات و عبرات از دیده مبارک بارید و نتوانست
سخن گوید گریه در گلوی او چسبید و دو غم گذشت پس اهل بیت گریه سر کشیدند همه خود را برادر زنده و حضرت فاطمه فریاد
یا رسول الله دلم را بگریه خود پاره پاره کردی و جگر مرا سوختی و آتش در سینه پر حسرتم افروختی ای بهترین پیغمبران و ای
بهترین گذشتگان و آیندگان و ای امین پروردگار عالمیان و ای رسول خداوند رحمان و ای حبیب منان ... بعد
از تو حال فرزندان من که خواهد بود و در مذلتها که از امت بمن رسد که یاور خواهد بود و که در جور و بیداد امت بفریاد برادر
علی که ناصر دین خداست خواهد رسید و که بعد از تو وحی خدا را خواهد شنید و امر خدا را بمردم خواهد رسانید پس فاطمه خود را بسینه

پدر چسبانید و روی مبارکش را می بوسید و قطرات اشک از دیده حق بین می بارید و آه حسرت بچرخ نیلگون
می رسانید پس حضرت امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در بر گرفت و هر یک را وداع می کرد
و صدای الوداع الوداع و خروش الفراق الفراق از زمین و آسمان بلند شد پس دست فاطمه را بدست علی داد
که این امانت خدا و امانت رسول خداست نزد تو پس حرمت خدا و حرمت مرا در حق او رعایت کن و الحق و میدانم
که خواهید کرد مجملا آنحضرت پیوسته وداع اهل عصمت می نمود و وصیت چند بایشان می فرمود خصوص فاطمه
زهرا که پاره جگر او بود و می دانست بعد از او امت احترام او را بجای نخواهند آورد و هتک حرمت او خواهند کرد
مرویست که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام بخدمت آنحضرت رسید و آنجناب برادر در جناح سفر آخرت دید خود را ضبط
نتوانست نمود بی اختیار گریست حضرت فرمود یا علی چرا گریه می کنی این هنگام گریستن نیست وقت وصیت است
و مفارقت نزدیک شده است و حقتعالی سرای عقبی را برای من بر دنیا اختیار کرده ای برادر شما را بخدا می
سپارم و غم و اندوه من بر تو و فاطمه است که بعد از من بر دستم خواهند کرد و کرده منافقان اجماع کرده اند بر ظلم
تو و شما را بخداوند خود سپردم و قبول کرده است و دیعت مرا القصه رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش بسیار
در حق فاطمه بعلی ابن ابیطالب می کرد و آن نور دیده خود را در آن مرض در آغوشش می کشید و گریه می کرد فاطمه
نیز زاری و بیقراری را بآسمان می رسانید و حسنین قدمهای مبارکش را می بوسیدند و دیده های
نورانی خود را بپای جد بزرگوار می مالیدند و صدا بگریه بلند می کردند ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود بحضرت فاطمه گفت ای فاطمه چون من بمیرم روی خود را برای من مخراش
و گیسوهای خود را پریشان مکن و واویلا مگو و بر من نوحه مکن و نوحه گران را مطلب و در کتاب بشارة المصطفی روایت
کرده است که چون حضرت رسول را بیماری که از دنیا مفارقت نمود حضرت فاطمه و حسن و حسین را در برابر
دیده است آنحضرت آمد چون حضرت را با آن حال دید بیتاب شده و بر روی آنحضرت افتاد و سینه خود را بر سینه مبارک
آنحضرت چسبانید و بسیار گریست پس حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن و صبر را پیشه کن پس حضرت فاطمه بر خواست
و آب از دیده های مبارک رسول خدا جاری شد و سه نوبت گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند و من ایشان را
می سپارم بهر مؤمنی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در آن مرض آنحضرت مرا پیش خوانده سر مبارک
خود را در کنار من نهاد و رنگ مبارکش متغیر شده و جبینش در عرق غرق شده حضرت فاطمه چون آن حالت

مت بده نمود از بیطاقتی بر خواست و دست امام حسن را گرفته گفت یا ابتاه بعد از تو به چه حال دختر تو فاطمه نظر رحمت اندازد
و به دلداری فرزندان تو امام حسن و امام حسین که بی پدر و مادر شوند حضرت امیر مومنان که شود و ضبط طبقات امم
که از اطراف آفاق آیند که کند ای جان پدر خدا جان مرا فدای تو گرداند بعد از این گفتار شیرین تر آنکه گوش کند
و چشم من رخسار رنگین تر آن کی بیند حضرت مقدس نبوی چون گریه و زاری فاطمه را شنید و دید آهسته دو فاطمه را
آواز داد و دست بر دل مبارک او نهاد و فرمود بار خدایا فاطمه را صبری کرامت کن بعد از آن فرمود ای فاطمه بشارت
باد ترا که پیش از اهل بیت بمن خواهی رسید ای نور دیده من به دست در کنارش می گریست فاطمه علیها السلام
زیاده زاری را از سر گرفت امیر المومنین فاطمه را تسکین داد حضرت رسول گفت ای امیر مومنان بگذار تا فاطمه
اشک چشم خود بر پدر مهربان خود بریزد و بعد از آن دیده برهم نهاد فاطمه گفت ای امام حسن و امام حسین برخیزید و بر
جد بزرگوار خود در دیده شاید که نماز الصبح را نیابید و بر روایتی گفت شاید نماز صبحی دهد که آرام نماند نور دیده مصطفی
امام حسن و امام حسین نزد آنحضرت بود و امام حسن گفت ای جد بزرگوار در مفارقت تو مصاحبت چگونه اختیار
توان نمود و از خاطر پریشان نزد که توان گشود چون از ایشان ما غایب شوی که با پدر و مادر مهربان خواهد نمود
و زوجات طاهرات آنحضرت حاضر بودند صدای گریه و آه و این با اوج علیین رسانیدند مخفی نیست که حزن
و اندوه آنحضرت در مفارقت حسنین بچه حد بوده زیرا که پیوسته در پهلوی خود ایشان را تربیت کرده بود و پیوسته
ایشان را بر دوش می نشانید تا آنکه حضرت منتظر می شد کسی را که بعد از آنحضرت بر ایشان مهر بیند و
جفاها از امت می دیدند دل مبارکش بدرد می آمد و اشک حسرت از دیده می بارید منقولست که پیوسته سفارش
ایشان میکرد و میفرمود یا علی دو طفل من حسن و حسین را دلجوئی کن که بعد از من یتیم خواهند شد و بگذار دل شکسته
باشند ۞ مباد آنکه پس از من به افگار شوند ۞ به داغ محنت من دیده اشکبار شوند ۞ مباد خسته بنشینند غبار محنت من ۞
روی انور ایشان از برای رحمت من ۞ و فی آنحضرت بفاطمه امر کرد که حسن و حسین را حاضر کن فاطمه کس بجانب
ایشان فرستاد که بتعجیل بیایند ایشان گفتند وا ویلاه هرگز ما را این ساعت نطلبیده اند تا سبب چه باشد
و بسرعت تمام روانه شدند بحیثیتی که عمامهها از سر ایشان افتاد با سرهای برهنه و گیسوان پریشان در بازار
مدینه می رفتند ۞ دریده هر دو گریبان ز رنگ صبح ازل ۞ گشوده هر دو گیسوان عنبر ۞ گرفته هر دو ز سرها عمامه
خورشید ۞ ز بحر دیده روان کرده هر دو مروارید ۞ و هر که ایشان را بان هیئت میدید خروش و فغان

٣١

بر می کشید چون نزدیک آنسرور آمدند سلام کردند و اجداه گویان خود را بر سینه آنحضرت افکندند ۞ به رنگ ماهیان
هر دو با فغان و خروش ۞ گشوده هر دو بجد بزرگوار خود آغوش ۞ روان شدن سوی آن یگانه دوران ۞ به سر زنان
و زخم وا محمداه گویان ۞ منقولست که امام حسن روی خود را بر روی مبارک آنسرور نهاد و امام حسین سر را بر سینه
با سکینه آن سرور نهاد و حضرت رسول ایشان را می بوسید و می بوئید حضرت امیر فرمود من ترسیدم که
ایشان زیادتی اندوه آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشان را دور کنم آنجناب فرمود یا علی بگذار ایشان را ببویم
و ایشان مرا ببویند من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم و ایشان توشه خود را از ملاقات من بگیرند که بعد
از من بلیهای بزرگ و مصیبتهای عظیم بایشان خواهد رسید و بعد از من مظلوم خواهند شد و بزهر و تیغ
جفا شهید خواهند شد پس رویهای ایشان را می بوسید و دست بر سر ایشان میکشید و آن دو گوشوار عرش
مجید در مفارقت جد خود میگریستند و از گریه ایشان همه اهل خانه بگریه درآمدند و آنحضرت آهسته میفرمود که
دریغ از زلفهای شما که غبار یتیمی بر آن نشسته شود افسوس از مویهای شما که گرد غریبی آلوده می گردد نمیدانم جفا
کاران امت با شما چه خواهند کرد و بعد از من حال شما بکی خواهد رسید و ایشان می گفتند ای جد بزرگوار بعد
از تو پناه ما که خواهد بود و دلنوازی ما که خواهد کرد و از ابن عباس منقولست که آنحضرت در حینی که متوجه عالم بقا بود
امام حسین را بسینه خود چسبانید و عرق مبارک جبینش بر روی او می ریخت و میفرمود مرا با یزید
چکار است خداوندا لعنت کن یزید را و ساعتی بیهوش شد چون بهوش آمد حسین را می بوسید و اشک
از دیده میریخت و می فرمود ای فرزند میان من و کشنده تو مقامی خواهد بود نزد خداوند عالمیان یا رسول الله
از جور امت داد و از یزید با حیا فریاد ۞ حسین تو که از نور دیده ات روشن ۞ همیشه داشتی از مهر بر دامن
میان معرکه کربلا ز ظلم یزید ۞ برنگ بسمل در خون طپیده می غلطید ۞ لبش که نور خدا ام بنهادی ۞ ز روی
مرحمت و لطف بوسه میدادی ۞ بحکم ابن زیاد لعین بدکردار ۞ شکسته شد ز سم اسب لشکر اعدا ۞ تن مبارک
او را که از زره احسان ۞ هزار بار گرفتی ز بازوی در دامان ۞ بخنجری که تو لبهای خویش مالیدی ۞ هزار بار گلو را
زیاده بوسیدی ۞ بکربلا ز سر ظلم کینه و بیداد ۞ بریده شمر بخنجر فولاد ۞ سری که بر سر زانوی خویش بر در دامن
مدام از سر دوشت جدا نمیگردی ۞ چه اشتاب جهان تاب از قفای یزید ۞ ز دشت کوفه بنیزه تا بشام
رسید ۞ لبی که بوسه بران دادی ای رفیع جناب ۞ برنگ چشمه خورشید شد ز فرقت آب ۞

مصباح

المشکوة اول در بیان مصیبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برای وقت کیفیت آن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الموت

هادم اللذات للشریف والوضیع من ارباب الحیاء والصلوة والسلام علی من ارسله لاحیاء

الدین وامانة الباطل وردع الضالین ونجات الهالکین من شفا جرف الهلکات محمد صلی الله علیه و آله و

حجج الله التامات علی البریات والشکر لله الذی اجل رزیتنا علی مصیبة سید الانام

ومقنن شرایع الاسلام جد الائمة وابو الامة وکاشف الغمة وملجا العصاة یوم

القیمة الذی اختار الحصیر علی الوثیة وخرج من الدنیا ولم یشبع من خبز الشعیر المسموم

المقتول فی سبیل الله ابی القاسم رسول الله صلی الله علیه و آله واسفاه ممن اظلمت الارض لغیبته

وکسفت الشمس والقمر وانتثرت النجوم لمصیبته خشعت منها الجبال واکدت منها الامال

هدم من رحلته ارکان الدین وکسر من فرقته ظهر المؤمنین فلتبک العیون بالدماء

علی هذه الرزیة العظمی وکیف لا تبکی العیون علی من هو ناصر الاذلاء وملاذ

الضعفاء فقد قل لهذا المصاب خروج الارواح من شدة الاکتئاب

الهی از جفاکاران امت بدرگاه تو شکایت مینمایم و از ظلم بدکیشان

امت عرض میکنم پیغمبری را که حبیب خود نامیدی و بر زمره انبیای مقدس کردانیدی و بمرتبه قاب قوسین رسانیدی

چه ستمها که از شقیهای امت بآنحضرت رسید و چه زهرهای ناگوار که از اشقیای ایام چشید بدکیشان چون همت در

عوض حق رسالت کمر بعداوتش بستند و بسنگ جفا جبین منورش را خستند و دندان مطهرش را شکستند سنگ

جفا بجانب آنجناب انداختند و روی مبارکش را بخون رنگین ساختند خار در خاشاک در سر راهش ریختند

و رشته اضرارش را کسیختند و بدرشتی و بیرحمی دل مبارکش را مجروح ساختند و کینه چون سینه بآن کینه اشرار عروج

داشتند تا آنکه با دل پر حسرت و خاطر شکسته بجوار رحمت تو واصل شد فانا لله وانا الیه راجعون و احسرتا

از مصیبت پیغمبری که گرد غم بر چهره امت میتوانست دید و پیوسته بار محنت ایشان بدوش میکشید واویلا

از مصیبت پیغمبری که از غم امت اشک حسرت بر رخساره میبارید و پیوسته آمرزش ایشان را از خدا میطلبید

خود با عیال گرسنه میخوابید و طعام خود بفقیران امت میخورانید آه آه از پیغمبری که از دنیا رفت و از نان جو

سیر نگشت دریغ از سروری که بر حصیر میخوابید و نقش آن بر پهلوی مبارکش می نشست در عبادت حقتعالی

چندان

چندان می ایستاد که قدم مبارکش ورم میکرد و پیوسته خود را در راه الهی بتعب می انداخت و بلذات دنیوی نمیپرداخت

نعم مثل محمد صلی الله علیه و آله قلب یک البا کون لیس من مثل محمدی پیغمبری باید بگریند گریه کنندگان زیرا که اعظم مصائب بجهة

زمره امت رحلت آنحضرت است که صاحب دین و پشت و پناه مؤمنین و ملجأ ضعفا و مساکین و شفیع روز واپسین

از این جهان رو گردانیده چه شکستها که از رحلت آن سید المرسلین در ارکان دین بهم رسید و چه رخنها

که در سنگر یقین افتاد بعد از رحلت آنحضرت چه ظلمها و چه ستمها که باهلبیت آنحضرت واقع شد

روزی که این ستمکاران عالم بنا زدند در هر کران صلای غم و بلا زدند هر جا که بوسه گاه حبیب آنحضرت ره

بر شیشه دل همه انبیا زدند هر جا که بعد تیغ بلا زخم رسید بر فرق با فروغ همه اوصیا زدند آه از دمی که امت

بیدین بجای سنگ جفا بجبهه خیر الوری زدند سنگ دگر بگوهر دندان آنجناب سنگین دلان بدگهر بیجا زدند

بس آتشی که زان جگر تشنگان بسوخت از کینه بر حرم مصطفی زدند چون سوختند آن در با احترام را آنکه

زکین به پهلوی خیر النسا زدند بستند ریسمان ستم پس زراه کین بر گردن مبارک حبل المتین دین از رحلت

آنحضرت چه مصیبتها که بر امت رسیده مشتاقان لقای ترح افزایش از جمال او محروم در دلهای مخلصان جز حزن

محزون دیر خون مصیبت آنجناب داغها بر دل نهاده و سیلهای خون از چشمه سار دیده ها گشاده مصیبتی

از همه مصائب عظیم تر و بلیه ایست از همه بلایا صعب تر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون مصیبتی بمؤمن رسد

مصیبت رسول خدا را بخاطر آرید که مردم چنین مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب

فرمود که یا علی هر که بمصیبتی برسد مصیبت مرا یاد کند که آن عظیمترین مصیبتها است لهذا باید امت من اشکهای خونین

در مصیبت آنحضرت از دیده ها بیارند و ناله های زار زار از دل افگار برآرند و گریبان طاقت بدرند و از این غم

سینه خود را بناخن بخراشند و خاک عزا بر فرق خود بپاشند و ناله وا محمداه و لغیرا و ابوالقاسماه برکشند و

تفکر کنند که کجا است پدر امت و پیغمبر والا همت مونس دل شکستگان و انیس درماندگان و ملجای مسکینان

و محتاجان و باید همه آن بدانند که گریستن بر آنحضرت ثواب بسیار دارد و از یکی از اکابر صحابه منقولست که گفت

هر چشمی که بر حضرت رسالت بگرید آتش دوزخ را نه بیند ای امت ختم رسل فخر عالمین بریزید در عزای نبی اشک

از دو عین کین اشک آبروی شما در دو عالم است هم باعث نجات ز نار جهنم است فصل دوم

[illegible] وفاطمه وآمدن بلال بدر حجرهٔ طیبهٔ رسول بجهة نماز ونرفتن آنحضرت بمسجد از جهة

ضعف دو اتفاقات چند که اهل بیت در دنیا دیده بودند چون خبر انتقال بعالم وصال بگوش زد آن حبیب
ذی الجلال گردید بلال را طلبید و فرمود که مردم را در مسجد طلب کن تا جمع شوند بعد از اجتماع ناس آن سید کونین
بیرون آمد عمامه مبارک بر سر نهاده و بر عصای خود تکیه کرده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجای
آورد و فرمود ای گروه اصحاب من چگونه پیغمبری بودم شما را در راه خدا جهاد نمودم و دندان مرا شکستند و رخسار
مرا خون آلود کردند بسی رنج و محنت کشیدم و از جاهلان امت سخنان ناخوش شنیدم و از گرسنگی سنگ بر شکم
بستم و فقرا و امت را بر خود و عیال خود امتیاز دادم خود گرسنه خوابیدم و ایشان را سیر کردم همه یکبار گفتند
نعم الرسول انت نیکو پیغمبری بودی تو صبر کننده در راه خدا و نهی کننده از بدیها فجزاک الله عنا خیرا خدا ترا
از جانب ما جزای خیر دهد پس فرمود که حق تعالی کرده و سوگند یاد نموده که از ظلم هیچ ظالمی در نگذرد پس قسم میدهم شما را
بخدا که هر که او را نزد محمد مظلمه باشد البته برخیزد و از او قصاص خود بستاند که قصاص دنیا محبوب تر است از قصاص
عقبا در حضور ملائکه و انبیا مردم یکدفعه گفتند حاشا و کلا یا رسول الله که از شما ظلمی و جوری نسبت با ما واقع شده
بلکه شما را همه امت حق در گردن است باز این سخن را مکرر فرمودند و مبالغه کردند سواده بن قیس برخواست و عرض
نمود که پدر و مادرم فدای تو باد چون مبالغه فرمودی والا اظهار نمیکردم میترسیدم که اگر اظهار نکنم عاصی باشم در هنگامیکه
از طایف می آمدید من باستقبال شما بیرون آمدم و شما بر ناقه عضبا سوار بودید و عصای ممشوق خود را در دست داشتید
چون بلند کردید که بر راحله خود زنید بر کتف من آمد و الم بسیار بمن رسید حضرت بلال را امر نمود که بخانه فاطمه برو
و همان عصا را بیار بلال از مسجد بیرون آمد و در بازارهای مدینه ندا کرد که معاشر الناس من ذالذی یعطی القصاص
من نفسه قبل یوم القیمة ای گروه مردم کیست که در معرض قصاص در آورد نفس خود را پیش از روز قیامت اینک محمد مصطفی ص
خود را در معرض قصاص در آورده پیش از روز جزا چون بدر خانه فاطمه رسید در کوبید و گفت السلام علیکم یا اهل بیت
النبوة ای فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق می طلبد فاطمه فرمود ای بلال پدرم بیمار است و تب دارد امروز عصا
بکار بردن نیست از برای چه میخواهی بلال گفت ای فاطمه مگر نمیدانی که پدرت بر منبر است و اهل دین و دنیا را وداع
میکند نشسته باب کرامت جناب پیغمبر بی وداع خلایق بخانه منبر و میفرماید که هر که حقی بر من دارد در دنیا بیاید بستاند و برود
جز این نیست از دکه من طاقت آنروز ندارم که یا روزی این عصا را بسواده بن قیس بده امروز قصاص میخواهد فاطمه

زهرا چون این سخن را شنید فریاد برکشید که واغماه لغمک یا ابتاه من للفقراء والمساکین وابن السبیل [illegible] غم و اندوه
و حسرت بر فاطمه بعد از تو ای پدر بزرگوار بعد از تو فقیران و بیچارگان و درماندگان بکه پناه برند ای حبیب خدا و محبوب
قلوب الفقرا بعد از آن فرمود ای بلال ترا بخدا قسم میدهم که آن شخص را بر پدرم رحم کند که طاقت تازیانه ندارد و رنجور
و بیمار است کجا است بر پدرم طاقت از برای خدا که کسی قصاص کند تعجیل بر ضارة زیرا که مرض آن سنه فجسه
سال ضعیف بود به بستر زور و هجو بلال برای حق که با شخص التماس کنید زیاب من منع از قصاص کنند
پس بلال عصا را گرفته با دل پر ملال بمسجد رفت حضرت فاطمه چون دانست که پدرش خود را در معرض قصاص در آورد
در حال او که وقت آن نداد بیتاب شد و حسنین را طلبید و گفت ای نور دیدگان من جد شما در مسجد وداع مردم میکند و خواهش
کرده که هرکرا از وی حقیقتی باشد قصاص کند شخصی میگوید که تازیانه بر من زده بخواهم عوض از او ای جانان مادر شما بروید در
عوض جد خود هر یک صد تازیانه بخورید که جد شما بیمار است و طاقت تازیانه ندارد و حسنین بشتاب روی بمسجد نهادند اما
چون بلال عصا را بمسجد آورد دو چشم اصحاب بر آن عصا افتاد همگی بیکبار بگریه درآمدند و صداها بناله بلند کردند پس رسول خدا
فرمود ای سواده برخیز بحق که زده ام بزن سواده با تازیانه نزد آنحضرت آمد اصحاب از جا حرکت کردند و بسواده التماس
کردند که ای سواده بعوض یک تازیانه ده تازیانه بر ما بزن که پیغمبر خدا بیمار و رنجور است و طاقت تازیانه ندارد و اندوه
و غم ما را زیاد مساز اصحاب مشغول التماس شدند و بسواده الحاح مینمودند و حضرت رسول ایشان را عذرخواهی مینمود
که الهی به قصاص بر من لازم است نه بر شما که یکبار حسنین گریان و نالان و خروشان با موهای پریشان داخل مسجد
مسجد شدند و خود را بر روی جد بزرگوار انداختند و گفتند یا جداه شنیده ایم شخصی آمده و از شما قصاص میطلبد ما را مادر
فرستاده که بعوض یک تازیانه صد تازیانه بخوریم و گفتند ای سواده هر یک ما را صد تازیانه بزن و متعرض جد ما مشو که بدن
ضعیف و رنجور است و طاقت تازیانه ندارد رسول خدا فرمود ای نور دیدگان تازیانه که من زده ام شما چگونه قصاص
کشید پس فرمود ای سواده قصاص کن سواده گفت پدر و مادرم فدای تو باد آن روز کتف من برهنه بود شما نیز کتف مبارک
برهنه کنید آنحضرت در ساعت جبه از دوش افکند و پیراهن از دوش خود دور کرد کتف انور چه جامه را بر کشید
برنگ پرده ابیض زیر او خورشید عیان بچشم جهان شد از کتف عزت او مطابق همچو قمر مهر نبوت او در آنحال
فغان از ملائکه آسمان بلند شد و غلغله از اصحاب برخواست اما چون چشم سواده بر کتف انور و مهر نبوت پیغمبر افتاد
برخواسته مهر نبوت را بوسید و روی خود را بر بدن مطهر سید البشر مالید و گفت یا رسول الله دست سواده بریده باد

که تازیانه بر تو زنند یا رسول الله غرض من قصاص نبود مطلب من آن بود که مهر نبوت را ببینم و بدن شریف شما مس کنم
که فرموده اید من مس جلدی لم تمسه النار هر که بدن مرا مس کند آتش جهنم بدن مس نماید پس آنحضرت از منبر فرود
آمده و بخانه ام سلمه تشریف بردند داخل خانه شده و میفرمودند رب سلم امة محمد من النار و یسر علیهم الحساب
خداوندا امت محمد را از آتش جهنم سالم بدار و حساب قیامت بر ایشان آسان گردان ام سلمه گفت یا رسول الله
چرا مغمومی و رنگ مبارکت زرد گشته فرمود که جبرئیل در این ساعت خبر مرگ مرا بمن رسانید پس سلام بر تو باد در دنیا
که بعد از این روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید ام سلمه خروش بر آورد که واحزناه حزنا لا تدارکه الندامة علیک یا محمداه
واحزناه بر تو اندوهی مرا رو داد یا محمد که ندامت و حسرت تدارک آن نمیکند پس حضرت فرمود ای ام سلمه حبیب
دل من و نور دیده من فاطمه را طلب کن این بگفت و مدهوش شد چون فاطمه بخانه در آمد و پدر خود را بدین حالت
مشاهده نمود خروش بر آورد و گفت جانم فدای تو باد ای پدر بزرگوار تو را چنان میبینم که عزم سفر آخرت داری
دلشکرهای مرگ از هر سو تو را فرا گرفته اند آیا یک کلمه با فرزند خود سخن میگوئی و آتش حسرت او را از زلال بیان خود تسکین
میدهی چون حضرت صدای غم فزای فرزند خود را شنید دیده مبارک گشود و گفت ای دختر گرامی در این زودی
از تو مفارقت میکنم و تو را وداع مینمایم پس سلام بر تو باد فاطمه از استماع این سخن آه حسرت از دل پر درد کشید
و گفت ای پدر روز قیامت کجا تو را ملاقات نمایم فرمود در آنجا که خلایق را حساب میکنند گفت در آنجا تو را
نبینم کجا تو را جویم فرمود در مقام محمود که خدا مرا وعده داده است که در آنجا گناهکاران امت خود را شفاعت کنم
فاطمه گفت اگر آنجا تو را نیز نیابم چکنم فرمود مرا نزد صراط طلب کن در هنگامی که امت من از صراط میگذرانند و من ایستاده
باشم و جبرئیل در جانب راست من و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملائکه حق تعالی در پیش رو و عقب سر من ایستاده
باشند و همه بدرگاه قاضی الحاجات تضرع نمایند و دعا کنند که پروردگارا امت محمد را سلامت از صراط بگذران
و حساب بر ایشان آسان گردان پس آنحضرت مدهوش شد و متوجه عالم قدس بود و چون بلال ندای نماز داد
که الصلوة رحمک الله حضرت بهوش آمد و بمسجد رفت و نماز سبک ادا کرد و از آنجا بخانه فاطمه علیها السلام تشریف
بردند و سر خود را در دامان بهترین زنان عالمیان نهاد و تکیه فرمود چون امام حسن و امام حسین جد بزرگوار خود را بآن حالت
مشاهده کردند بیتاب گردیده اشک حسرت از دیده غمدیده باریدند و خروش بر آوردند و میگفتند که جانهای
ما فدای تو باد و دردهای ما فدای روی تو باد حضرت پرسید ایشان کیستند حضرت امیر فرمود فرزندان گرامی تواند

حسن

حسن و حسین پس ایشان را بنزد خود طلبید و دست در گردن ایشان در آورد و آن دو جگر گوشه خود را بسینه خود چسبانید
و چون حضرت امام حسن بیشتر میگریست حضرت فرمود یا حسن گریه را کم کن که گریه تو بر من دشوار است و موجب آزار
دل افگار است مرویست که چون مرض آنحضرت شدید شد و نتوانست بمسجد رود در وقت نماز خفتن بلال بدر حجره آمد و گفت

حدیث

الصلوة یا رسول الله آنحضرت فرمود قد بلغت یا بلال رحمک الله بلال اندک مکث نمود و باز گفت الصلوة یا رسول الله
سید رسل باز فرمود رسانیدی ای بلال خدا تو را رحمت کند و اجر دهد بلال دانست که آنحضرت طاقت بیرون
آمدن و نماز کردن ندارد فریاد بر کشید که واغوثاه و امصیبتاه انکسر ظهری و انقطع رجائی قد خربت المدینة اذ یخرج منها
صاحب السکینة وامصیبتاه که پشت من شکست و امید من قطع شد مدینه خراب گردید و صاحب سکینه و وقار اراده
دارد که از این دار فنا بیرون رود و بعضی گفته اند که بنا بر استیلاء مرض که نتوانست بیرون آمد فرمود ببلال بگوئید
که مردم نماز بگذارند چون این خبر را ببلال دادند بلال گریه کنان بازگشت و نوحه و ندبه باسمان رسانید و گفت ای کاش
پیش از این واقعه مرده بودمی و حضرت رسول را باین حال ندیدمی چون اصحاب بدر مسجد آمدند و چشم ایشان بر محراب افتاد
که جای آنحضرت خالی بود فریاد بر آوردند که غلغله اصحاب بگوش رسول خدا رسید از فاطمه پرسید این چه آواز است
جواب داد که یا رسول الله این اصحاب تواند که از مفارقت تو گریه میکنند مرویست که در آن مرض حضرت امیر المؤمنین
بخدمت آنجناب آمد غمگین و اندوهناک گفت یا رسول الله در واقعه دیدم که زرهی پوشیده بودم ناگاه آن
زره از تن من افتاد و من پاره زره میشدم حضرت فرمود یا علی اندازه تن بودم تو را که حفظت میکردم و پشت
و پناه تو بودم از تو مفارقت میکنم و تو بی پناه خواهی شد در آن اثنا فاطمه داخل شد عرض کرد یا رسول الله در خواب
دیدم که ورقی مصحفی در دست من بود و از آن میخواندم ناگاه از نظر من غایب شد حضرت فرمود ای فاطمه ای نور دیده آن
ورق مصحف پدر تو است که از نظر تو غایب خواهد شد و دیگر او را نخواهی دید پس حسنین داخل شدند و گفتند ای
جد بزرگوار ما هر یک در خواب دیدیم که تختی بر روی هوا ایرفت و ما سرها را برهنه کرده و در زیر آن تخت میرفتیم حضرت
فرمود ای نور دیدگان من آن تخت تابوت من است که بر دارند و شما با سرهای برهنه و مویهای پریشان و روهای پر گرد
و غبار در زیر آن بروید از آن واقعت و تعبیرات خروش و فغان از اهل بیت بر آمد **فصل در آمدن عزرائیل**
بر قبض روح آنحضرت و بشارت جبرئیل و غمخواری رسول خدا در حق امت و آنچه بعد از فوت آنحضرت روی
داد از ناله مخدرات و گریستن ایشان و مرثیه علیا علیها السلام و تعزیت گفتن حضرت و کفن کردن و نماز کردن

حدیث

وفات نمودن آنحضرت مرویست که چون زمان آن رسید که رسول خدا چشم از دنیای دون پوشند و جرعهٔ ممات از ساغر
اجل نوشند حقتعالی ملک الموت را امر نماید که بزمین رو و نزد حبیب من و بپرهیز از آنکه بی اذن او بخانهٔ او درآئی آنحضرت آمدند
و بصورت اعرابی ایستاد و در را کوبید و گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوة مرد غریبم و از راه دور آمده ام
دستوری میدهید که داخل شوم و از رسول خدا سؤالی کنم رسول خدا در آن حال مدهوش شده بود و فاطمه بر بالین پیغمبر نشسته
بود جواب داد که حالا ملاقات میسر نیست و آنجناب بحال خود مشغولست پس رفت و بعد از اندک زمانی برگشت
و باز در را کوبید و گفت غریبی رخصت می طلبد که نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله آید درین حال حضرت رسالت
بهوش آمد و دیدهٔ مبارک خود را گشود و فرمود ای فاطمه میدانی این مرد کیست گفت نه یا رسول الله فرمود هو
مفرّق الجماعات وقاطع اللذّات این پراکنده کنندهٔ جماعتهاست و درهم شکنندهٔ لذتهاست این
ملک الموتست و پیش از من رخصت نطلبیده و بعد از من از کسی رخصت نخواهد طلبید و برای کرامتی که من
نزد پروردگار خود دارم از من دستوری می طلبد او را دستوری دهید درآید پس داخل شد و گفت السلام
علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته پس عزرائیل
بقدم ادب نزد آنسید عرب ایستاد و عرض کرد که خدا ترا سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح تو نکنم
مگر باذن تو حضرت فرمود چون چنین مأموری میخواهم قبض روح من نمائی تا جبرئیل بیاید پس عزرائیل با آسمان
برگردید و آنجناب چشم برهم نهاد چنانچه گویا روح شریف از بدنش مفارقت کرده فاطمه سر را پیش برده فرمود
یا ابتاه هیچ جوابی نشنید گریان گفت ای جان پدر جان فاطمه بفدای تو باد بمن نگاهی کن و با من سخن
بگو حضرت دیده بگشاد و گفت ای دختر من گریه مکن که حاملان عرش از گریهٔ تو می گریند و بدست مبارک اشک از دیدهای
فاطمه پاک میکرد و عزرائیل چون از خدمت آنحضرت مرخص شد ناله کنان بجانب آسمان روان گردید در
میان هوا جبرئیل را ملاقات کرد جبرئیل کیفیت را از عزرائیل سؤال کرد عزرائیل گفت آنحضرت از من سؤال کرد که روح
او را قبض نکنم تا ترا ملاقات کند و با تو وداع کند جبرئیل گفت ای ملک موت مگر نه بینی که درهای آسمانها را گشوده اند
از برای روح مقدس محمد صلی الله علیه وآله مگر نمی بینی حوریان بهشت را که زینت کرده اند و از برای روح محمد [illegible]
بخدمت آنحضرت آمد و گفت السلام یا ابا القاسم حضرت فرمود وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته ای
برادر در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله بمهم تو مشغول بودم و حال از برای بشارتها آمده ام

فرمود

فرمود که تنها گذاشت جبرئیل گفت یا رسول الله انّ النیران قد اُخمدت والجنان قد زُخرفت آتش
جهنم را فرو نشانیده اند و بهشت را آراسته اند والحور العین قد تزیّنت والملائکة قد صفّت لقدوم
روحک حور العین خود را زینت کرده اند و ملائکه صف در صف ایستاده اند برای آمدن روح تو نظم حجلهٔ قدس
برای تو بیاراسته اند ٥ خوش خرام و گذری کن بتماشا که تازه ٥ قدمی پیش نه و قصر فلک را بفروز ٥ برقع
از رخ فکن و جمع ملک را بنواز ٥ حضرت فرمود ای برادر این بشارتها بسیار نیکوست ولیکن مرا خبری گو که چشم من
بدان روشن شود و دلم شاد گردد جبرئیل گفت یا رسول الله بهشت بر همهٔ پیغمبران و امتان حرامست تا تو و امت
تو داخل شوید حضرت فرمود الحمد لله مرا مژدهٔ بهتر از این رسان جبرئیل عرض کرد یا رسول الله مقرر گشته که
فردای قیامت اول کسیکه تاج شفاعت بر سر نهند تو باشی حضرت فرمود که این وحی الهی بشارتهاست مرا که گرد
ملال از خاطرم بزداید و چشمم بآن روشن شود جبرئیل گفت ای مقتدای رسل وای پیشوای مناهج وسبل آخر
بیان کن که بچه غم کدام غمست در دل گرفته که با وجود این بشارتها عقدهٔ آن حل نگردید گفت ای برادر همیشه غم و اندوه من
بجهة امت است نمیدانم که کار ایشان بکجا خواهد رسید جبرئیل گفت ولسوف یعطیک ربک فترضی ای سید
ولد آدم باش که فردای قیامت حقتعالی آنقدر از گناهکاران امت تو بخشد که تو راضی شوی چون آنجناب مژدهٔ
آمرزش امت شنید فرمود الآن طاب قلبی حالا که از امت خاطر جمع شدم دل من شاد شد و مرگ
بر من گوارا است ٥ بدین مژده گر جان فشانم رواست ٥ که این مژده آسایش جان ماست ٥ مرویست که
آنجناب فرمود که ای جبرئیل میخواهم خداوند سه حاجت مرا روا کند اول آنکه مرا شفیع امت گرداند دویم آنکه گناهان
مرا بیامرزد کدام گناه بود که از آنحضرت بوجود آمده بود و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر قصد گناه نکرده بود بلکه گناهان
امت بود که بر پشت مبارک خود بار کرده بود و می گفت خداوندا اینها [illegible] سیم آنکه افعال و اعمال
که از امت من صادر می شود میخواهم بعد از مردن من بمن عرض نمایند تا اگر نیکو کرده اند شکر خدا
کنم و اگر معصیتی نموده اند از برای ایشان استغفار کنم جانهای ما فدای آنحضرت که در چنین حالی از گنه
کاران فراموش نکرده و عمدهٔ مقاصدش آمرزش ایشان بود و با این همه بشارات گوناگون غم امت
از خاطرش بیرون نرفت و در عرصهٔ قیامت که هر کس از هول و دهشت بحال خود درمانده باشد
و زبانهٔ جهنم بر مردمان احاطه کرده باشد و همه در جوش و خروش باشند و انبیا در میان امت

زیاد کنند که رب نفسی نفسی و دریغم آن است بیاشند آنحضرت فریاد بر آورد که رب امتی امتی خداوند بفریاد امت
من رس مجملاً چون آنجناب از جانب امت خاطر جمع گردید و نمود ای جبرائیل عزرائیل را بگو بیاید و آنچه مأمور است
بتمام نماید پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ و عزرائیل در پیش روی آنحضرت
مشغول قبض روح مطهر آن سرور گردید جبرئیل گفت ای عزرائیل بخاطر بیاور وصیت حق تعالی را در قبض روح محمد صلی الله
علیه و آله و طریقه رفق و مدارا از دست مده و رسول خدا دست بسوی حبیب خود برادر و وصی خود علیه السلام دراز
کرد و او را کشید تا بزیر لحاف خود برد و دهان مبارک خود را بر دهان او گذاشت و با او راز بسیاری گفت و اسرار
الهی و علوم غیر متناهی بر او القا نمود پس روح شریف آن جان جهان از بدن مبارکش بسوی آشیان
عرش پرواز کرد شعر رفت آن طاوس عرشی سوی عرش ۞ بر مناسش چون رسید ای بوی عرش ۞
در آن حال خروش و فغان از اهل بیت بر خواست مخدرات عصمت و طهارت صداها بگریه و ناله بلند کرده بودند
و علی و فاطمه و حسن و حسین بر اطراف آن حضرت جمع شدند و رسول خدا را در میان خوابانیدند و جامه بر رویش
کشیده بودند و فاطمه زهرا آنحضرت گریه می کرد در آن حال خدا ملکی را فرستاد که ایشان را تعزیت کرد پس آنک
آمد تا بدر خانه و او را نمیدیدند و صدای او را می شنیدند که میگفت السلام علیکم یا اهل بیت و
رحمة الله و برکاته پروردگار شما را سلام میرساند شما را و میفرماید که رحمت و ثواب الهی عوض است
از هر مصیبتی و تسلی فرماینده است از هر گذشته و تدارک نماینده است از هر فوت شده پس بتعزیت فر
مودن خدا صبر کنید و بدانید که همه اهل زمین می میرند و از اهل آسمان کسی باقی نمیماند و در روایتی آنکه از جانب
خدا آمد که اهل بیت را تعزیت گوید جبرئیل بود و همین صدای دیگر را شنیدند که میگفت السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته پس آیه کل نفس ذائقة الموت را تا آخر تلاوت نمود پس گفت بدرستیکه در حق
مصیبت الهی صبر فرماینده است از هر مصیبتی و خدا خلف است از هر که هلاک شود و ثواب او تدارک مینماید آنچه را
فوت شود پس بر خدا اعتماد کنید و از او امید بدارید بدرستیکه مصیبت یافته کسیست که از ثواب خدا محروم
گردد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس حضرت امیر علیه السلام فرمودند که این حضرت خضر بود که بتعزیه شما
آمده بود پس امیر مؤمنان مشغول غسل دادن آنحضرت بود و در روایتیست که [illegible] علیهم السلام متولی شد
حضرت رسول طشت و آب را بطلبید و بدست شریف خود او را میشست و چون شستشو میشد در طشت میگردید

بعول

چون طرفی شسته می شد طرفی دیگر ظاهر میگردید بآنکه او را بگرداند حضرت رسول که این را مشاهده کرد بگریه در آمد فاطمه
گفت ای سید سبب گریه چیست فرمود که با می بینم که این پسر مرا غسل میدهد و من در پیش او بگردم بآنکه
کسی مرا بگرداند لهذا چون آنحضرت مشغول تغسیل آنحضرت بود هر طرفی را که میشست طرف دیگر خود بخود می گردید
چون از غسل آنحضرت فارغ شد آنحضرت را کفن کرد و جامه از روی مبارک او در کرد گفت پدر و مادرم فدای
تو باد چه طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حیات و بعد از موت خود منقطع شد بوفات تو آنچه منقطع نشده بود
بوفات احدی از خلق از پیغمبری و نازل شدن وحیهای آسمانی مصیبت تو چندان عظیم شد که تسلی از باقیه مصیبتهای
دیگران شد و محنت تو چندان عام گردید که همه خلق صاحب مصیبت شدند در تعزیت تو و اگر نه آن بود که امر کردی
بصبر کردن و نهی فرمودی از جزع نمودن هر آینه آبهای سر خود را در مصیبت تو فرو میریختم و هر آینه درد مصیبت تو را
هرگز دوا نمیکردم و جراحت مفارقت تو را از سینه بیرون نمیکردم اینها در مصیبت تو اندکیست از بسیار و اندوه
و حسرت را چاره نمیتوان کرد و حزن مفارقت تو برطرف شدنی نیست پدر و مادرم فدای تو باد یاد کن ما را نزد پر
وردگار خود و ما را از خواطر خود بیرون مکن پس برروی آنحضرت افتاد و روی مبارکش را بوسید و آه سرد از سینه
پر درد بر کشید و جامه را بر روی آنحضرت پوشانید و امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که چون آنجناب رحلت کرد
نازل شدند جبرئیل و ملائکه که در شب قدر بر آنحضرت نازل می شدند پس حق تعالی دیده امیر المؤمنین را منور گردانید
و بینا ساخت از منتهای آسمانها تا زمینها دید ایشان معاونت آنحضرت مینمودند در غسل دادن آنحضرت و نماز
کردن بر او و قبر شریف آنحضرت را حفر میکردند و بخدا سوگند که کسی بغیر از ملائکه قبر آنحضرت را نکند تا آنکه حضرت
امیر المؤمنین آنحضرت را بقبر برد ایشان با آنحضرت داخل قبر شدند حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت رسول
با ملائکه بسخن آمدند و حق تعالی گوش امیر المؤمنین را شنوای سخنان او کرد و شنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ملائکه را سفارش امیر المؤمنین میکند پس حضرت گریان شد و شنید که ملائکه در جواب گفتند که در خدمت
و اعانت و یاری و خیرخواهی او تقصیر نخواهیم کرد و او است صاحب و امام و پیشوای ما پیوسته نزد او خواهیم آمد ولیکن
او بغیر این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای ما را نخواهد شنید پس آن گوهر پاک را در حجره فلک دفن کردند و روایت
که علی علیه السلام بر قبر آنحضرت ایستاد و گفت بِأَبِی اَنتَ وَ اُمِّی یا رَسُولَ اللّه پدر و مادرم فدای تو باد
ای رسول خدا و این ابیات فرمود ما غاضَ دَمعی عِندَ نائِبَةٍ اِلّا جَعَلتُكَ لِلبُكاءِ سَبَباً فربیرد

اشک من در مصیبت مرا نه تو اسبب گریه خود قرار دهم وَاِذا ذَکَرتُکِ سامَحتُکِ بِدَمعِ الجُفُونِ فَفاضَ
وَاَسکَبنا هر وقت ترا بخاطر آوردم سیل اشک از دیده جاری میسازم و ایضا در مرثیه آنحضرت فرموده اند
نَفسی عَلی زَفَراتِها مَحبُوسَةٌ یا لَیتَها خَرَجَت مَعَ الزَّفَراتِ نفس من بر ناله های اندوه حبس شده است
ای کاش بیرون آید با ناله های زار یعنی ناله با نفس در سینه من گره گردیده از مصیبت تو لا خَیرَ بَعدَکِ
فِی الحَیوةِ وَاِنَّما اَبکی مَخافَةَ اَن یَطُولَ حَیاتی خیری نیست بعد از تو در زندگی دنیا و بدرستیکه گریه
من از خوف آنست که مبادا حیوة من بعد از تو بطول انجامد و در مرثیه طویلی فرموده اند اَمِن بَعدِ تَکفِینِ
النَّبِیِّ وَدَفنِهِ بِاَثوابِهِ آسی عَلی هالِکٍ ثَوی آیا بعد از کفن کردن پیغمبر و دفن آن سرور بکاه ما ی
او اندوه بخورم بر کسی که در خاک پنهان شود رُزِئنا رَسُولَ اللّهِ فِینا فَلَن نَری بِذاکَ عَدِیلاً ما حَیِینا
مِنَ الرَّدی از رحلت رسول خدا بمصیبتی مبتلا شدیم که تا زنده ایم شبیه عدیل و نظیر آن مصیبتی نخواهیم دید وَکُنّا
بُرُوداً بِهِ النُّورُ وَالهُدی صَباحاً مَساءً راحَ فِینا اَوِ اغتَدی بودیم ما که از وجود پیغمبر رسیده بهم
نور هدایت را در صبح و شام آنحضرت در میان ما که صبح می کرد یا شام می کرد لَقَد غَشِیَتنا ظُلمَةٌ بَعدَ مَوتِهِ
نَهاراً فَقَد زادَت عَلی ظُلمَةِ الدُّجی فرو گرفت ما را بعد از آنحضرت ظلمت در روز که زاید بر ظلمت شب است
فَقَد نَزَلَت بِالمُسلِمِینَ مُصِیبَةٌ کَصَدعِ الصَّفا لا شَعبَ لِلصَّدعِ فِی الصَّفا بجهة رحلت آنحضرت
نازل شده بر مسلمانان مصیبتی و شکافتی مانند چون شکافته شدن سنگ سخت با شکافت در سنگ راه
ندارد و تا مصیبت آنحضرت سنگ از هم شکافند انا لله وانا الیه راجعون مشکوة دویم در بیان
از فضایل و کرامات و بلایا و محن و کیفیت وفات فاطمه زهرا علیها السلم و در آن پنج مصباحست

مصباح اول در فضایل و کرامات آنحضرت بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمدُ لِلّهِ الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَنا بِمَحَبَّةِ الحَسَنَةِ النُّجَباءِ وَفَرَّجَ کُرُوبَنا فِی الآخِرَةِ وَالاُولی بِکَرامَةِ
اَصحابِ الکِساءِ وَاَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ شَهادَةً تَملَأُ الاَرضَ وَالسَّماءَ انجَلی ظُلمَةَ الضَّلالِ
وَالاَهواءِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ المُرسَلِینَ الَّذی کانَ نَبِیّاً وَآدَمُ بَینَ الماءِ وَالطِّینِ
مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بَهجَةِ اللّهِ البَیضاءِ سِیَّما سَیِّدَةِ النِّساءِ وَاُمِّ الاَئِمَّةِ النُّجَباءِ الاِنسِیَّةِ
الحَوراءِ وَالزَّهراءِ وَالفاطِمَةِ لِمُحِبِّیها مِنَ النّارِ یَومَ الجَزاءِ البَتُولِ العَذراءِ سَلامُ اللّهِ عَلَیها

وَعَلی اَبِیها وَعَلی بَعلِها وَبَنِیها فصل در سبب تسمیه آنسیدة النسا بفاطمه زهرا
وَاِنسِیَّةٌ حَوراءُ و کیفیت خلقت نور آن معصومه منقولست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در
لیلة المعراج بقدوم خود بهشت را زینت داد رطبی از سیب که نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر
مشاهده نمود دانه از آن تناول فرمود خداوند دانه را در صلب آنجناب نطفه گردانید و چون با خدیجه رضی الله عنها
مقاربت نمود خدیجه بفاطمه حامله شد پس فاطمه علیها السلم بصورت انسانست ولیکن صفات و اخلاق او
موافق حوریان است باین جهة آنحضرت را حورای انسیه می نامند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هرگاه
مشتاق بهشت می شوم بوی بهشت را از فاطمه می شنوم و در بحار الانوار مسطور است که عبد الله مسعود گفت
داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس سلام کردم گفتم یا رسول الله حق را بمن نما تا نظر کنم بسوی او بمعاینه به بینم پس حضرت
فرمود ای ابن مسعود داخل آن خزینه شو پس نظر کن به چه می بینی ابن مسعود گفت داخل شدم پس ناگاه علی بن ابیطالب را
دیدم رکوع و سجود می کند و خشوع میکند در رکوع و سجود خود میگوید اللّهُمَّ بِحَقِّ نَبِیِّکَ اِلّا ما غَفَرتَ لِلمُذ
نِبِینَ یعنی خداوندا قسم میدهم ترا بحق پیغمبر تو که بیامرزی تو گنهکاران از شیعیان ما را ابن مسعود گفت پس بیرون
آمدم که خبر دهم رسول خدا را بانچه دیده ام آنحضرت را دیدم که در رکوع و سجود است و خشوع بعمل میآورد و در رکوع و سجود
خود میگوید اللّهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍّ وَلِیِّکَ اِلّا ما غَفَرتَ لِلمُذنِبِینَ مِن اُمَّتی بار خدایا قسم میدهم ترا بحق علی که ولی تو است
که بیامرزی گنهکاران از امت مرا ابن مسعود گوید مرا جزع و اضطراب گرفت از مشاهده آن پس رسول خدا نماز خود را
مختصر کرد و گفت ای ابن مسعود اَکُفرٌ بَعدَ اِیمانٍ آیا کفر بعد از ایمان گفتم نه قسم بزندگانی تو ای رسول خدا که اینکه علی را
دیدم و حال آنکه سؤال می کرد خدا را بحق تو و بسوی تو نظر کردم و تو سؤال می کردی خدا را بحق او پس ندانستم که کدام یک
از شما نیکوتر و بهتر بود در نزد خدا از دیگری پس حضرت فرمود یا ابن مسعود بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد مرا و خلق کرد
علی و حسن و حسین را از نور قدس خود پس چون اراده کرد که ابداع کند خلق خود را شکافت نور مرا و خلق کرد از آن
آسمانها و زمینها و من قسم بخدا که بزرگترم از آسمانها و زمینها و شکافت نور علی را و خلق کرد از آن عرش و کرسی را
و علی قسم بخدا که بزرگ تر است از عرش و کرسی و شکافت نور حسن را و خلق کرد از آن حور العین و ملائکه را و حسن قسم بخدا که
جلیل تر است از حور العین و ملائکه و شکافت نور حسین را و خلق کرد از آن لوح و قلم را و حسین قسم بخدا که بزرگتر است از لوح
و قلم پس از آن ظلمت فرا گرفت مشارق و مغارب را و ملائکه بتضرع آمدند و ندا کردند که ای خدای ما ای آقای ما بحق این

اشباح که خلق کردی تو آنها را که مشتای رنا این ظلمت را پس یزدان تکلم کرد خدا بکلمه و از ان نوری آفرید پس تکلم کرد
بکلمهٔ دیگر پس خلق کرد از آن کلمه روحی را پس در برگرفت آن نور را آن روح را خلق کرد فاطمه زهرا را پس داشت
او را در پیش روی عرش پس روشن ساخت مشارق و مغارب را پس ازین جهت فاطمه بزهرا نامیده شد و ایضا
مرویست که روزی سه بار نور انحضرت جلوه می کرد یکبار در وقت نماز صبح و دیگری وقت ظهر و دیگری بعد از غروب آفتاب
و بجبینی نوران خورشید فلک عصمت و طهارت ساطع میکرد دیده که بر به خانهای مدینه ساطع می گردید در صبح نور سفید
و در ظهر نوری زرد و در شام نوری سرخ در هر بار اهل مدینه تعجب میکردند و از مشاهدهٔ آن نور درخشنده حیرت
میکردند و بخدمت رسول خدا میرفتند و سبب را سؤال می کردند حضرت ایشان را بدر خانهٔ فاطمه میفرمود چون
آنجا میرفتند انحضرت را میدیدند که در محراب عبادت نشسته بود و آن نور از رخسارهٔ آن سیدة النسا
ساطع گردیده می دانستند که نور جمال انحضرتست و پیوسته آن نور در جبین انحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسین
متولد شد بجبین انحضرت منتقل گردید و ابو بصیر از حضرت صادق ع پرسید که فاطمه را چه سبب زهرا می نامند
فرمودند از برای آنکه خدا برای فاطمه قبه آفریده در بهشت از یاقوت سرخ و بلندی آن قبه بقدر یکساله راهست و
بقدرت حقتعالی در میان هوا ایستاده است نه از بالا علاقه دارد که از آنجا نگاه بدارد و نه از زیر ستونی
دارد که بر آن قرار گیرد و آن قبه هزار در دارد و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و چونکه اهل بهشت آنرا
می بینند اهل بهشت آن قبه را می بینند و می گویند این قبه زهراست از فاطمه سیدة النساست و اما نامیدن انحضرت
بفاطمه بجهة آنست که او را فطم و قطع کرد از جهل و حیض و آلودگیها بجهة آنکه قطع میکنند دوستان و شیعیان خود را
از آتش جهنم بسند معتبر از امام محمد باقر منقولست که حضرت فاطمه در روز قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد
و در آن روز در میان دو چشم هر کس نوشته خواهد شد که مؤمن است یا کافر پس امر کنند یکی از محبان اهل بیت را
که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهنم برند چون او را نزدیک حضرت فاطمه رسانند آن حضرت در پیشانی
او نظر کند بخواند که او محب انحضرت و ذریت انحضرتست پس گوید ای خدای من و سید من مرا فاطمه نامیدی
و مرا وعده دادی که بسبب من دوستان مرا از آتش جهنم آزاد گردانی و وعدهٔ تو حق است و خلاف وعده نمیکنی
پس حق تعالی ندا فرماید که راست گفتی ای فاطمه بدرستیکه من ترا فاطمه نامیدم و بریدم و قطع کردم هر که ترا و امامان
از ذریت ترا دوست دارند و از موالیان تو و ذریتشان آزاد باشند از آتش جهنم و وعدهٔ من حق است و خلاف

وعده نمیکنم برای آن امر کردم که این بنده را بسوی آتش برند تا او را شفاعت کنی و شفاعت ترا در حق او قبول
کنم و ظاهر گردد بر ملائکه و انبیا و رسولان قدر و منزلت تو نزد من پس هر که را که در میان دو دیدهٔ او نوشته باشد که
مؤمن است دست او را بگیر و داخل بهشت گردان

فصل در دیدن آدم و حوا صورة فاطمه را در بهشت

در کتاب جامع الاسرار منقولست که چون خدای عز و جل حضرت آدم را از کتم عدم بوجود آورد
و بتشریف ولقد کرمنا او را مشرف کرد و بعد از آن از پهلوی چپ او بجهة جلیس و انیس حوا را آفرید که مونس
تنهایی او باشد و ایشان را در گلشن بهشت عنبر سرشت متمکن ساخت و در آن روضه ملائک جوقه میکشیدند
و تماشای مصنوعات میکردند و عکس روی چهره خود را در آینهٔ رخسارهٔ اوراق درختان می دیدند و از لطافت
حسن و جمال خود تعجب مینمودند و با یکدیگر می گفتند که آیا خدا در ملک و ملکوت از ما خوبتر صورتی را
آفریده باشد چون این خیال از خواطر ایشان گذشت فی الحال جبرئیل امین در رسید و گفت ای آدم
از آنچه در خواطر شما گذشت حقتعالی امر میکند که در فردوس گذر کنید و در بوستان سرا درآیید و تفرج نمایید
تا مشغول بر تامل گردد آدم و حوا بفرمودهٔ خدا در باغها و بساطین جنت درآمدند و تفرج میکردند که ناگاه
گذار ایشان بر در قصر عظیم افتاد و قصری دیدند از یکدانه یاقوت و دیوار او از زمرد و لؤلؤ و دروازهٔ او از فیروزه
و بطلای جواهر مرصع و بقفل زمرد مقفل و در قصر را بسته دیدند از جبرئیل سؤال کردند که در میان این قصر چه سرایست جبرئیل
گفت من حساب عمر خود را نمیدانم اما ستاره ایست در گوشهٔ فلک که هر سی هزار سال یکبار برآید
و بر گرد فلک بگردد و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام بلکه بیشتر و مرا معلوم نیست که چه سرایست و درین قصر
آدم بدرگاه باری تعالی بنالید تا از آن سر واقف گردد و جبرئیل متوجه قرب لایزال شد و بعد از زمانی
آمد و بشارت آورد که در را بجهة آدم بگشاید فی الحال جبرئیل نزدیک در رفت و دست بر در نهاد و در قصر
باز شد چون باندرون درآمدند تختی دیدند از یاقوت سرخ که گرداگرد او بکواکب درخشنده منور و مزین گشته
و پیکر زنی بصورت دختران دیدند که بران تخت آرام گرفته و تاجی از نور بر سر نهاده و طوقی از زبرجد
و تمام در گردن افکنده و دو گوشواره آویخته از در و صد هزاران حوران ماه پیکر گرد تخت دست ادب بر سینه
نهاده بخدمت او ایستاده اند چون آدم و حوا آن صورت مظهر قدرت بدیدند تعظیم آن کردند و اعتراف
نمودند که اعلام دیگر آن صورت نمی نمودم جبرئیل علیه السلام گفت هیچ میدانی که این چه صورتست

آدم گفت ندانیم مرا معلوم کن جبرئیل گفت این صورت دختر بهترین آدم و مقصود از خلق عالمست که خاتم النبیین است
گفت ای جبرئیل این تاج چیست که بر سر اوست بدین درخشندگی گفت ای آدم این گوهر مهر ذات محمد است که پدر
بزرگوار اوست آدم گفت این طوق طلا و زبرجد که بر گردن اوست چیست که دیده طاقت دیدن آن ندارد جبرئیل
گفت این طوق نور ذات خورشید ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که جفت دختر اوست آدم گفت
این دو گوشواره که در گوش وی دارد بدین فروزندگی چیست جبرئیل گفت ای آدم آن دو بهترین ذات دو فرزند او است
حسن و حسین علیهما السلام آدم گفت ایشان چه کسانند جبرئیل گفت ای ایشان از نسل تو اند اگر بواسطه
وجود ایشان نبودی هرگز عالم و آدم و بهشت و آسمان و زمین خلق نشدی جمله آفرینش را سبب وجود شریف
ایشان است و مقصود از آفرینش تو ذات قدسی آیات ایشان نامهای ایشان را یاد گیر که ترا روزی بکار
آید آدم گفت نامهای ایشان را بگوی تا در خاطر من بماند جبرئیل گفت محمد ص و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام آدم
آن اسمای مقدسه بر لوح دل نقش کرد آدم گفت ای جبرئیل مرا مشکلی دیگر در دلست جبرئیل گفت بگو آدم گفت
این دو گوشواره چرا یکی سبز و دیگری سرخ است جبرئیل گفت ای آدم بدانکه ایشان فرزندان مصطفی اند و فرزندان
مرتضی اند و مقصود ارض و سما اند و زینت عرش و کرسی اند ای آدم بدانکه یکی از ایشان را بزهر هلاهل هلاک کنند و یکی
به تیغ بی دریغ با هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و خویشان و عزیزان و محبان شهید گردانند آنرا که امام
حسن است در دم آخر رنگش از خوردن زهر سبز شود و این را که امام حسین است روی مبارکش گلگون از
سرخ شود آدم و حوا از شنیدن این قضایا دلتنگ شدند و بگریه درآمدند و بیتاب شدند و گریستند و از
آفرینش خود بیزار شدند و زاری و فغان بسیار نمودند و گویند اول گریه که بنی نوع انسان کردند آن بود
که آدم و حوا در عزای امام حسین ع در بهشت کردند و ملائکه بهشت و آسمانها بموافقت آدم و حوا در گریه
و زاری درآمدند و به تعزیه نشستند و ارشد ملائکه صف صف و گروه گروه می آمدند و حوران در آن مصیبت تعزیه میدادند
فصل در بیان رفتن فاطمه ع بعروسی کفار قریش و معجزه فاطمه ع و خندیدن ع و فاطمه در بهشت در بعضی از کتب مانند روضة الشهدا
و غیر آن مسطور است که روزی حضرت رسول در مسجد الحرام نشسته بود و پشت بدیوار کعبه داده بود جماعتی از خواتین قریش
خرامان و شادمان در مقام مفاخرت و طیش به نزد آنحضرت آمده گفتند اگر چه بملت از تو بیگانه ایم اما در نسب و قرابت
یگانه ایم و در یک شهر با تو هم خانه ایم و نمیخواهیم بالمره قطع رشته رحم کنیم عروسی داریم دختر خود فاطمه را بفرست تا عروسی ما را تماشا کند

درسم

درسم خویشی بجا آورد و بقدم مبارک خود منزل ما را مزین سازد و ما را بدین ملاطفت بنوازد آنجناب تامل نموده سر برداشته
و فرمود که شما بروید من فاطمه را میفرستم پس حضرت رسول ص بنزد فاطمه آمد و فرمود ای جان پدر ما را امر نموده اند که با خلق بحسن خلق
سلوک نمائیم و جفای اعدا را متحمل شده زهر نفاق ایشان را بشکر برابر نمائیم امروز خواتین عرب به نزد پدرت آمده اند
و خواهش کرده اند که تو بزنان ایشان حاضر شوی و من قبول کرده ام که ترا بفرستم اکنون دیده چه میفرمائی فاطمه فرمود
حکم مر خدا و رسول او راست مرا تو جان عزیزی و شاه محترمی هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی ای پدر بفرموده تو بمجلس
ایشان میروم اما در حیرتم که کدام جامه بپوشم و چه لباس ملبس گردم ایشان جامهای زیبا پوشیده اند و خود را
بلباسهای قیمتی آراسته اند مبادا که چون مرا با جامه و چادر کهنه ببینند طعنه بمن آرند و باستهزا در من نگرند ای
زن عتبه و دختر شیبه و خواهر ابوجهل با رعنایان فضول پیشه در آن مجلس حاضرند ای پدر تو لاف و گزاف دختران عرب را
شناسی حمالة الحطب زن دست بریده ابولهب که خار در راه تو می اندازد و زن ابوسفیان که بجگر غیرت بکار میبرد از د
در آن مجلس حاضرند ای پدر بر ضمیر منیر شما روشن است که اینها همه باستین آستان خانه مادرم خدیجه میرفتند و به رسم ملازمت
پیوسته بدر خانه او میرفتند امروز حله بادیبای رومی و خرقه مصری و برد یمنی و حله عراقی نشسته باشند و تاجهای مکلل بر سر
نهاده و بر بالشهای زربافت تکیه کرده من با چادری که چند جا لیف خرما بند بر نهاده اند و با پشمینه که چندین رقعه
بر آستین و گریبان او دوخته ام در آن مجلس درآیم چون مرا ببینند بگویند که این دختر را چه افتاده است گردن بند مادرش
که در روز عقد در گردن داشت خراج مملکتی بود اکنون دختر او را جامه پلاس میپوشند سبب چیست ای پدر بزرگوار
دیده معنی ایشان کشاده نیست تا دانند که درختی که از بوستان نبوت رسته و نهالیکه از جویبار رسالت کشیده کجا به
دیبا و زیور دنیا بلکه تمامی دنیا فریفته و شیفته شود دیده بصیرت ایشان کور و صورت ظاهر ایشان منظور است که
آن صورت پرستان را دل آگاه نیست آری آری اهل صورت را بمعنی راه نیست ای پدر چه بودی که مادرم خدیجه زنده
بودی تا ایشان را داعیه پیدا نشدی و این خیالات از خاطر ایشان نیز نزدی اکنون آن بجوار حق پیوسته من از فراق
او نالان و از خار خار خواتین عرب که در صدد انفعال منند سوزان و گدازان این بگفت و قطرات اشک از دیده
میبارید حضرت رسول ص نیز بگریه درآمد و گفت ای جان پدر ملول مشو و اندوهناک مباش لباسهای فاخر و زیورهای مکلل
بجواهر نزد ما قدری ندارد امروز آنها که چون گل با لباس زرد و سرخ در چمن تکبر جلوه میکنند فردا مانند خار بی قیمت هیمه
آتش جهنم خواهند شد خواهر ابوجهل بر جهل اگر امروز طوق زرین در گردن دارد فردا غل آتشین بر گردن خواهد داشت

دوختر عتبه اگر در دنیا بر متکای عشرت تکیه میزند در آخرت عتبه عیشش نخواهند داشت اید ختر ما را الفقر فخری قوت
ما د کلیم فقر که یکتا را او به است از خلعه یمانی و دیبای ششتری · دیباس عجز که در دیده خرد زیباتر از ملابس خضر است دلیلی
ایشان در این سخن بودند که جبرئیل از جانب رب جلیل در رسید و گفت یا رسول الله خدا تورا سلام میرساند و میفرماید
فاطمه را بگو که در آن عروسی حاضر شود که از قدوم او رمزی قریب و امری عجیب ظاهر گردد رسیده فرمود هنوز دیده اینک
جبرئیل آمده میگوید که خدا میفرماید که فاطمه را بگو که بدان محفل رود فاطمه فرمود ای پدر را لباس نبرایشان مع مختر ناقرانی
میکردم مرا در نظر این بود که دنیا سرای ماتم است نه برای تماشای عروسی حالا حکم خدا رسید مجال توقف نماند
پس بتول عذرا مقنعه فقر بر سر افکند و چادر عصمت پوشید از خانه پدر چون خورشید انور تنها بیرون آمد روان شد
چه غم خورشید تابان را اگر تنها برون آید چه غم سرو خرامان را اگر تنها رود در ره دختران قریش همه چشم کشیده بودند
که همین ساعت دختر محمد ص در آید با جامه کهنه و مقنعه پشمینه چون زینتها و زیورها و لباسهای قیمتی ما را به بیند آب حسرت
از دیده خواهد ریخت و آتش غم از سینه آتش علم خواهد کشید درین فکر بودند که آواز در آمد که دختر محمد ص در آمد همینکه زهرا
قدم در آستانه خانه نهاد و چار دیوار خانه از اشعه جمالش روشن گردید فاطمه نه برسم جاهلیت بلکه بطریقه اسلام بر
اهل مجلس سلام کرد بر قانون پیغمبر قیام از سلام آگاه نه شد در اسلام حاضران آن محفل را از حیرت مجال جواب نماند دیدند
که دختر خیر البشر خرامان می آید و حله که دیده روزگار مانند آن ندیده در بر و تاج مرصع بدر شاهوار و یاقوت ابدار و
درخشنده و فیروزه رخشنده و زمرد پاینده که دیده را خیره میکرد بر سر و دست برنجن از زر در دست و رشتهای مروارید
از اطراف جامه اش آویخته و زیبای حله و جلیله او آبروی همه زیورها ریخته حوران بهشت و کنیزان پاکیزه سرشت
در قدمش روان شده چادر مطهرش بدست ادب برداشته تا غبار زمین گرد آلود نگردد و یکی دامن مقنعه پاکیزه اش
بطریق احترام برگرفته تا گرد بر او نه نشیند دیگری مروحه صفا در دست گرفته او را باد میزد و یکی مجمره عود در پیش آورده
تا مشام حاضران معطر گرداند و یکی جهت دفع چشم زخم اعدا اسپند میسوخت بدین عظمت و جلال بخانه در آمد زنان عرب
با نیمقال مترنم بودند تو از هر در که باز آیی بدین خوبی در زیبایی دری باشد که از رحمت بر روی خلق بگشایی بر زیورها
بها را بیند وقتی خود بر دیا زا بوسیمین تن چنان خوبیه که زیورها چار پاره ملامت گوی حاصل ترنج از دست شان سد در آن ساعت
که چون یوسف جمال از پرده بیرون آید چون چشم خواتین عرب بر آن کوه خلق و ادب افتاد دیده عقل ایشان خیره و آینه
دل ایشان تیره گشته همه از جای برجستند که آیا این دختر کدام سلطان است و کدام خاقان که نور چهره او

افتاب

افتاب و ماه را غایب میکند این جاه و ازکجا است که در خزاین ملوک مثل آن بهم نرسد و میدانستند که از خزانه غیب است
چون دانستند که فاطمه است لرزه بر اعضای ایشان افتاد و سر بر خوزابق طلعه که نشستند و هر یک در گوشه انفعال سر
در پیش انداخته جمعی از آن مجلس گریخته و آن صورت را بر سحر حمل کردند و دیگر که آنجا بودند زبان بعذرخواهی گشودند که ای
دختر مصطفی ص ما ترا برنج انداختیم مبادا غباری بر خاطر نشسته باشد از طعامها چه پیش آریم و از شیرینیها کدام مهیا سازیم
که موافق طبع لطیف تو باشد فاطمه فرمود خوشنودی من بطعام و شراب نباشد گرسنگی صفت من و پدر من است که اجوع
یوماً دو روز گرسنه میمانم و اشبع یوماً و یک روز سیر اگر خوشنودی من و پدر من بلکه رضای خداوند ذوالمنن می طلبید
قدم از ظلمتکده کفر بیرون نهید و بقضای روشن ایمان در آیید جمعی سخن آن گوهر را شنیدند و جامهها چاک زده مقنعهها
از سر کشیدند و کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان راندند و بسعادت اسلام فایز گردیدند مرویست که
چون فاطمه زهرا بخانه علی ابن ابیطالب میرفت جهاز او بستری بود که او را از پشم شتر پر کرده بود و بچهار درهم خریده
بودند و مقنعه هم بچهار درهم خریده بودند و بالشی پر از لیف خرما و عبایه و مشک و کوزه و حصیری و جامه از پشم در
روضة الشهدا مسطور است که روزی یکی از منافقین امیر المومنین را ملامت نمود در گرفتن سیده النسا فاطمه زهرا و گفت
یا علی تو معدن فضل و داد و شجاع ترین عرب بچرا زن محتاج و فقیر را گرفتی اگر دختر مرا میگرفتی من چنان میکردم که از در خانه
تو تا در خانه من شتر بر شتر باشد پر از جهاز دختر آنجناب فرمود ای مکار تقدیر است والحکم لله العلی الکبیر ما را نظر بر مال
دنیا نیست و مقصود ما جز رضای پروردگار نیست تفاخر ما باعمال است نه باموال و مباهات ما بکردار و گفتار است
نه بدرهم و دینار چون آنجناب اظهار رضا بقضا نمود ندای رسید که یا علی سر بردار تا قدرت خدا را به بینی آنجناب سر بالا کرد
از بالای سر خود تا عرش حجابها دید از نور و در زیر عرش میدانی وسیع بنظرش در آمد پر از ناقهای بهشت بار انها در و گوهر و
مشک و عبیر و عنبر بر سر هر شتری کنیزی چون آفتاب تابان و زمام هر شتری در دست غلامی چون ماه تابان ندا میکردند
که هذا جهاز فاطمه بنت رسول الله این جهاز فاطمه دختر رسول الله است حضرت خوشنود گردیده و روی از آن منافق بگردانید
و بخانه در آمد که فاطمه را خبر دهد و حضرت امیر هنوز با فاطمه سخن نگفته فاطمه گفت یا علی تو میگوئی یا من بگویم آنجناب فرمود
تو بگو ای فاطمه فاطمه گفت اگرچه سرزنش مدعیان شنیدی اما جهاز مرا معاینه دیدی ما اگر چشم از نعیم این سرا بردوختیم
دولت باقی و ملک جاودانی از آن ماست چه سر و سامان همین ما را که در ملک دو کون هر سر و سامان که هست از سر و
سامان ماست و ایضاً ثعلبی و دیگران از مفسران عامه روایت کرده اند که چون اهل بهشت ساکن گردند

در بهشت نوری مانند آفتاب مشاهده کنند که تمام بهشت را روشن کند اهل بهشت گویند که پروردگارا تو در کتاب
خود فرموده که اهل بهشت آفتاب نمی بینند که لا یرون فیها شمسا که این چه نوریست ما مشاهده کردیم پس
منادی ندا کند که این نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی و فاطمه خندیدند و این نور ایشانست فصل در شمهٔ از کرا
مات و معجزات آنحضرت صلی الله علیها اما معجزات ولادت آنحضرت از حضرت صادق علیهم السلام
منقولست که حدیث که محقق آن اینست که چون خدیجه مزاوجت حضرت رسول اختیار نمود زنان مکه بجهة
عداوت حضرت رسول از خدیجه دوری کردند و بر او سلام نمیکردند و نمیگذاشتند زنی نزد او رود پس
خدیجه را باین سبب وحشت عظیم رو داد و چون بفاطمه حامله شد فاطمه در شکم او مونس او بود و با او سخن میگفت
و او را امر بصبر مینمود و خدیجه این حالت را از حضرت رسالت پنهان میداشت تا آنکه آنحضرت روزی داخل شدند شنیدند
که خدیجه تکلم میکند و کسی نزد او نیست پرسید که با که سخن میگوئی گفت این فرزند که در شکم منست با من سخن میگوید
و مونس منست و چون هنگام زائیدن شد زنان قریش و بنی هاشم را طلبید که نزد او بیایند گفتند سخن ما را نشنیدی
و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیرست و چیزی ندارد ما بخانهٔ تو نمیآئیم و متوجه تو نمیشویم خدیجه از این سخن
بسیار اندوهناک شد و در این حالت که در زائیدن داشت ناگاه دید که چهار زن گندمگون بلند بالا مانند زنان
بنی هاشم در نزد او حاضر شدند خدیجه خوف کرد یکی از ایشان گفت ای خدیجه مترس که ما را خدا فرستاده و
ما خواهران توایم منم ساره زوجهٔ ابراهیم خلیل و دوم آسیه دختر مزاحم سیم مریم دختر عمران چهارم کلثوم
خواهر موسی بن عمرانست خدا ما را بجهة یاری تو فرستاده است پس باطراف خدیجه احاطه کردند و فاطمه
پاک و پاکیزه فرود آمد چون بزمین رسید نوری از او ساطع شد که خانهای مکه را و مغرب و مشرق زمین را
روشن کرد و ده نفر حور العین با کاسه در آمدند و بهر یکی طشتی و ابریقی مملو از آب کوثر در دست داشتند فاطمه را با آن
شستند و در جامهٔ سفیدی خوشبوتر از مشک او را پیچیدند و جامهٔ دیگر مقنعهٔ او نمودند پس فاطمه بسخن
در آمد که اشهد ان لا اله الا الله وان ابی سید الانبیاء وان بعلی سید
الاوصیاء وولدی سادة الاسباط و بهر یک از آن زنان سلام کرد و ایشان شاد شدند و حو
ریان بهشت خندان گردیدند و فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در ماهی و در ماهی بقدر سالی و مروی است
از سلمان رضی که بسیار بود که انسیة الحورا در خواب بود و دیگ طعام آنحضرت بی آتش میجوشید

فاطمه

و مروی است در مشهورات که آسیای آنحضرت خود بخود میگردید و گهوارهٔ حسین می جنبید بدون جنبانندهٔ بسیار
بود که آنحضرت مشغول عبادت بود و یکی از فرزندان او گریه میکرد و در گهواره جناب اقدس الهی ملکه را امر مینمود که
گهواره را حرکت بدهد پس ملکه گهواره را می جنبانیدند تا آن حضرت از عبادت فارغ میشد و ابن شهرآشوب روایت کرده که حجاج
بن یوسف حدیث دیگ آنحضرت فاطمه و آسیا گردیدن آنرا از من پرسید گفتم دختر منافقی بخانهٔ فاطمه رفت دید که فاطمه حریره
می کند برای حسن و حسین از آرد و شیر و دید که شیر دو گوسفند در دیگ انداخته چون دیگ از تیزی آتش بجوش آمد
فاطمه بجای چمچه دست خود را در دیگ کرد و آنرا بهم زد تا از بر دیگ چیزی نریزد و چون دختر منافق آنرا دید به پیش
پدر خود آمد و آنچه دیده بود نقل کرد پدرش گفت این چیز عظیم کاریست پنهان دار غرضش آن بود که کسی بر معجزه
و کرامت اهلبیت اطلاع نیابد از ام ایمن منقولست که روزی از روزهای تابستان که در نهایت گرمی بود بخانهٔ
فاطمه علیهم السلم رفتم دیدم آنحضرت در مصلای خود بخواب رفته و نزدیک کف او سبحهٔ او را میگردانند و تسبیح
و تقدیس الهی میکنند و دست آسیا از پیش خود میگردد و دور میزند و گهوارهٔ حسین را جنبانندهٔ می جنباند من که این حالت را
مشاهده کردم تعجیل کردم بخدمت پیغمبر رفتم و صورت حال را عرض کردم حضرت فرمود که ای ام ایمن بدانکه فاطمه روزه
دار بود و با وجود گرسنگی و تشنگی خود از رحمت آسیا و ذکر حق جل و علا افتاده بود و چون تعب و مشقت او بنهایت
رسید پروردگار خواب او را بر او گماشت که اندکی بیاساید و ملکی را موکل نمود که جو را خورد کند و ملک دیگر را موکل
که گهوارهٔ حسین را بجنباند که او گریه نکند و ملکی دیگر موکل نمود که نزدیک دست او تسبیح پروردگار کند و ثواب آن از فاطمه
باشد ام ایمن گفت یا رسول الله آن سه ملک که بودند حضرت تبسمی فرمود و گفت ای ام ایمن ملک آسیا
کننده جبرئیل بود و ملک گهواره جنبانندهٔ میکائیل بود و ملک تسبیح کننده اسرافیل بود و از معجزات انسیة الحورا
آن بود که مکرر از طعام بهشت بجهة آنحضرت می آمد چنانکه از برای مریم مادر عیسی می آمد بلکه خدا بجهة فضه کنیز آنحضرت
از طعام بهشت فرستاد چنانچه منقولست که شبی از شبهای ماه مبارک رمضان امیر المؤمنان از رسول خدا
درخواست که یا رسول الله چه شود اگر بقدمی که عرش را تشریف دادی خانهٔ علی را مشرف گردانی آنحضرت
اجابت کرد و در آن شب در خانهٔ علی علیه السلم افطار کرد و چون خواست که آنحضرت برود فاطمه زهرا علیها السلم
التماس کرد که ای پدر بزرگوار امشب مهمان علی بودی فردا شب مهمان من باش آنحضرت اجابت نمود و شب
دوم را بجهة خاطر فاطمه در خانهٔ ایشان افطار کرد و خواست که بیرون آید امام حسن گفت ای جد بزرگوار مهمان

به رد مادرم شدی چه شود اگر فردا شب بجهت رضای دل من بیا و خانهٔ ما را منور گردانی آنحضرت قبول کرد چون
شب دیگر خواست برود جناب امام حسین پیش آمد و گفت ای جد بزرگوار مهمان پدر و مادرم و برادرم شدی فردا شب
مهمان حسین باش آنحضرت اجابت کرد و شب دیگر بجهت خاطر آنحضرت تشریف آوردند و چون خواستند بروند
فضه کنیز فاطمهٔ زهرا از عقب آنحضرت بیرون رفت و چنانکه اهل بیت اطلاع نیافتند بخدمت آنحضرت عرض کرد
که یا رسول الله آقایان مرا سرفراز کردی و توقع التماس آن دارم که کنیز ایشان را نیز بنوازی و فردا شب بجهت خاطر
این شکسته تشریف بیاوری حضرت چون شب دیگر شد آنحضرت از نماز فارغ شدند و از مهمانی فضه فراموش
نموده بحجرهٔ طاهره در آمد و خواست افطار نماید که جبرئیل امین در رسید که ای سرور فضه منتظر است و تو امشب
مهمان فضه آیید داد او را محروم مسازید آنحضرت برخواست در دانه خانهٔ علی و فاطمه علیهما السلام شد ایشان از
مهمانی فضه خبر نداشتند و طعامی نساخته بودند رسول خدا نیز نزد ایشان در آمد و سلام کرد و بعد از آن فرمود من امشب
مهمان فضه ام حضرت امیر فرمود ای فضه تو چرا ما را مطلع نساختی تا طعامی مهیا کنیم فضه گفت من طعام مهیا کرده ام
پس بحجره رفت و روی خود را بر خاک نهاد و گفت ای احد محمد پیغمبر تو را مهمان کرده ام مرا شرمساری گردان
حقتعالی برضوان امر کرد که مائده از نوایه بهشت در نزد آن شکستهٔ درگاه بگذار که میخواهد حبیب مرا مهمان کند
در حال رضوان خوانی آراست در پیش فضه نهاد و فضه آنرا برداشت در نزد آقایان خود آورد و در پیش ایشان گذاشتند
که آن طعام بهشت است و رسول خدا فرمود شکر خداوند را که گرامی مریم دختر عمران داده بود که مائده بجهت او می آمد
این کنیز دختر من عطا نموده و ظاهرا رسول خدا در حدیثی فرمودند که فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان و بهترین شفیعان ست
و [illegible] است و او پاره تن من و نور دو چشم من و میوه دل منست و جان منست هرگاه بقدم عبودیت
در محراب عبادت نزد خداوند خود ایستد و چهره نور اخلاص برافروزد نور او ملائکه هفت آسمان را روشنی
دهد و شعاع او عرش عظیم را منور سازد چنانچه کواکب تمام اهل زمین را نور بخشند و حقتعالی در عالم بعالم باد
مباهات نماید و ندا فرماید که ای ملائکه من نظر نمایید باین بندهٔ من فاطمه بهترین خلقان من که چگونه در
خدمت من ایستاده و جمیع مفاصل و اعضای او از خوف من بلرزه در آورده و دل از جمیع ماسوی برداشته و متوجه
جناب اقدس من گردیده ای گروه ملائکه گواه باشید که شیعیان و محبان او را از آتش دوزخ ایمن گردانیدم
و از عذاب خود نجات بخشیدم مصباح [illegible]

دراکر

در اثبات شفاعت آنحضرت در روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی الدین القویم ودعانا الی الصراط المستقیم جعل التقوی
زادنا لیوم المعاد وسالک بنا الی منهج الصدق والسداد والصلوة علی من بعثه
رحمة للعباد وربیعا للبلاد محمد موضح مسالک الارشاد صلی الله علیه وآله الطاهرین
الامجاد سیما ابنته الصدیقة المبارکة الزکیة الطاهرة الرضیة المرضیة فاطمة الزهراء
وشفیعة زمرة محبیها یوم الجزاء

فصل در مشقتهای فاطمه زهرا

و در اخلاق و زهد آن سیدهٔ نسا
مخفی نیست که فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها در سرای دنیا بزحمات چند مبتلا گردید و مشقتهای گوناگون کشید از آنجمله
آنکه هنوز کودک بود که مادرش خدیجه از این سرای فانی بدار بقا ارتحال نمود و در سینهٔ ناساز دیده گرفتار
گردید چون خدیجه را هنگام رسید وصیت آنحضرت را برسول خدا کرد و گفت یا رسول الله فاطمه من کودکیست و بی
مادر و بعد از من بیچاره میماند من او را بشما سپردم باید او را نیکو داری و دست شفقت از سر او بر نداری و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که چون خدیجه رضی الله عنها بدار بقا رحلت کرد فاطمه نزد پدر بزرگوار خود آمد و اضطراب
میکرد و می پرسید که مادر من در کجا است حضرت جواب او نمیفرمود و فاطمه پیوسته میگشت و از اهل خانه
سؤال میکرد که مادر من در کجا است و حضرت رسول نمیدانست که جواب او چه بگوید در آنحال جبرئیل از جانب
ملک جلیل نازل شد و گفت پروردگار امر میکند ترا که سلام او را بفاطمه برسانی و بگوئی با او که مادر تو در خانه ایست
از خانهای بهشت که درهای آن ساخته اند و آن نهار از طلا نصب کرده اند و عمودهای آن از یاقوت سرخ است و در میان
قصر آسیه زن فرعون و مریم دختر عمرانست پس فاطمه گفت که حقتعالی سالم است از نقصها و علیها و سلامها
از او است و سلامها و تحیتها باو بر میگردد مرویست که خدیجه در هنگام رحلت برسول خدا گفت کلمهٔ دیگر هست که با شما
نمیتوانم گفت بفاطمه گویم بعرض شما رساند پس در حینی که رسول خدا حاضر نبود بفاطمه گفت ای دختر پدرت را بگوی که
مادرم میگوید که چون بمیرم ردای مبارک خود را که بوقت نزول وحی بر فرق همایون می انداختی کفن من کن
که شاید خدا ببرکت آن بر من رحمت کند فاطمه این سخن را بعرض پدر رسانید سید عالم گریان شد و ردا را بفاطمه
داد که برد بمادرت بنمای تا دل او خوش شود در آنحال جبرئیل امین در رسید و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام
میرساند و میگوید که تو ردای خود را نگاه دار که خدیجه آنچه داشت در راه ما خرج کرد کفن او بر ما است مادر اینباس

کرم خود بپوشیم و کفن او از بهشت بفرستیم و بعد از رحلت خدیجه فاطمه زهرا با آنکه در مدینه طیبه غریب بود و بدر یتیمی بزرگ شد
گردید پیوسته اوقات تعب و مشقت میکشید آنکه گاهی بخدمات خود می پرداخت و زمانی خود را بتعب عبادت
پروردگار میانداخت از امام محمد باقر مرویست که حضرت رسالت مقرر نموده بود که هرچه خدمت بیرون باشد از آب
و هیزم آوردن و امثال اینها حضرت امیر بجای آورد و هرچه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا کردن و نان و طعام
پختن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه باشد و حضرت امام حسن فرمود که در شب جمعه حضرت فاطمه
مادرم در محراب عبادت خود می ایستاد و مشغول بندگی خدا گردید پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح
طالع شد و شنیدم که پیوسته دعا میکرد از برای مؤمنین و مؤمنات و ایشان را نام می برد و دعا برای
ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا نمیکرد پس گفتم ای مادر چرا از برای خود دعا نکردی چنانچه از برای دیگران
کردی گفت ای فرزند اول همسایه را باید رسید و آخر خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که فاطمه محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسالت و آنقدر آب بمشک آورد که در سینه اش
اثر کرد و آنقدر آسیا کرد تا آنکه دستهای او پینه کرد و آنقدر خانه را جاروب کرد که جامه هایش گردآلود
شد و آنقدر در طعام پختن آتش افروخت که جامه هایش سیاه شد و بسبب این خدمتها با آن حضرت ضرر
شدیدی رسید پس روزی با آن حضرت گفتم که برو از پدر خود سؤال کن که برای تو کنیزی بخرد که بعضی از خدمتهای
ترا متحمل گردد چون که بنت حضرت رسالت رفت نزد آن حضرت جماعتی را دید که سخن می گفتند حیا مانع شد او را که با آن حضرت
سخن گوید و بخانه برگشت پس حضرت دانست که آن حضرت برای کاری رفته بود پس روز دیگر بامداد نزد ما آمد و ما هر دو
در زیر یک لحاف بودیم و جامه نداشتیم که بپوشیم و از زیر لحاف بیرون آئیم پس حضرت فرمود که السلام
علیکم و ما شرم کردیم که جواب آن حضرت صلعم بگوئیم بسبب آن حالتی که داشتیم پس بار دیگر آن حضرت سلام کرد
و جواب نگفتیم چون در مرتبه سیم سلام کرد ترسیدیم که اگر جواب سلام نگوئیم برگردد و عادت آن حضرت چنین بود
که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمی شنید برمیگشت پس من گفتم و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس آن حضرت
داخل شد و بر بالین ما نشست و فرمود که ای فاطمه چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد چون فاطمه از جواب گفتن شرم
کرد من ترسیدم که اگر جواب نگویم حضرت برخیزد من سر خود را بیرون آوردم و حالت او را عرض کردم حضرت
فرمود که آیا نخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون برخت خواب میروید سی و سه مرتبه

سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید پس حضرت فاطمه سر خود را بیرون آورد و سه
مرتبه گفت راضی شدم مرویست که حسن بصری میگفت فاطمه عابدترین امت بود و در عبادت حقتعالی آنقدر
بر پای می ایستاد که پاهای مبارکش ورم میکرد و از ابن مسعود منقولست که روزی حضرت رسالت بخانه فاطمه علیها السلام
در آمد فاطمه جامه پوشیده بود از جلهای شتر و بدست خود آسیا میکرد و در آن حالت فرزند خود را شیر میداد چون حضرت
او را بآن حال مشاهده کرد آب از دیده مبارکش روان شد گفت ای دختر تلخیهای دنیا را امروز بچش برای حلاوت آخرت
محنت امروز و فردا اجر رحمت می شود لا یضیع الله فی الذین اجر المحسنین پس فاطمه گفت یا رسول الله
حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حقتعالی فرستاد ولسوف یعطیك ربك فترضی
یعنی حقتعالی در قیامت آنقدر بتو خواهد داد که راضی شوی منقولست از سلمان فارسی که روزی بدر خانه فاطمه رفتم نالهٔ
خاتون قیامت بگوشم رسید که میفرمود از سردی هوا و آزردن بی طاقت شده ام چون این کلام شنیدم در شفقت
مطلع گردیدم و دلم بسوخت و اشک از چشم روان شد عرض کردم اراده دارم که دست شرف بوسم فضه گفت یا سلمان فاطمه
جامه ندارد که خود را از تو بپوشد گلیمی که داشتم بفاطمه دادم [illegible] پس بدرون خانه رفتم دیدم که دستاس میکرد
و جو خورد میکرد و دست مبارکش مجروح شده بود و خون از آن جاری گردیده بود چنانچه عمود دستاس خون آلود شده بود
و فضه خادمه آن حضرت در کناری نشسته بود و امام حسین کودک بود و در گوشه میگریست و در خود می پیچید من که این حالت را
دیدم متغیر شدم گفتم ای سیدة النساء چرا دستاس بفضه نمیگذاری و حال آنکه دستهای مبارکت مجروح گردیده آن حضرت
فرمود ای سلمان پدر بزرگوارم امر نموده که خدمت خانه یکروز با من باشد و یکروز با فضه ای سلمان امروز نوبت من است
گفتم ای دختر سید البشر سلمان نیز از جمله خدمتکاران شما است هر خدمت که فرمائی یا دستاس کنم یا حسین را ساکت کنم فاطمه فرمود
دستاس کن و جو را آرد کن که من حسین را ساکت میکنم پس مقداری جو آرد کردم که وقت نماز شد بمسجد رفتم و با پیغمبر نماز
کردم چون فارغ شدم علی را دیدم که در مسجد نشسته گفتم یا شاه ولایت تمامی نشسته و چرا فاطمه نداری که از بس
دستاس کشیده است دستهای او زخم شده است و خون جاری گردیده است و حسین تو گریه میکند حضرت گریان
بخانه تشریف آورده اند و تبسم کنان مراجعت فرمودند حضرت رسالت پناه سبب تبسم از او سؤال کرد گفت
بخانه رفتم فاطمه را دیدم خوابیده و حسین بر روی سینه او بخواب رفته و آسیا از پیش خود میگردید فرمود یا علی مگر نمیدانی
که خدا را فرشتگان چندی باشند که عمل ایشان خدمت محمد و آل محمد است و ایضاً مرویست که چون رنج بسیار

با فاطمه و شوهر و فرزندان او میرسید خدا ولدان مخلدون از بهشت میفرستاد که بجهة ایشان خدمت میکردند در شبها میکردا
بیند ندیا آسیا میکرد و یکدانه در و میافکند مجملا انسیده الف اگر اوقات در شغلت و زحمت بود و بسیاری از روزها بسر
می برد و شکر جوع بار ها بجوم میاوردند و از مقصومه یای در میدان مصابرت میفشرد و با وجود گرسنگی بخدمت اهل و عیال
و عبادت معبود ذوالجلال قیام و اقدام میکرد و جامهای کهنه و مندرس و لباسهای پشمینه درشت میپوشید و لباس حورا
بالیف خرما پینه میکرد و اطفال آن سیده نساء نیز گرسنگی و مشقت میکشیدند چنانچه منقولست که روزی رسول خدا
صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و دید که فاطمه ملول و محزون نشسته و گریه میکند از او پرسید که ای فاطمه چرا گریه می کنی
و سبب اندوه تو چیست فاطمه گفت یا رسول الله بر سبیل حکایت نه بر سبیل شکایت میگویم امروز
سه روز است که در منزل ما طعامی نیست و من و علی گرسنه ایم و حسن و حسین از الم گرسنگی میگریستند گریه ایشان
دیدم و دلم بدرد آمد و مرا گریه رخ داد و علی هم میگریست و لیکن از شما پنهان میداشتم اما امروز از حسن و حسین سخنی
شنیده ام که طاقتم طاق شده میگفتند ای مادر آیا هیچ کودکی مانند ما رنج گرسنگی کشید از این سخن جهان
بر چشم من تاریک شد ای پدر چه گویا اگر بنده خواهم که در مناجات با پروردگار خود گستاخی نماید آنحضرت
فرمود ای فرزند چه گستاخی ترا دست میدارد فاطمه بخانه رفت و دو رکعت نماز کرد و دستها برداشته
گفت خداوندا امیدوارم که زنان زنانرا القدر بعضی از عفت ادب را گرسنگی نیست اگر ندارم طاقت گرسنگی زود
من ندارم بابم از تیر طاقت ده یا از این محنت رهائی ده این گفت و بیهوش شد جبرئیل آمده گفت یا رسول الله
بر خیز حضرت فرمود چه واقع شده گفت نانه فاطمه فرشتگان را بخروش آورده و او را دریاب سیده عالم
آمد فاطمه را دید که بیهوش افتاده نشست و سر مبارک او را برگرفت فاطمه بهوش آمده بر خواست و بر خود
زیر افکند حضرت دست بر سینه او نهاد و گفت خداوندا او را از محنت گرسنگی دار آن فاطمه فرمود بعد از آن
تا بودم گرسنگی ندیدم و بعضی مردیست که هر وقت سیده عالم از سفری باز آمدی اول پیش حضرت فاطمه رفتی
و تفحص احوال او کردی تا آنکه روزی از سفری مراجعت نمود و بر سم عادت بخانه فاطمه رفت و سلام کرد
فاطمه جواب سلام باز داد و اما بر نخاست چون آنحضرت نزدیک رسید و سخن گفت و فاطمه صدای آنحضرت را
شنید و صورت مبارکش را نگریست از جا برجست و گریان شد و گفت ای پدر مهربان و ای صدر دیدار عالمیان فدای تو شوم
معذورم دار که از گرسنگی چشمم خیره شده بود و ترا نشناختم و ندانستم علی است اگر در تعظیم و توقیر

تابع

بتقصیر است

تقصیری است از آن بود رسول خدا گریان شد و گفت ای جان پدر بشکم گرسنه پدر خود نگاه کن و پیراهن از
شکم مبارک برداشت فاطمه نگاه کرد شکم پدر را دید که به پشت چسبیده فاطمه گریست رسول خدا فرمود صبر کن
بر درد بی نوائی و بنا و همچنین باش تا گرسنه زندگانی کنم و گرسنه بمیرم روز قیامت میان در بندیم من مردان
گناهکاران را شفاعت کنم و تو زنان گناهکار امتان همه را به بخشد فصل در دلیل و فضائل و منقبت
آنحضرت در عرصه محشر ، و شمه از تعظیم او و اجتماع از مهانسم قراءت ابن ابراهیم در تفسیر خود
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که روزی جابر انصاری رض از پدرم امام محمد باقر سؤال کرد از
فضایل حضرت فاطمه حضرت فرمود که حضرت رسالت فرمود که چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان
منبرها از نور نصب کنند و منبر من از منبرهای ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی مرا ندا کند که یا محمد خطبه بخوان پس
من خطبه بخوانم که احدی از پیغمبران و رسولان چنین خطبه نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اوصیای
پیغمبران منبرها از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب در میان آنها منبری نصب کنند که از همه آنها عالی تر
باشد پس حق تعالی فرماید یا علی خطبه بخوان و او خطبه بخواند که از احدی از اوصیای چنین خطبه نشنیده باشند پس
از برای فرزندان پیغمبران و رسولان منبرها بر پا کنند از نور پس از برای دو پسر من و دو گل بوستان من حسن و حسین دو
منبر نصب کنند پس حق تعالی امر کند ایشان را که خطبه بخوانند و ایشان خطبه ادا کنند که احدی از اولاد پیغمبران
چون آن خطبه ادا نکرده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست و مریم دختر
عمران کجاست و آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم پس ایشان برخیزند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر امروز
بزرگواری از برای کیست امروز پس محمد و علی و حسن و حسین گویند که مخصوص خداوند یگانه قهار است حق تعالی ندا کند
که ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیدها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت
بیاورد برای آنحضرت که پهلوهای از زبرجد پهای بهشت مزین کرده باشند و مهاران از مروارید باشند و جهاز آن
از مرجان باشد پس بگو اباشند از نزد آنحضرت و بر آن سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که بر
جانب راست او روند و صد هزار ملک دیگر که از جانب چپ او روند و صد هزار ملک دیگر که او را بر بالهای
خود بردارند و پرواز کنند بسوی بهشت چون بدر بهشت رسد نظری بعقب کند پس حق تعالی او را ندا کند که
ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی و حال آنکه امر کرده ام که ترا به بهشت برند فاطمه گوید ای پروردگار من

میخواهم که قدر و منزلت من نزد تو امروز بر مردم معلوم شود پس حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد
بسوی محشر و نظر کن هرکه را در دل او پایه محبت تو در او یا محبت یکی از ذریت تو را او بگیر و داخل بهشت گردان
پس امام محمد باقر فرمود که ای جابر بخدا سوگند که فاطمه در آنروز شیعیان و محبان خود را از میان اهل محشر برچیند چنانچه
مرغ دانه نیکو را از دانه بد جدا میکند و برمیچیند و چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت برسند حق تعالی در دل
ایشان می افکند که التفات بعقب میکنند پس حق تعالی ایشان را ندا میکند که ای دوستان من برای چه التفات
میکنید و حال آنکه شفاعت فاطمه دختر حبیب من در حق شما قبول کردم پس ایشان گویند پروردگارا میخواستیم
که درین روز قدر ما نزد تو ظاهر گردد پس حقتعالی فرماید ای دوستان من برگردید و بسوی اهل محشر نظر
کنید هرکه شما را دوست دارد برای دوستی فاطمه و هرکه شما را طعام داده باشد برای محبت فاطمه و هرکه شما را جامه پو
شانیده باشد برای محبت فاطمه و هرکه شما را جامه پوشانیده باشد برای محبت فاطمه و هرکه شما را شربتی از آب داده باشد
برای محبت فاطمه و هرکه از شما غیبتی را رد کرده باشد برای محبت فاطمه دست ایشان را بگیرید و داخل بهشت کنید
پس حضرت امام محمد باقر گفت که بخدا سوگند که در صحرای محشر نخواهند ماند مگر شک کننده یا کافری یا منافقی
وایضاً فرات ابن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بخانه حضرت فاطمه آمد و او را محزون یافت پس فرمود که سبب اندوه تو چیست
ای دختر گرامی حضرت فرمود که یاد آوردم محشر را و ایستادن مردم را عریان در آن صحرا حضرت فرمود که
ای دختر آن روز بزرگیست ولیکن خبر داد مرا جبرئیل از خداوند عالمیان که اول کسیکه زمین برای او شکافته خواهد شد
و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بعد از من ابراهیم پس شوهر تو علی ابن ابیطالب پس حق تعالی جبرئیل را نزد تو
خواهد فرستاد با هفتاد هزار ملک و بر قبر تو هفت قبه از نور خواهند زد پس اسرافیل حله از نور از برای تو خواهد آورد
و خواهی پوشید و ملکی که او را زوقائیل گویند ناقه از برای تو خواهد آورد که مهار آن از مروارید تر باشد و محمله
از طلا بر پشت آن زده باشند پس تو بران سوار شوی و زوقائیل مهار آن کشد و در پیش روی تو هفتاد هزار ملک
باشند و علمهای تسبیح در دست داشته باشند و چون تو روانه شوی هفتاد هزار حوریه باستقبال تو بیایند
و شادی کنند بنظر کردن بسوی تو و هریک مجمره از نور در کف داشته باشند که از آنها بوی عود ساطع باشد
بی آتش و هریک اکلیل مرصع بزبرجد سبز بر سر داشته باشند و از جانب راست تو روان شوند پس چون

قدری

۲۴

قدری دیگر راه بروی استقبال کنند ترا مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوریه و بر دور تو سلام کنند و با ایشان از جانب چپ تو
روان شوند پس استقبال کند ترا مادر تو خدیجه دختر خویلد که اول کسیست از زنان که ایمان بخدا و رسول او آورده اند
و با او هفتاد هزار ملک باشند و علمهای تکبیر در دست داشته باشند و چون نزدیک محشر رسی حضرت حوا ترا
استقبال کند با هفتاد هزار حوریه و آسیه زن فرعون با او باشد و ایشان نیز با تو روانه شوند و چون بمیان محشر
رسی منادی از عرش ندا کند که همه خلق بشنوند که برهم گذارید دیدهای خود را تا بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد صلی الله
علیه وآله و آن زنان مطهره که با او بیند پس در آن روز نظر بسوی تو نکنند کسی مگر پدر تو ابراهیم و شوهر تو علی ابن ابیطالب
و حضرت آدم حوا را طلب میکند پس می بیند او را با مادر تو خدیجه پیش روی تو پس برای تو منبری نصب کنند
که هفت پایه داشته باشد و میان هر پایه تا پایه دیگر صفهای ملائکه ایستاده باشند و علمهای نور در دست داشته باشند
و حوریان از جانب راست و جانب چپ منبر صف کشند و اقرب زنان بتو از جانب چپ تو حوا و آسیه باشند و چون بر
بالای منبر برآئی جبرئیل از جانب خداوند جلیل نزد تو آید و گوید ای فاطمه حاجت خود را طلب کن پس تو گوئی که پروردگارا
بنما حسن و حسین را پس هر دو نزد تو آیند و از رگهای گردن حسین خون آید و بریزد و او گوید پروردگارا بگیر امروز حق مرا
از آنها که برمن ستم کردند در آن وقت دریای غضب حقتعالی بجوش آید و از برای غضب او ملائکه و جهنم بخروش آید
و جهنم نعره زند و زبانه از آن بصحرای محشر در آید و قاتلان آن امام مظلوم را برباید و فرزندان ایشان را و فرزندان را
پس فرزندان ایشان گویند پروردگارا ما حاضر نبودیم در وقت قتل حسین پس حقتعالی ندا کند زبانه جهنم را که بگیر ایشان را
که علامت ایشان کبودی چشم و سیاهی روی ایشانست بگیر بموهای پیشانی ایشان را و [illegible] کشند و در پائین ترین
طبقات جهنم بیندازند بدرستیکه ایشان سخت تر بودند بر دوستان حسین از پدران ایشان که با حسین محاربه
کردند و او را شهید کردند پس جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را طلب و تو گوئی رب شیعتی پروردگارا شیعیان
خود را میخواهم پس حقتعالی فرماید که گناهان ایشان را بتو بخشیدم پس گوید رب شیعة شیعتی خداوندا دوستان
دوستان خود را میخواهم پس [illegible] حق تعالی فرماید برو و هرکه چنگ در دامن تو زند او را به بهشت ببر پس در آن
وقت همه خلایق آرزو کنند که کاش از شیعیان و دوستان فاطمه می بودند الحدیث اللهم اجعلنا
فی زمرة اشیاعها واتباع ابیها وبعلها وابنائها بحقك وبحقهم آمین

مفتاح دوم در [illegible] بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله با اهلبیت

عصمت رسید از غصب خلافت از علی علیه السلم و غصب فدک را از فاطمه و ستمهای که بایشان نمودند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی الکتاب وامر بان لا تاتوا البیوت من ظهورها واتوا البیوت من الابواب والصلوة علی من وضع عنه باطفه الاوزار واختار من النبیین والاخیار محمد صلی الله علیه واله الابرار والشکر لله الذی احل محبتها علی اهل بیت النبوة وموضع الرسالة آل العبا واصحاب الکساء فاعلموا اخوانی لما قبض رسول الله من تعب هذه الدار ولحق بالملائکة الابرار طمست اعلام الهدایة واستست ارکان الفوائد فخلف من بعده خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات تناسوا وصیته واذ اعتزوا اضیع حرمه وحماته وازیلة الحرمة عند مماته وغصبت الخلافة من سیف الله المسلول وادار الحطب علی بیت الرسول فتحوا دار النبوة والیقین واحرقوا باب بیت الرسول الامین واحکموا حبلا فی عنق حبل الله المتین وکسروا ضلع سیدة نساء العالمین واسقطوا من بطنها بطنه الجنین اقتسموا مواریث الطاهرة والابرار واحتقبوا ثقل الاوزار بغصبهم نحلة سجاحة النبی المختار فوضعوا ان الانبیاء لا یورثون درهما ولا دینارا فلم تزل بنت الرسول مریضة الی ان ماتت شهیدة مقتولة مغصوبة حقها ممنوعة ارثها مظلومة ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا الیما [illegible]

آه آه از مصایبی که بعد از رحلت حضرت رسالت باهل بیت عصمت و طهارت

نظم

دلهای قدسیان زهجوم بلا شکست ◦ پشت فلک زمحنت آل عبا شکست ◦
در غزوه احد زجفای مخالفان ◦ دندان باصفای رسول خدا شکست ◦
از بیم عرش و کرسی و لوح و قلم بهم ◦ از ضرب در چو پهلوی خیر النسا شکست ◦
از ضرب ابن ملجم مردود نابکار ◦ فرق میر ساقی روز جزا شکست ◦
در کربلا اراده بیداد کوفیان ◦ صد نخل تر زگلشن آل عبا شکست ◦

رسول خدا صلی الله علیه واله چه حق بسیار که بر این امت دارد ایشان را از کنار گودال جهنم نجات داد و از نادیه ضلالت بمعموره هدایت رسانید و اعظم حوایج او بدرگاه الله مغفرت ایشان بود و پیوسته برایشان مهربان و خیرخواه و محب ایشان و اگر طعامی داشت برایشان ایثار مینمود

دانکه غم

دانکه غم از صفحه خواطر ایشان ببرد و چون میخواست که بملاقات پروردگار خود فایز شود در عوض آن همه زحمت و اجر رسالت موالات اهل بیت و احترام ایشان را از امت توقع نمود و در حفظ و حرمت ایشان وصیت فرمود و گفت انها اهل بیت منند که در میان شما میگذارم حرمت ایشان را نیکو دارید و ایشان را میازارید با وجود این روا نبود که امت دون همت بی وفا شرم از خدا و رسول خدا نمودند چون آنجناب از دنیا رحلت کرد نعش مبارک او را بر زمین گذارند و بر جنازه و دفن و کفن و نماز آنحضرت حاضر نشوند و در سقیفه بنی ساعده اجتماع نموده غصب خلافت از امیر المومنین نمایند و دست بیعت باطل گشایند چشم از احترام آنحضرت و اهلبیت او کشیده بپوشند و در دل آزاری مصیبت دیدگان کوشند و آتش عدوان بر در خانه ایشان بر افروزند و در خانه ایشان را بسوزانند و با آنکه بغیر از فاطمه فرزندی از رسول خدا نمانده بود که چشم امت باو روشن باشد و آن معصومه نیز بمصیبت پدر مبتلا بود اشقیای امت در عوض دلداری بخانه او هجوم آوردند و در بر پهلویش زدند و ریسمان در گردن شیر خدا نایب مصطفی افکندند کدام امت نسبت به پیغمبر خود یا دختر پیغمبر خود کردند لعنت خدای بر آنقوم بیحیا فراموش کننده بودند قول رسول صلی الله علیه واله را که میفرمود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله

فاطمه پاره جگر من است کسیکه او را اذیت برساند پس تحقیق که مرا اذیت رسانیده و کسیکه مرا اذیت رسانیده خدا را اذیت رسانیده فراموش کننده این حدیث را که ان الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها خدا غضب میکند بجهة غضب فاطمه و خوشنودی میشود بجهة خوشنودی فاطمه و مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله بسلمان فرمود ای سلمان کسیکه دوست دارد فاطمه را پس او در بهشت با من است و کسیکه بغض فاطمه داشته باشد پس جای او در آتش خواهد بود یا سلمان حب فاطمة ینفع فی مائة من المواطن ای سلمان حب فاطمه نفع میدهد در صد موضع که آسان ترین آن مواضع موت و قبر و میزان و محشر و صراط و محاسبه است پس کسیکه راضی باشد از دختر من فاطمه راضیم من از او و کسیکه من راضیم از او در رضیت خدا از او و کسیکه غضب کند بر و فاطمه غضب میکنم بر او و کسیکه غضب کنم من بر او غضب میکند خدا بر او ای سلمان وای بر کسیکه ظلم میکند بر او یا ظلم میکند شوهر او را که امیر المومنین باشد و وای بر کسیکه ظلم میکند ذریه او را بجهت آنکه ایشانند شوهر و فرزندان او حبلها ممدود خدایند و مانند سفینه نوح اند کسیکه در کشتی محبت ایشان نشینند نجات یابد و کسیکه تخلف کند هلاک شود و خدا ایشان را

نبص آیه قرآن از ارجاس پاک و پاکیزه گردانیده و در روز مباهله که رسول خدا با نصارای نجران مباهله می‌کرد بامداد
بیرون می‌آمد و حضرت امام حسین را در بر داشت و دست امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه در پشت
سر آنحضرت می‌رفت و حضرت امیرالمؤمنین از عقب سر آنحضرت می‌رفت و حضرت پیغمبر فرمود هرگاه
من دعا کنم شما آمین بگویید و ایشان را در زیر عبا داخل نمود و پیغمبر گفت خداوندا اینها اهل بیت منند پاک گردان از ایشان
هر پلیدی را این بزرگ نصاری گفت که ای گروه نصاری چنیم روهای چند که اگر با این رو بار خدا خواهند که کوه را
از جای بکنند بر خواهد کند مباهله نکنید که هلاک خواهید شد پس ایشان بصلح راضی شدند و دست پیچی فاطمه را که
پاره جگر آنسرور بود و دل او در مصیبت مجروح بود بضرب تازیانه مجروح کردند و آن خانه را که آتش بردند
فاطمه و حسین که نور دیده گان پیغمبر بودند با علی بن ابیطالب در آن خانه بودند و اندری که از روی خشنند
اصحاب از غایت احترام سنگ بر آن نمیزدند و اگر شیعه داشتند ناخن بر وی میزدند و ملائکه دربان آن
خانه بودند و جبرئیل تا که رسول خدا از زیارت و دست حرمت او بر باد دادند و کینهای سینه خود را اظهار کردند
و آنچه خواستند با اهل بیت کردند نظم چون رفت از جهان نبی حق سوی جنان ۞ پس ظلمها بعترتش از اهل
کین رسید ۞ از رحلت نبی کمر مصطفی شکست ۞ هم گرد غصه فاطمه را بر جبین رسید ۞ او رفت
از جهان و برفت ابروی دین ۞ پس ریسمان بگردن حبل المتین رسید ۞ آه از دمی که شعله جور و شرار ظلم ۞
از اهل کین به بیت رسول امین رسید ۞ آتش بخانه حرم مصطفی زدند ۞ شعله اش به ذروه چرخ برین
رسید ۞ بازوی فاطمه ز جفای عدو شکست ۞ بر پهلوش شکنجه ز اعدای دین رسید ۞ مقتول شد بزهر
الماس کین حسن ۞ خون حسین تشنه جگر بر زمین رسید ۞ واحسرتا که شد بدر اهل بیت از جهان ۞ صد آن خاک
غم بفرق همه مؤمنین رسید ۞ در وقعه [illegible] آوردن امیر را به مسجد
و سوختن در خانه فاطمه را در آن المعصومه را کیفیت این واقعه بر سبیل اجماع و اختصار چنین است که چون آفتاب
فلک نبوت غروب کرد و شمع شبستان رسالت خاموش گشت و پرتو انوار محمدی فرو نشست زمین
و آسمان و ملائکه و کروبیان بماتم آنحضرت درد ناک گردیدند و غبار غم بر فرق خود پاشیدند جن و انس در عزای
آن سرور در لباس حزن و اندوه پوشیدند روز روشن در نظر مؤمنین چون شب تار سیاه و زندگی بر ارباب
دین تباه گردید ناله و آه طیبین اهل بیت بعرش رسید و اشک دیده خانواده رسالت چون سیل بر ریخت

انا ده

نهاده و غلغله و زلزله در ارکان عالم افتاد و آن روز سیاه که اهل زمین و زمان و ملائکه آسمان در تعزیت بودند
ایشان بجای نعش آنحضرت را بر زمین گذاشتن و تغسیل و تجهیز آنحضرت بپرداختند و رسوم تعزیت اولاد وای
رسول را بجای نیاورده چشم از احترام آنحضرت پوشیدند و بدل آزاری ماتم زدگان آنحضرت کوشیدند و در صدد
غصب خلافت و امامت از امیرالمؤمنین برآمدند نظم بر سید انبیاء چشم از جهان پوشید ۞ عدوی دین
پی آزار عترتش کوشید ۞ نمود قطع نظر از حرام پیغمبر ۞ تمام کرده فراموشش عهد اندر ۞ پی مخالفت
مصطفی کمر بستند ۞ بظلم و جور دل اهل بیت بشکستند و هنوز نعش رسول خدا را دفن نکرده بودند که در سقیفه بنی
ساعده جمع شدند و در خصوص امر خلافت سخن آغاز کردند بعد از تنازع بسیار زمام امر خلافت را بکف [illegible]
اهل نفاق در دست ابابکر پلید نهادند و با او دست بیعت کشیدند و روز غدیر و دیگران را از خاطر دادند چون امیرالمؤمنان
از دفن رسول خدا فارغ شدند مکرر با ایشان در خصوص امر خلافت و امامت خود حجتهای شافیه و آیات الهی
نمود و سودی نبخشید تا آنکه آخر الامر از ایشان کناره گرد و در خانه خود منزوی گشت و در بر روی مردم بست
و بعبادت پروردگار مشغول بود و ارباب ضلالت با آنکه غصب خلافت از آنحضرت نموده بودند بآن
اکتفا نکردند خواستند که آنحضرت نیز مانند ارباب جهالت با ابابکر بیعت نماید ۞ گرفت بیعت
بلا دمی از صغیر و کبیر ۞ رسید نوبت بیعت بشاه خیبر گیر ۞ مکرر جمعی را بجذبت آنسرور فرستادند آنحضرت
اجابت نکرد تا آنکه عمر پلید با خالد ولید و جمعی دیگر شمشیرها حمایل کرده روانه ماتم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیدند
که علی علیه السلام را بیرون بیاورند و با ابابکر بیعت کند و عمر ملعون جمعی را امر کرد که هیزم چند بجهه سوختن خانه
فاطمه بر داشتند و چون بخانه اهل بیت آن بی دین چوب و علف بود گفتند اگر علی در آمدن تعلل کند آتش
در آن خانه میاندازیم و خانه را با هر که در آن باشند بسوزانیم و عمر لعین نیز قدری هیمه برداشت و روانه شدند نظم
نه هیمه بر در آن نعم خانه می‌بردند ۞ برای روح عمر آتش خانه می‌بردند ۞ یعنی هیمه کشیدند چه در عقب بودند ۞
ز حق می طلب حمالة الحطب گشتند ۞ پس آن هیزم را آوردند و بر در خانه فاطمه زهرا چیدند و علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند تمام از مصیبت رسول خدا محزون و دلشکسته و از فراق آنحضرت افسرده
و از بی‌وفائی و جفاکاری امت پژمرده خصوصا فاطمه زهرا که مصیبت رسول خدا جسم مبارکش را ضعیف و نحیف کرده بود
و مفارقت آنحضرت ارکان مبارکش را در هم شکسته و از شدت بلا و ابلای رنگ مبارکش زرد شده بود و چشم

او مجروح گردیده بود و پیوسته اشک از چشمش روان بود و ساعت بساعت غم بر دل طاری میشد و پیوسته
با دل سوخته و جگر افروخته بسر می برد نظم گهی جمال پدر در نظر در آوردی ٭ ز اشتیاق پدر آه و ناله میکردی ٭ گهی
ملاحظه کردی یتیمی حسین ٭ بسان ژاله بباریدی اشک از عینین ٭ گهی به بیکسی مرتضی نظر میکرد ٭ ز اشک دیده
رخ همچو ماه تر میکرد ٭ آه با اینهمه مصیبت که آن ماتم دیدگان مبتلا بودند آن قوم با جفا در عوض تعزیت
تنگی بر جهت ایشان ریخته در در خانه ایشان فریاد و غوغا میکردند و حرمت خانه داده رسالت را
بباد دادند عمر پا بر در زد و فریاد کرد که ای پسر ابو طالب در را بگشا آن بیحرمتی که باعث بار خدا هم بود و
دستعرض ایشان نکردید بیت نشست شاه نحل در انجمن کرد ٭ علی الحکم نشسته مسند رسالت کرد ٭ آه لیکن
فاطمه زهرا مقنعه مصیبت پدر بر سر و جامه تعزیت در بر با چشمی خون بار و خاطر افگار نظم رنجا در آمد گریان
عصابه بر سر بست ٭ گرفت جامه مشکین جا و زیاد ناله نمود نجر بست ٭ زعقب در آمد با دل بریان فغان بر آورد
که ای عمر از ما چه میخواهی و چرا ما را بمصیبت خود نمیگذاری و از این غم من چه طلب میکنی نظم ز ما ستم زده کان بلا چه میخواهی ٭
ز اهلبیت رسول خدا چه میخواهی ٭ نموده جا بدل ما غم رسول خدا ٭ دگر مباش تنگ بر دل مجروح ما ٭ عمر اصلا از
سخنان جانسوز آن سیده النساء متاثر نشده گفت افتحوا الباب والا احرقناه علیکم در را بگشائید
والا آتش بر تمامی سوزانم حضرت فاطمه فرمود ای عمر لعنت خدای بر تو از خدا نمیترسی که میخواهی با حرمت
من در آئی این خانه اهلبیت رسالت و بیت اکرام عزت و جلالت این حرم محترم حرم دار و این جفا و ستم
روا مدار الم تر آیه لا تدخلوا بیوت النبی شنیده از جناب محمد عربی ٭ پس این کی است که باد بی
می شوی و دخل ٭ چرا ز حرمت این خانه گشته غافل ٭ دری که کسب کند آفتاب هر روزه ٭ ز نور و ضیای جهان تاب را
بدر بوزه ٭ دری که ساحه او گشته از شهر ٭ رجال ملائکه جاروب در طلوع سحر ٭ دری که کرده بر و جبرئیل دربانی ٭ به
واقع است که میخواهیش بسوزانی ٭ پدرم که پیغمبر خدا است در دنیا رحلت کرده و تو امروز میخواهی
خانه مرا بسوزانی و برداری فاطمه گفت یا ابن الخطاب اجئت لتحرق داری و ولدی ای عمر آمده
که خانه مرا با فرزندان من بسوزانی ای بیحیا در جواب گفت بلی مجملا آتش بر در آن خانه محترم بر افروختند
و آن در را با حزام افروختند و بعد از آن عمر لگد زده در را افکنده ٭ عمر نه باید در خانه بهم زد ٭ لگد به کینه خود از سر سیاه
ابتر زد ٭ پس عمر خواست که داخل خانه شود آن مظلومه پدر پدر فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و انفوجراتی لگذا

بخانه

بخانه او در آید گریه و ناله میکرد چنانکه ملائکه آسمان را در سوز و گداز انداخت و در دل آن سنگ دل اثر نکرد
آن بیحیا با اعوان خود داخل شد چون جزع و خروش آن سیده النساء را دید سر غلاف شمشیر آن شمشیر به پهلوی
آن معصومه زد فاطمه فریاد بر آورد و باز آن ملعون تازیانه بر دست مبارکش زد فاطمه فریاد میکرد که یا ابتاه حال اهلبیت
خود را ببین که میشکنند و بزبان حال میگفت نظم گو بیند آب از غم و فریاد عالم سوز من ٭ بیت کی تا اندرین
محنت بفریادم رسد ٭ و بروایتی غلام عمر تازیانه بر دوش آن سیده کونین و معصومه خافقین زد که کتف مبارکش
تا مدتی ورم کرده تا وقت وفات گفتی مجروح شده و خالد ولید پلید شمشیر با غلاف که در دست داشت حواله آن
بانوی سراپرده عصمت نمود که بعضی گفت محسن را از آن ضرب سقط شدند اما چون فاطمه زهرا از ضربهای اعدا مجروح شد
و بر زمین افتاد و گریه او بگوش امیر المؤمنین رسید و دید که پادشاه المتقین کز از حد صبر گذشته بی اختیار از خانه بیرون
آمد گریبان عمر گرفته بر زمین کشید عمر بیحیا را بر داشت و چنان بر زمین زد که بینی و گردنش مجروح شد خواست آن لعین را
بقتل رساند که از وصیت حضرت سید کز شد دست از آن لعین ملعون برداشت پس عمر کس بمسجد فرستاد و یاری و جمعی امداد
طلبید فوج فوج از منافقین بمدد و یاری آن لعین می آمدند تا آنکه اطراف خانه آنحضرت را گرفتند و کتابه آن جناب
رنجیدند و از خدا و رسول شرم نکردند خالد ولید شمشیر کشیده بر آنحضرت حمله کرد حضرت او را چنان بر زمین زد که نزدیک
بود استخوانهای او نرم شود خواست او را بقتل آورد او را برسول خدا قسم دادند دست برداشت دستمان را بو زر و مقداد
و عمار و بریده اسلمی شمشیر کشیده بیاری حضرت امیر برخاستند و نزدیک شد که فتنه عظمی بر پا شود حضرت امیر
ایشان را منع کرده و فرمود مرا با ایشان واگذارید که مامور بجهاد نیستم پس آن کافران پا بر دست شیر خدا بستند و ریسمان
ستم بگردن آن جناب افکندند و از خانه بیرون کشیدند نظم ستم نگر که سگ چند شیر گیر شدند ٭ بدست بیش شیر
خدا دلیر شدند ٭ رسن بگردن سلطان اولیا بستند ٭ بر آسمان قضا پیش سر رضا بستند ٭ نه ریسمان عنان فلک
بگردن داشت ٭ که سر برشته فرمان کردگار انداشت ٭ چون بدر خانه رسیدند حضرت فاطمه با جان بریان
و دیده گریان و جگر خسته و اعضای شکسته بآنحضرت چسبیده و نمیگذاشت که آن جناب را از خانه ببرند و میگفت
ای عمر نمیگذارم که پسر عمم را با این اهانت بمسجد ببرید آن ملعونه بیحیا تازیانه بقفار بر بازوی آن سیده النسا زد که بازوی آنحضرت
شکست و ورم کرد با وجود این دست از امیر المؤمنین بر نمیداشت تا آنکه در را بر شکم آنحضرت فشردند و دندهای
پهلوی آنحضرت را فشردند و شکستند و فرزندی که در شکم داشت و آنرا حضرت رسالت محسن نام کرده بود

شهید شد و در آن ساعت سقط کرد پس فاطمه اورا دید بنالید بر زمین افتاد و در آن وقت فریاد و واویلاه و ناله و اغصتاه از زمین و آسمان بلند شد چنین بار های پریشان را آنحضرت آمدند ٥ بان طریق چه دیدند اندوه سیما ٥ شکسته خاطر غمدیده مادر خود را ٥ عمامهای مبارک زمین زدند ٥ چو گل قضای گریبان خویش چاک زدند ٥ و حضرت فاطمه

بهمان زحمت رحلت کرد پس آنجناب را بهمان هیئت به مسجد کشیدند وجفاکاران است از پی آنحضرت بر تنبیه هیچ یک یاری او نکردند ٥ بدان طریق چه خلق مدینه اش دیدند ٥ صدای نوحه بگوش فلک رسانیدند ٥ سلمان وابا ذر و مقداد و عمار و بریده فریاد دیگر زدند و می گفتند چه زود خیانت کردید با حضرت رسول خدا و کینهای سینه خود را ظاهر نمودید و انتقام آنحضرت را از اهل بیت او کشیدید بریده ای عمر همه قریش اهل بیت تورا میدانند که از چنین زنا بهم رسیده و باین حال بخانه اهلبیت رسالت داخل می شوی و دختر آنحضرت را مجروح و برادر و دو می او را باین رسوائی بمسجد میکشی پس آنحضرت را بان نحو بمسجد آوردند ٥ رسید چون بدر مسجد آن امام کبار ٥ بلند گشت خروش مهاجر و انصار ٥ ز دیده نقش همه احباب چشم پوشیدند ٥ ز خون دل همه از تاب در خروشیدند ٥ چون امیر مؤمنان داخل مسجد شد چشمش بر قبر منور پیغمبر افتاد روی بان مرقد منور کرده بگفت یا ابن امی ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای برادر من این قوم مرا ضعیف کردانیده اند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر بیرون آمد که همه شناختند که دست پیغمبر است و صدائی برآمد که همه شناختند که صدای آنحضرت است اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا ای ابابکر کافر شدی بان خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی گردانید چون نظر ابوبکر بعیق بر آنحضرت افتاد و گفت دست از و بدارید و مکالمات بسیار فیما بین واقع شد عمر ملعون دید که ابابکر بر بالای منبر نشسته و سخن نمیگوید گفت چه نشسته بر بالای منبر و علی در زیر منبر نشسته و با تو بیعت نمیکند و در مقام مجادله است رخصت بده تا گردنش را بزنم در آن وقت حسنین بر بالای سر پدر خود ایستاده بودند چون این سخن را از آن ملعون شنیدند به پدر بزرگوار خود چسپیدند و با گریه و خروش رو بقبر جد بزرگوار خود کردند و فریاد برآوردند که یا جداه یا رسول الله مارا باین حالت بدناصر و بی یار ببین اما فاطمه زهرا سیده نسا مجروح و نالان خشمگین و غمگین با جمیع پهلوی شکسته و تن خسته پیراهن رسول خدارا بر سر انداخته با جمیع مخدرات بنی هاشم از خانه بیرون آمده رو بمسجد رسول خدا کردند چون بمسجد درآمدند و نزدیک ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رسید بگروشنید

وباواز بلند

وباواز بلند بگریست و آهی چند از دل پر درد برکشید چون دید که علی در آنجا تنها است و عمر علیه اللعنة با شمشیر برهنه بر بالای سر او ایستاده فریاد بر آورد که ای گروه ستمکار و ای قوم غدار از پسر عم دست بدارید و فریاد زد که ای ابابکر میخواهی که حسنین را یتیم کنی بحق آن خدائی که پدرم محمد مصطفی را براستی بخلق فرستاده که اگر دست از آنحضرت بر نداری گیسو های خود را پریشان کنم و پیراهن پدر خود رسول خدا را بر سر اندازم و با پهلوی شکسته و تن خسته دست در دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه رب الارباب فریاد بر آورم و نالهای آتشبار از دل افگار برکشم و دریای غضب الهی را بجوش آورم و آهی چند از سینه پر درد برکشم که زمین و زمان را بسوزانم و یک متنفس از شما بر روی زمین نگذارم فغان بمکمه حضرت آنکه برم شکایت بر جبار دادخواه برم بگریه قلزم قهاریش بجوش آرم بآتش غضبش شعله در خروش آرم زبان بشکوه گشایم بنزد قهاری که یکنفس نگذارد ز خلق دیاری والله که ناقه صالح نزد خدا از من گرامیتر نیست و بچه او نزد خداوند عالمیان از فرزندان من عزیزتر نیست سلمان علیه الرحمه گوید من نزدیک آنحضرت ایستاده بودم دیدم که دیوار های مسجد رسول خدا بحرکت و تزلزل آمده بنحوی که اگر کسی خواستی از زیر آن عبور کردی من چون آن حال مشاهده کردم بر خود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم بنزدیک آمدم و استغاثه نمودم که ای سیده نسا و ای بتول عذرا و ای خاتون قیامت و ای بانوی حجله کرامت و ای جگر گوشه رسول ثقلین و ای مادر سبطین بر این قوم ببخشای و بر ایشان پدر خود رحم کن شما اهل بیت رحمت و شفاعتید چون پدرت رحمت عالمیان بود شما سبب غضب الهی مشوید آنجناب التماس مرا قبول نمود بحجره طاهره مراجعت فرمود و دیوار های مسجد بر جای خود قرار گرفت و گرد و غبار بنحوی بلند شد که تمام مسجد را فرا گرفت صلوات الله علیها و علی ابیها و علی بعلها و بنیها فصل در غصب فدک از سیدة النسا و معذرت ابابکر از او در حین مرض بر دوایت که خدا امر نمود رسول خدا را که وآت ذا القربی حقه یعنی بده بخویش خود حق او را یعنی فدک را بفاطمه عطا کن رسول خدا بفاطمه گفت ای دختر حقتعالی فدک را به پدر تو داد و آنرا مخصوص آن کرد و هیچ مسلمانان در آن بهره ندارند و مادر تو خدیجه مهری بر من داشت من فدک را بعوض آن بتو بخشیدم که از تو باشد و بعد از تو از فرزندان تو پس پوستی طلبید و حضرت امیر را نیز حاضر کرد و گفت بنویس که فدک بخشش رسول

خداست برای فاطمه و گواه گرفت علی ابن ابیطالب و ام ایمن را و فرمود که ام ایمن زنیست از اهل
بهشت پس اهل فدک بخدمت حضرت رسول آمدند و با ایشان مقاطعه فرمود که هر سال بیست و چهار هزار دینار
بدهند که بموافق حساب این زمان تقریباً سه هزار و ششصد تومان باشد و چون مهر سپهر نبوت کسوف
نمود و ظلمت خلافت و ضلالت است را فرا گرفت بعد از رحلت آنحضرت ارباب جهل و عناد
بیعت بر خلافت رئیس اهل فساد ابابکر پلید نمودند و خلافت را از امیر مؤمنان غصب کردند و هر چند سعی
کردند که آنحضرت با ابابکر بیعت کند ممکن نشد تا اینکه بر خانه ایشان هجوم آوردند و پهلو و بازوی فاطمه را
شکستند و در خانه ایشان را سوزانیدند و انواع خفت و اذیت با اهلبیت رسالت رسانیدند چون عمر پلید
حال را بدین منوال دید صلاح فساد در آن دید که فدک را از اهلبیت غصب کند که شاید باین وسیله
امیر مؤمنان را به بیعت ابابکر در آورد پس به ابابکر گفت ای خلیفه اگر خواهی که علی را به بیعت در آوری کار
زندگی بر اولاد فاطمه تنگ بگیر و بگیر فدک چند تا اینکه شاید قبول بیعت کند و دیگر آنکه فقیر و بیحال
شوند تا اینکه مردم بجهة فقر از ایشان منحرف شوند و دنیا پرستان با ایشان میل ننمایند و چون عزم بر منع
فدک از فاطمه جزم کردند و این خبر وحشت اثر بگوش فاطمه رسید مقنعه مطهره بر سر بست و چادر عصمت
در بر کرد با آنکه هنوز گرفتار مصیبت پدر بزرگوار خود بود و دلش از غم آنحضرت نیاسوده بود از خانه با
گروهی از خدمتگاران و خویشان روانه شد اما از حیا چادر مبارکش در پایش می پیچید در رفتار بگویداش
مانند رفتار سید مختار بود تا آنکه بنزد مخرب دین ابابکر لعین رسید و آن ملعون در مسجد رسول ص در میان
گروهی از انصار و مهاجر نشسته بود پس پرده سفیدی در روی مبارکش کشیدند در عقب پرده نشست
و ناله چون سوزی از جگر کشید که خروش از مردم برآمد و گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر نمود که صدای گریه
و ناله فرو نشست پس خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد و سخنان بسیار فرمود و بعضی از آنها اینکه
گفت ای گروه خلافتی که حق دیگری بود بنام خود کردید و آنچه از عهد پیغمبر تا حال چیزی نرفته بود و جراحت مصیبت
او خوب نگردیده بود و جسد مطهر او در آنجا کفن سپرده بود و در بطالی فرمود که ای قوم آیا گمان میکنید که من از پدرم میراث
نمیبرم و با مهاجر خطاب کرد که ای گروه مهاجران بر من غلبه میکنید در میراث پدر خود و تما یاری میکنید و با ابابکر گفت
ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث بری و من از پدرم میراث نبرم آیا میگویید مرا بهره

و میراث از پدرم نیست یا من و پدرم از یک ملت نیستیم و با انصار گفت که این چه سستی است که در
حق من میکنید و چرا ستمی که بر من میرود تغافل مینمائید آیا پدرم که رسول خداست نفرمود که باید حرمت هر کس را در
فرزندانش رعایت کنند مجملاً گفتگوی بسیار فرمود و حجتهای چند القا نمود و آنچه ذکر شد چند فقره بود و از آنها منقولست
که چون ابابکر ملعون کس فرستاد و وکلای آنحضرت را از فدک بیرون کردند فاطمه نزد ایشان آمد و گفت ای
ابابکر ترا چه بر این داشت که حق من مظلومه را منع نمائی و ملک مرا از من غصب نمائی این ملک پدرم بامر خدا بمن
عطا کرده که معاش من و اولاد من از آن گذرد پس آنحضرت گواه طلبیدند که بر آنچه میگوئی شاهدی داری و حال آنکه
فاطمه فدک متصرف بود و گواه بر ایشان نبود آنحضرت از راه اضطرار حضرت امیر و حسنین و ام ایمن را آورده گواهی
دادند عمر پلید گفت ای فاطمه شهادت علی اعتبار ندارد او جلب نفع از برای خود و فرزندان خود میکند و حسن و حسین
کودکند و ام ایمن زن عجمیست شهادت او معتبر نیست منقولست که سیدة النساء نامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص
فدک نوشته بود بیرون آورد تا حجت کند عمر پلید آن نامه را از فاطمه گرفت آب دهان نجس خود را
بر آن انداخت و آن را پاره کرد و تندی و درشتی او را جواب داد مجملاً فاطمه آنکه بمصیبت پدر مبتلا بود و جراحت
دل مبارکش فراهم نیامده بود و با آنکه در بر پهلوی او نرزده بودند و محسن او را سقط کرده بودند و بازوی او را مجروح کرده
بودند و ریسمان بگردن ابن عمش بسته بودند و علاوه بر همه فدک را از او گرفتند که طفلان او بتنگی گذرانند و بفقر
و بیچیزی گرفتار شوند [illegible] از هجوم غموم دلتنگ و ملول گردیده بر سر قبر پدر بزرگوار خود آمده و این اشعار
جانگداز را ادا فرموده قَدْ كَانَ بَعْدَكَ اَنْبَاءٌ وَ هَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ ای پدر
بزرگوار بعد از رحلت تو فتنهای بسیار و آشوب بیشمار بر اهلبیت تو رو داد اگر تو حاضر می بودی اینها نمیبود و کسی
بر ما ستم نمی نمود اِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْاَرْضِ وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَلَا تَغِبْ ای پدر
بزرگوار ما بی تو مانند گلستان بی باران پژمرده از جفای بدکارانیم گواه حال باش و دل ما را از تغافل مخراش
وَكُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبٌ وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْاِلٰهِ لَدَى الْاَدْنَيْنِ مُقْتَرِبٌ ای پدر هر پیغمبری را در نزد اهلبیت
قربی و منزلتی بود بغیر از ما که در نزد امت قدری نداریم اَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتَ
وَحَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ تَجَهَّمَتْنَا رِجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدْتَ وَكُلُّ الْاَرْضِ مُغْتَصَبُ ای
پدر چون تو رفتی و در میان خاک پنهان شدی مردانی چند کینهای سینهای خود را ظاهر کردند و با ما ترش نمودند

در حق ما سبک و سهل شمردند و چون ترا ندیدند و ما را بیکس مشاهده کردند زمین را بر ما تنگ کردند ٥ روزیده تا که رسیدی
سیل فتنه طغیان کرد ٥ زباد حادثه دریای ظلم طوفان کرد ٥ منافقان همه با هم موافقت کردند ٥ زاهل بیت
رسالت می لغت کردند ٥ وکنت بدرا و نورا یستضاء به علیک تنزل من ذی العزة الکتب وکان
جبرئیل بالایات یؤنسنا فقد فقدت وکل الارض محجب ای پدر بودی تو ماه تابان و نور درخشان
که بان روشنی می یافتیم و بر تو نازل می شد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل بآیات قرآن مونس ما بود پس ناپیدا
شدی و جمیع خیرات پنهان شد ٥ ز جبرئیل نیابیم بعد از این اثری ٥ باز وحی الهی نرسد خبری ٥ شده زجر تو تیغ محفل صبی ٥
چه چشم فاطمه یا نور مسجد و محراب فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت وحالت دونک
الکتب انا رزینا بما لم یرزه ذو شجن ٥ من البریة لا عجم ولا عرب ای پدر کاش پیش از تو ما را مرگ
در می یافت چون تو رفتی و جمال خود از ما پوشیدی ما ببلای چند مبتلا شدیم که هیچ اندوهناکی نه از عرب و نه
از عجم بان مبتلا گردید فسوف نبکیک ما عشنا وما بقیت منا العیون بتهمال لها سکب ای پدر
مادامی که زنده ایم و چشم ما باقیست بر تو گریه می کنیم و اشک حسرت بر تو میریزیم نظم ز شمع انجمن آموز آیین
وفاداری ٥ که تا در او نفس بر تربت پروانه می سوزد ٥ و انشیده آنست بعد از آن بخانه مراجعت کرد و از
او تنها و آزارها و ضربتها که از اشقیا رسیده بود بیمار و ناتوان گردید و در بستر مرض خوابید و بیماری او شدت
کرد ابا بکر و عمر چون دیدند که آن مظلومه از ایشان بیمار شده از سرزنش مردم ترسیدند و بعیادت آن خاتون
قیامت آمدند و رخصت طلبیدند که داخل شوند فاطمه ایشان را رخصت نداد و مرویست که در ایام مرض خود
با امیر مؤمنان وصیت کرد که او را شب دفن کنند که آن اشقیا بر جنازه او حاضر نشوند و بر او نماز نکنند مجملا چون ابا بکر دید
که فاطمه بر او خشمناک است و او را رخصت عیادت نداد و عهد کرد در زیر سقفی نرود تا فاطمه را راضی از خود کند عمر نزد
امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت ابا بکر مرد پیریست و دل نازکی دارد و لعنت خدای بر تو ای عمر حیا داری که در خانه
فاطمه را میسوزانی و در بر پهلو تازیانه بر بازویش میزدی نگفتی که فاطمه از پدرش از دنیا رفته و یتیم شده و دل او نازکست
خلاصه کلام گفت یا علی ابا بکر مرد پیریست و دل نازکی دارد و یار غار و دیگر خواستیم که بگذاری که حضرت بر ما کرم
رخصت بدادار مصلحت دانی رخصت از برای ما بگیر پس آنحضرت نزد فاطمه آمد و گفت ای دختر رسول خدا از امر
این دو ملعون مطلع و گرد آمدن و رخصت بداوی مرا واسطه کرده اند که از برای ایشان رخصت بگیرم حضرت فرمود که

بخدا

بخدا قسم که رخصت نمیدهم ایشان را و یک کلمه سخن با ایشان نمیگویم تا پدر خود را ملاقات کنم و شکایت کنم
و شکایت کنم نزد آنحضرت از آنچه با من کرده اند و آنچه مرتکب شده اند از ظلم و ستم بر من و بزبان حال میگفت بیت
پس داغ که بر سینهٔ افگار منست ٥ بس اشک که در دیدهٔ خونبار منست ٥ تا آنکه به بینم پدر و شرح کنم ٥ دردی
که از ایشان بدل زار منست ٥ حضرت فرمود من ضامن شده ام که از برای ایشان رخصت بگیرم حضرت فاطمه
گفت اگر ضامن شده برای ایشان پس خانه خانهٔ تست و اختیار با تو است و زنان تابع مردان می باشند و من
در هیچ چیز مخالفت ترا روا ندارم هر که را خواهی رخصت ده پس حضرت امیر المؤمنین بیرون آمده ایشان را رخصت
داد که داخل شدند و حضرت فاطمه فرمود که جامه بر روی او کشیدند و چون بخانه در آمدند بر حضرت فاطمه سلام
کردند آنحضرت جواب سلام ایشان را نگفت و رو از ایشان گردانید و ایشان از جانبی بجانب دیگر می آمدند
پس حضرت فرمود یا علی جامه از پیش روی من بردار و در برابر من نگاه بدار و فرمود زنانی که در دور او بودند
که روی مرا بگردانید پس ابو بکر ملعون از پس پرده گفت ای دختر رسول خدا ما آمده ایم بسوی تو برای طلب خوشنودی تو
و احتراز از غضب تو و از تو سؤال میکنیم که ببخشی ما را و عفو کنی از آنچه ما نسبت بتو کرده ایم فاطمه فرمود که من با تو
یک کلمه سخن نمیگویم تا پدر خود را ملاقات و از شما نزد او شکایت نمایم و از هر جور و ستم که بر من کرده اید نزد
آنحضرت یاد کنم پس آن دو ملعون گفتند که آمده ایم بعذرخواهی نزد تو که تو از ما خوشنود گردی پس بیامرز ما را
و عفو کن از ما و مواخذه مکن ما را بآنچه کرده ایم نسبت بتو پس حضرت فاطمه متوجه حضرت امیر المؤمنین شده گفت
یک کلمه با ایشان سخن نمیگویم تا آنکه سؤال کنم از ایشان از چیزی که شنیده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس اگر راست
بگویند اگر خواهم با ایشان تکلم کنم و الا فلا آن دو ملعون گفتند بپرس که آنچه حقست در جواب خواهیم گفت پس
فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا بخاطر می آید شما را از آن شبی که رسول خدا شما را طلبید و از خانه بیرون آورد بسبب
آن تهمتی که بر علی زده بودند مؤلف گوید تهمت آن بود که یعنی بفاطمه گفت علی دختر ابو جهل را خواستگاری
میکند آن دو ملعون گفتند یاد حضرت فرمود که شما را قسم میدهم بخدا که در آن شب نشنیدید از پدرم که گفت
فاطمه پارهٔ تن منست و من از ویم هر که او را آزار کرده است مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کرده است خدا را
آزار کرده است و هر که او را آزار کند بعد از وفات من چنانست که آزار کرده است او را در حیات من و هر که
او را آزار کند در حیات من چنانست که آزار کرده است او را بعد از وفات من گفتند بلی چنین است